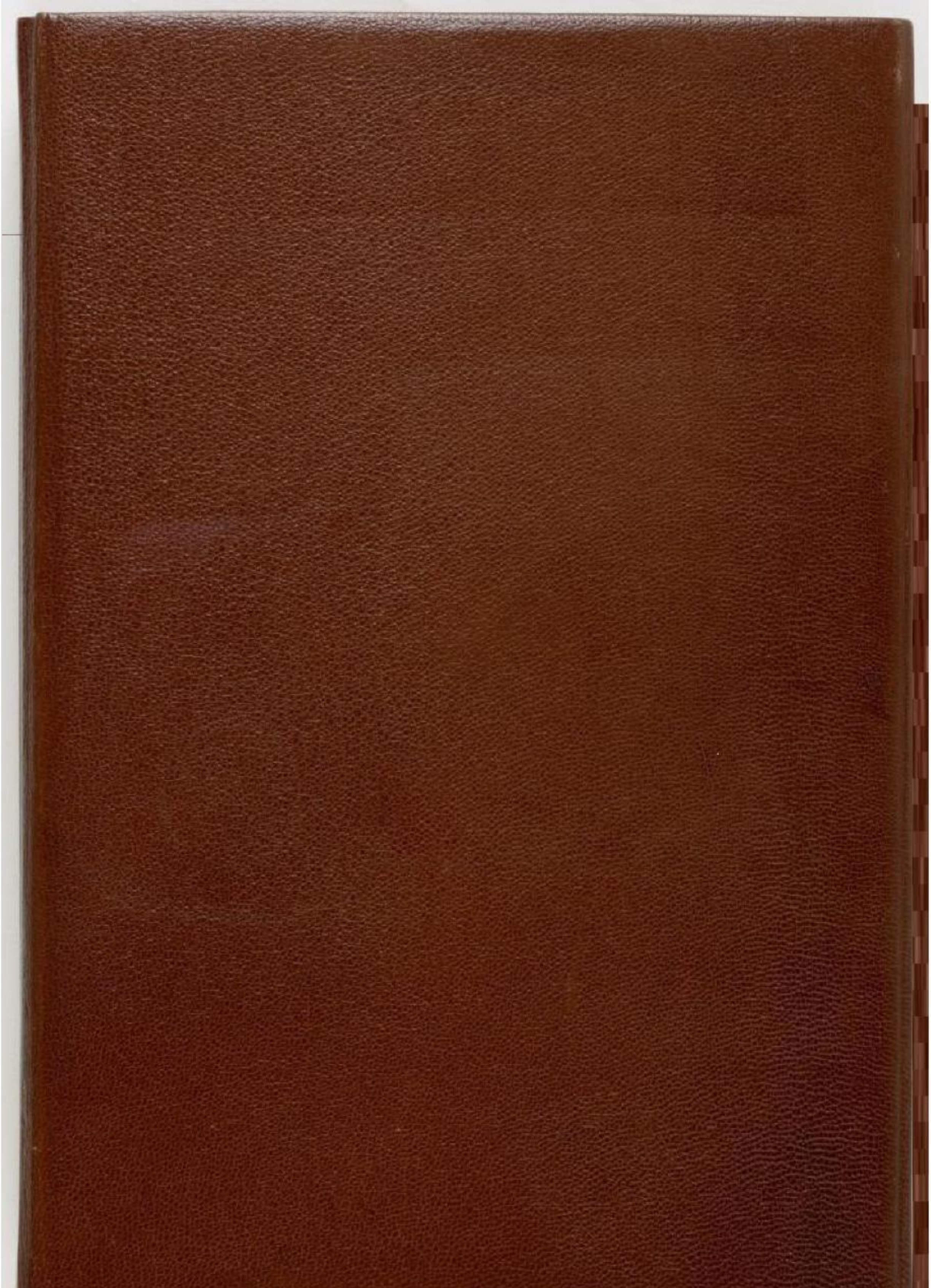
مخطوط اثري قديم

سر العهود في استدعاء

ملوك الجان





Volume de 146 Feuillets
Les Feuillets 93. 101 sont Inutiles
29 Novembre 1873.

Persan 134.

Histoire d'un Roy de Perse

BIBLIOTHEQUE ROYALE

N.° 368

1553

بیان اسرار سر منزل ذراع و عجایب آن

فقیر درة باری گوید و تعالی بر منزل هوش فریشته موکلست نام وی
جنطا غایل بود و صورة وی مانند صورة آدمیست دار
بالا جهار دست دارد و دو پای همچو پای شیران تازی
در یک دست او چنگ گوزن و در یک دست مرغ هدهد و در یک
دست قضیبی گوفته در یک دست دوک از زمان پر
گوفته و زال خواهد آمد روز دوم روز دوشنبه چگونه مانند
وخبر نکردن بنویسند این طلسمات را اول در عنوان و زیر
طلسمات شود فرا بنویسند سه در سه و هی که ماه در نور بود
یعنی در شوفش باشد و در دوم که ذوزان در شرف بود
وچنانکه ماه بود خانه نکردن تا برابر تقار

والله یسر علیه السلام الدیوان الطبیب
یا حواله الحمد علی الطبیب یا هو یا هو

وجه سیاه صدر یا عون یا الله



بخور تن خداوند ماه
باید کردن
مراد کردن
نام هفت دیو
تا کار چنین
باید اسد نقار
داخل این هفت
یا خواند هفتان یار که با او همراه خواهند بودن

ذکر وقت جهتیان دعوة و طلسمات شریف ایلیت

مسلسلا لایبدا عوذ الله من الشیطان الرجیم



وصورة این موکل را باید که معزم پیش خود طاهر و بعد از ان باسما
الیله را بخواند و بعد از ان هفت بار بنام باری سبحانه و تعالی هفت بار بخواند
و بعد از ان دست بعمل زند و نیک احتیاط کند که در عمل هیچ
سهو نبود چه اگر عمل الیله بی ایراد و کل شرایط بنوذ مقصد حاصل



باز اپرا و سیمرغ هفت و عجایب آن

[illegible] شماطاخایل وراجابایل طوفاراخایل
فماطارایل افلاطارایل توغارلایل سرمالایل
نورانایل طبکارایل حماکایل کبلاکایل
مرخاطایل هورابجایل ظلایل حصایل
سفماتایل ورهاایل بیجایل یحاایل
زاطاهایل طباطاهایل درلهبالایل فماطارایل
سلاماجایل علیکایل علاطاسلاش و طلسمات
این موکل را الربوبیت مدبر شکر و غفران این جمله ایل نام را در کودا
کرد طلسم و هوا بدهند ریا بعد که فاذکید مدبر شکر را
یعنی مبارک کردن بصفرانی اما طاق ایستاده و سلب افتاب
با مرخ و دهره افتاب را جهل بار بخور افتاب با خور مرخ بهم
ضم کنند و هفت روز متوالی کنند چنانک هیچ نوشته نشست روز نخورد
و بجار هوش نشیند و غلبه طلبد و بر دق اهو و نسذ تا کار
رجب مراد حکرد طلسم کند

بسم الله الرحمن الرحيم وبه استعين
اللهم يا احد يا صمد يا عدد الاعداد يا
الحمد لله الذي لا يتغير ولا يتبدل
يا حي يا قيوم يا واحد يا احد يا
اول لا اول قبلك ولا اول بعدك
يا دائم لا زوال له يا

وهرکه خواهد که بسیار الحاصل باشد این دیوان را در کوهها یا جای خلوت
باید کردن بعزیمت بعون اعظم در کتاب پنجم الارواح یا در کتاب
دقایق الحادثین یا کنوز المعزمین هفت کتاب کلنگ من
تالیف کرده ام بعون الله تعالی

بیان اسپرانیه حزائیل و احتجاب او در خلایق

ان نویسنده که بین منزل موکلیست نامش حزما کاعایل بود
وصورة وی مانند صورة اسپ تر بود و دمش بر شکل دم وی نهاده
و بر بالای رحل در صفع نهاده گشوده و در زیر شکم اسپ خرد کی دهان
گشوده و پرها گشوده یعنی بانگ خواهد زدن و صورة ان جنی
که تکوین و بیت مانند صورة نوی اسپ بود با دو بچه بجز اگاه
و اب خورد نام وی زهرها غور بود و بروی هفت فریشته دیگر
موکلیست و نام ان فریشتگان

سجاهایل سهما فایل سفوطاعایل
سوطارهاسل سلاوهیاسل
شمحاهاسل سکاتاراعاسل

هرکه خواهد که کار ملسب گشوده گردد یا مردی
سلوک پیشه بود بکنار بیارد پارچه حریر سپید و بروی
نویسد این طلسم را تمام بشکل وی عنقا و اب انار بدهد
و دهد که در منزل خود بود و بر بازوی راست بندد یا
دران خانه بدیوار جای پاک بنهان کند



درحال کشود. کودک والا رخواهی بنویسند بنام طالعتان و بگویان بگویند بپیچم و فلان فلان را
و فلان را در مقام و در خانه پاک زیر سقفی بنشانند و دیگران دیگر بیامان بنشانند و دو کیسه نمک
کنند و اگر کیسه دو زبان بود بنویسند و در بازوی راست بندند. حال خلاص یابند و اگر
کیسه در پشت طالعی کوتاه بود بنویسند بر بام ایستاده در خورد طالعم دهد از خوف بفاک
رحمت و شفقت در دل عالم افتد و یا در باران عالم بریزند یا بر باد یا بدریا یا بر سر کوه از خود
حکایت دانیال پیغامبر علیه السلام آورده اند که دانیال پیغامبر علیه السلام در جستن پادشاه وقت
بخود بود براه او را هلاک کنند جون دانیال علیه السلام تو در رفت از تا بیابان آمد و بر خود
دید جون پادشاه دانیال را بدید از تخت فرو آمد و دانیال را در کنار گرفت و بوسه کرد جون دانیال بیرون
رفت اعیان حضرت گفتند کرا پادشاه جرا قصد دی نکرد گفت جون دانیال در آید هیبت او در دل
کشف دی پدید آید خصم را قوت نماند آنگه سخن مصطفی صلی الله علیه وسلم
مروی است از ابن عباس رضی الله عنهما که پیغامبر صلی الله علیه وسلم دیدم در خواب
و با او سخن سلیمان بود و همه معجزات این نامه دیدم همه را بخط سبز و در سر
هر نامه خاتم سلیمان بود و بر هر نامه که پادشاه بر خود دیدی از بیم نام پادشاه
و بر بازوی راست بندی و شوند دل همه با تجا یابند و امیر المومنین علی رضی الله عنه گفته است رحمة
از این نامه مصطفی علیه السلام هیچ کس را نیاموختم الا من و ابو بکر صدیق رضی الله عنه بوقت
نوشتن و موسی علیه السلام را نیاموختند جبرئیل علیه السلام بر خاست و بر هر جلیسی بخواند و خصم را از دل
و روح خواند علیه السلام را بیاموختند جبرئیل علیه السلام بر خاست و بر هر جلیسی بخواند و خصم را از دل
و داود علیه السلام را بیاموختند جبرئیل علیه السلام بر خاست و بر هر جلیسی بخواند و خصم را از دل
بیرون کرد و ما در این کتاب هر نامه که یاد کردیم در دنباله هم در آخر
بیاورده اند اگر خواهد منصور کرد اما بطالع اختیار باید عمل کردن و وقت را
نگاه باید داشت و بر آن اعتماد کرد و بخدای باید ایمان داشت و توکل کند و الله اعلم و اتم

نامهای ایشان ایشان

یا ایشوشعیا . یا اجثوشفیا . یا اجثوشوحنا .
یا اجثاطیمعیشا . یا اذعاشیعاشاذیا . یا اهیطیا
یا اجدیاجشطیا . یا اروتلئی برطیا یا اخصلو
طیهیطیا کسمطیا . یا اطوالطیبوثا حئیا یا
اوحواخی عادوذ . یا یا اکسطوابرعاکسطریا یا الوثا
گاثاهیفاثا . یا المطوالطیاصوصیا یا اعتواعیفا
فاطیانا یا اپلحیشاثاصلگا . یا افرواشیشخوا طوثا
یا ارصطواطیرا طوطیا . یا اوطیشا حلحشماداریا یا دوذ
غاثاشا . یا اشرحیگا . یا صعیشطیثیا . یا ایشو
تحشیحم عیثا یا الکواعثراقیمن . یا الشرحشوا
قرشایشما . یا اطلوادیا کاطهریشیا . یا اعطوا

هذا حرز نبی صلی الله علیه وسلم ؛ و این اسما را عزیز و محترم باید کرفت

باب

در بیان وردها و دعوات و اوراد او علیه

جنین فرماید شیخ الامام الفاضل الکامل الزاهد الورع البالغ الواصل نادرة الزمان اعجوبة
الدوران واقف الاثر علی سنن الانبیا جمال الملة والدین قدس الله روحه العزیز که این دعا هادیان
دین اولها از رسول علیه السلام روایت کرده اند از قول بیست و شش صحابه رضی الله عنهم
و صحابه هم نامزد دو دنیا و آخرت فرا یاد نباید بهیچ وقت و شکایت وِرد اول بعد صلوة صبح
اللهم انا اصبحنا بنعم الاسلام و کلمة الاخلاص و دین نبینا محمد صلی الله علیه وسلم الهم اشرح صدری

بالاسلام وتبقني الى ان تتوفاني عليه والنبي بالتقوى وتتوفاني عليه اللهم انك انت وكيلي في كل
والكل البيت وبك اعتصمت والملك خاطبت فاغفر لي ما مضى وما تأخر وما اسررت وما اعلنت وانت المقدم لا اله الا انت اللهم
انا اصبحنا نعوذ بك من شر كل شيء انت محيط الاذ وضعنا اللهم انا نسألك خير هذا اليوم وخير ما فيه
نعوذ بك من شر السماء وشر ما جرت عليه وشر الارض وشر ما خرج منها اعوذ بك من كل شيء
وعلى آل محمد وارزقنا خير ما فيه وانصرف عنا شره اللهم اجعل لنا خير هذا اليوم فاتحه ونصره
وغنائه وبركته وهداه وطهوره وتوبه قبل طلوع الشمس وقبل غروبها اللهم اني اسألك خير ما سألك
به عبادك الصالحون وانا اعوذ بك مما استعاذ منه عبادك المخلصون اللهم ما اصبح بي من نعمة
او بأحد من خلقك فمنك وحدك لا شريك لك فلك الحمد ولك الشكر بها علي ابدا ما اصبحت
انت وحدك لا شريك لك الها واحدا صمدا ترزقنا فيه ما نحب وتصرف عنا ما نكره ونعوذ بك
من شر ما يلج في الليل وشر ما يلج في النهار ومن شر ما تهب به الرياح ومن شر ما ذرأ في الارض
وما يخرج منها ومن شر فتن الليل والنهار ومن شر طوارق الليل والنهار الا طارقا يطرق بخير
يا رحمن اللهم انا نسألك خير هذا اليوم فتحه ونصره ونوره وبركته وهداه وطهوره وغنائه
وزكوته اللهم تقبل منا ما كان فيه من صالح عملنا وزكه واصلحنا ما كان فاسدا اللهم اغننا بحلالك عن حرامك
بالكفاية في الدنيا والآخرة اللهم اني اسألك الفوز يوم الحساب والنجاة يوم العرض والمغفرة يوم الدين اللهم اعوذ بك
من شر ما يكون في هذا اليوم الواحد ورد يوم بعد صلوة العصر يا عاصم يا ولي يا مقدر يا
يا ذخري يا ذخر لي ويا غياث من لا غياث له يا كهفي حين تعييني المذاهب وتضعف عني الطلب يا عظيم الرجاء يا كريم
العفو يا طيب الثناء يا مجيب الدعاء يا منقذ الغرقى يا مجير يا مجير يا مجير انك انت الله الذي لا اله الا انت
رب العرش العظيم وانت رب السماوات السبع ورب الارضين السبع وما بينهن وما فيهن وما تحتهن
والمعبود به وحده وحده على الفور يا حي يا قيوم اللهم حصني من الشيطان الرجيم وشره ومن كل ما تخافه يا رحيم
ورد جمادي بعد صلوة المغرب اللهم يا صاحب السبيل ويا دليل المتحيرين ويا مغيث المستغيثين ويا
مجيب دعوة المضطرين ويا كاشف الكرب العظيم ويا محب التوابين ويا محب المتطهرين ويا من هو بعباده خبير بصير

ورد پنجم بعد صلوٰۃ عشا

دعا روز شنبہ

باب اندر بیان ملک جنیان بحمت موکل

چنین گویند پیشینگان مغرب که ملک جنیان بسیارند لکن در هر ناحیتی
گروهی موکلند و لکن در هر ناحیتی که معزم خاص اند، اید باید که ملک آن
مقام را دعوه کند و موکل حاصل گردد نزد بعضان چنان مقام شمار
بتلقد و گویند که در هر کاری که موکل نباشد از آن کار ملکز بود که حاصل گردد
و الزشهد پیشه کرده به که حکم جنیان را ملک هست و در زیر
هست قاضی و پیر لشکر و عارض و خطیب و مدرس و معلم و در
و جاسوس و لیکن حاجه کرین ملک جهت آنست که ازو موکل بخواهند و
چون دعوه ملک کند معزم خاص باید که بگوید که ای ملک موکل بکو
باید یا از دربیو یا از قاضی یا از عارض یا از مدرس یا از ملک پیشه یار شحنه
و غیره موکل بخواهد لکن البته هرج از ملک بخواهد ملک باز دریغ می نخواهد
و اما الرخوای که ملک جنیان را ملاحظ کردان و از ایشان حاجتخواهد
باید که سه روز روزه گیرد و بعد از سه روز بیرون رود از کوی یا خانه و مثال
بلتر مانند خانه هفت در یکدیگر داخل خانه این لیله کرده اند
و معزم با خود الوان میاره اند و باید با کتاب خود و تخته بانه نیه
با خود برد که از بیم دیو و پری ایمن باشد و اول با ملک باید بگوید

ابیات . . . . . سلهوی سلطنتون
. . . . . با عم با عم مهاکلی مهاکلی دروب فروب حیلم حیلم
. . . . . سلهوی . . . . . حیلم حیلم

والقرآن الحكيم وأباحد سيد المرسلين لحضرتين وطيعون وبعدان عهدنامه
سليمان بن داود عليهما السلام بخواند هفت كرت وبخود همي بيوزاند
وبعد ان هر چه خواهد ثابت كردن وعهدنامه را چون بخواند بايد كه
سوخته رهنه كردن و بهر بار كه عهدنامه را بخواند بچيزي بايد كردن
وعهدنامه سليمان را شكل اينست وعهدنامه هيچ مهكر نيست كه جنيان
بيايند وخبائث مسلمانان بايد كردن بي حل ايشانرا دعوه مي كنند همان
حاضر جنيان را جهل خبان مطيع كنند و هل سعزم او پيشه ازان
سعان سعزم بايد كه نام ازخصم را بملك گويند و شما لا تقليم
كارد كه ملك انكس را بشما دهد يا خود هلاك كند عهدنامه عظم
چيزاست و عزيز بايد كرفتن كه نام بارى تعالى اندر وليست ازان

عهدنامه اينست

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

هذا كتاب ما عاهد عليه سليمان بن داود عليهما السلام فيما عاد
الجن والشياطين والله اعلم بما يقولون وكفيل وعاهد
بعهد الله وميثاقه وايمانه المقدسة بكلمات الله التامات
وبعزته وسلطانه وجبروته وطاعته في خلقه وعظمته عز
وكبريائه وارضه وسمواته وجنته ونار فخالفهم ليسليمان
ابن داود عليه السلام ان لا يخالف حمدك ولا ميثاقك ولا
ما يقول بعد اليوم من ايمانه المباركة الميمونة المقدسة ان لا يعود
لشيء من هذا بعد يومنا هذا وذلك يوم كذا من شهر





وبعد از آنکه این عمل کرده باشند خاتم را در جاه انداخته و هم بران
اخلاط نهند خاتم اینست، للاعداء محصی

بیان سوم از ابواب سوم در طلسمات

بقدرت ربانی

ان فوت که در طلسم تر یا موجود است صورت وی مانند
صورت مردیست بر پشت بط کوهی نشسته و دو دست
دارد همچون دست آدمیان و دستی کوزه قماع گرفته
و بر پشتی مروحه گرفته و لنگ دارد همچو طوطی بود
و تاج دارد بر سر و اهرمن است بر سر
و هیکل دیگر که گرد او باز گشته بود این طلسم را
گوئی زنان میان پل مثل بر بالای تخته بیلد یا قوق و در
زیر پل مرد گاهنده و بسگویند پشم و فلان را این فلان را
و با سوی پار. کل پستان از کل تنور خمان و مانند آدمی
سازند و نام وی را بر پشت ان صورت نقش کنند و بنویسند
ان صورت فلانیست و این طلسم را هر کاغذ و پیله و مدفون
وی بلند طلسمات عجایب است

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام

ان حريشة ابيل سوبا فريده دوگپت دوسريكني حريد بدسكي

ديسكوري دوسي بقه اسنو تكام ايفيپت



واما اين اولادين ان حريشه اپت صورة دن ماندسوري

نمبت سروس بجون رغلف دوپرمان دهنا پاس بجون

پاك لسبان دم دن بجان بجون ارجي وام نماغنودن

بون دوان كه دام دوز صديم دمغاد ن حسودن ريم

زاندوه ماند بوسه خون بودنه وسكل دشمن بهادطيم

ارجم





أبو مريم



بیان چهارم از داستان اسرار سیرمنزل دیوان

و باخود هلاک کردد بامر الله تعالی بنویسند این طلسم را بر پوست پلنگ
و بفراغت پاره پاره کنند چندانچه [illegible] بنام انگلس و باخود
بنویسند این طلسمات و اکنون در [illegible] سیاه بر باغ کنز و در بلندی
دفن کنند بنام خصم و نام خود ایشت
سمها طایل کمطاها یل سفیها طایل و [illegible] یل
و رعاجلا کایل و طلسمات تعویض ایشت

[illegible]

و بعد از اتمام این سماوات طلسمات اعمال کرده باشد آن خاتم
را بنویسند بخون خان و در جاه کهن اندازند خاتم ایشت
دعای عبد الواحد و اول و عود عمل باید خواندن
شش بار با خود و عهدنامه سلیمان را خواندن هم هفت بار
و بخود قبل هیچ [illegible] کاتبند در حین عمل اما بترس از خدای
تعالی و بگریز الی الجهت کافران تا از عقوبت نجات یابی
و در سر چاه دیو هست و موکل حصار این باب بسیار
ایشان است اما اکنون مخزون داشته اند تا وقت باهلان
بتفاذ قضیه سلیمان خواهند و نهان نگردد باید
خواند



در مصلحت پیشه و صورة فرشته ان بود

وصورة تکوین یعنی ان جنی نباتی و کل بدین حالت صورة وی باشد

صورت سلحفاس بود با دو پر سر و مادین بدان حرکت و نام

سلفا طور بود و صورة وی جهت دعوة جن بکار ایند بویسند

بهار کاغذ خان و در اسپیاب انداز قطب انداز دنجور عطارد

دهند جهت دونق بازارها و گشودن کارها مرهم خانه و بیز

اگر خواهی که اسپیاب را بی نصیب باز پستد بروح فلع سودنش

را دنا مراین نقش دهد بعلم جوالی نقش کند و در زمان در قطب

انداز اسپیاب وا گیرد اما باید که سیاه کند باید نامهای دیوان

لوسفندی

وصورة وی مانند صورة بزی بود با دو شاخ وکلف خود را
از چشمه وتمام لقمه نشناسد اما گرگ خواهد که او را بگیرد سگ گله
بیدار شود یا زنی که بگوسفند افتاده باشد منع کند
این همه آنها را که تعلق بدین تکوین دارد بوید هم مثل او
نخواند و دران مقام گوسفندان دفن کند مگر دیوار جان
پاک و بکر عوذ و ذکر والدین و مصطفی الله و عهد نامه را
نخواند صورة تکوین این بود اینست

التماثیل

صورة تمثالها التي مجريتة تا مهايه پيدا يست



اندر بیان اسپرس منزل نشره در تفریق

اندر خاصیت منزل نشره آن فریشته که بر منزل نشر موکلست شهایل
خواننده صورت وی ماننده صورت موجیست و بر پشت خلق
و دون بجانب دنبله کرده و پاها بی وی چون پای آدمیان است
وان حق که تکوین و بیست نامش سقاطور بود و صورت وی
چون صورت آدمی بود و چهار مار بکنار بروی یعنی از جای
کوکتدکن بیرون آمده و دو دست خاند بدشتی مانی و بر پشتی
مزدحه کوفته و خاتم شرهایل اینست
چون کسی را خواهی که تفاتش را بیند کت این صورت را بیش خویش
طلسمات را بنویسد بر تخته و کافور و زعفران بر بان بوشت حمار
یعنی خر و آنرا بجیزد بر سمان قسب لنش در زیان و در زیر پشتی
نهند و بسوزند بتم زنان فلان را بیستاند تا با ابدا ماننده
سد یاجوج و مأجوج که اسکندر ذوالقرنین بیست و ارغم یاجوج
و ماجوج بفضل حق بریست طلسم اینست



تم

واگر خواهد که کسی را کارد و مکیب کسی نابیند دیجوله دارد را
کارد و مکیب باشد او را بیارد پان نابوی کهن از کدو خانه
کهن و این طلسم را بخوید بسجنان که کفتیم و بکوید که
بستم کارد و مکیب فلان را بسجنان او ان مرد دران کدو خانه
نوحبند دست و پایش بسته است فلان را بسته باد

و صورة این چنین است



و دوار زمان کلیان عمل ایکند اسمار سیاطین نخواندهند

سلطان البنت قطاطاهور عطاغاتور
هطاقور طاطوقور سقاطوقور کباطاقور
زباکاغور و نام ان جنی که تکوین بر سر ایشان
بند لفظ کوغورش و این خاتم جنی را دوجاه کمر
دارد و بر نشاند و بر کوه نوید بر بان کلکدولیع عمل ناشناسان
باید عزیز داشتند که دیگر از بیان عقده البیان



بیانِ اینکه اویسر منزل چه وخاصیت آن

مقدره افرینگار جل ذکره آن فرشته که بر منزل چهارم موکلیست
نام وی هیتما ئیل بود و صورت وی مانند صورت آدمیست
و چهار سر دارد سر آن مانند سر شیر و سر دیگر مانند
سیمرغ و چهارم دست دارد یکی دست سلیمان و دیگر دست
یاره موی آدمی و دیگر دست سبعی و دیگر دست گاوی و دیگر
دست فلاخن و وی را دعوه کنند جهت تهیج و عدد نوم و اما
باید که اختیار طالع کنی و بیاوری نعل سم و نخ ناکرده انسان اسپان
و بروی نویسد این طلسمات را بمشک و زعفران و خون زبان از خفاشان



دیوان اشعون و بشنا شذا این اینون را عتبار میخوانند

وبونعل بدمدوی کوید له القینا النار والبیان یا محبته مودت بحق
فلان بن فلانه وبعد از ان نعل را اندر آتش اندازد و باید له آتش
بدمدوذ یعنی فهم باید داوزیکنه یا ذینه هر بلد باختیار
طالع واز باید از فلانان و رسمهات نکاه دارد و بتلیثه هذه بود
یا بتسبیس واقسون بن کرد

نعل اندنفسان ماه اندتابان ابرامد باران شیر اندوخران
بیل اندخرمان مار اندغلتان برق اندرختان دیو امد بازان
بید اندلوزان اب امد سیلان خاک اندزیان نار امد سوزان
باد امد وزان تیر امد بران سیف امد بران عشق امد وتابان

ولز بلفیق را بعد از افسون بکوید

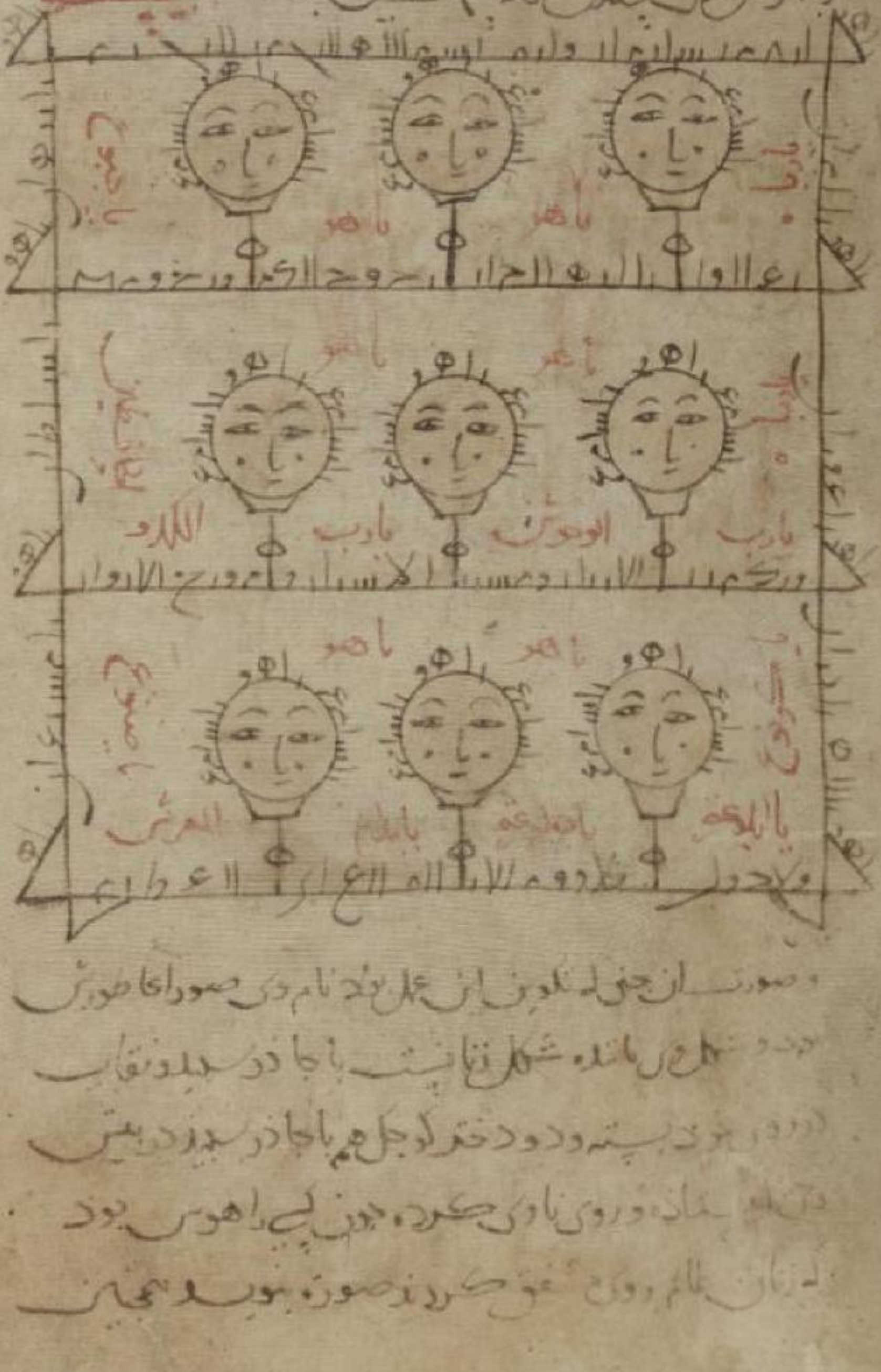
نه نعل اندنفسان نه ماه اندتابان نه ابرامد باران نه شیر اندخران
نه بیل اندخرمان نه مار اندغلتان نه برق اندرختان نه دیو امد بازان
نه بید امد لوزان نه اب امد سیلان نه خاک اندزیان نه نار امد سوزان
نه باد امد وزان نه تیر امد بران نه سیف اندبران نه عشق امد وتابان
تا ان که اتش اندسوزان د که فلان اندکریان لذت نان
امد بدل بریان ایدر غلتان لیدبو خاک بان از که خوشان
اندر از که بجان امد اندکه بخان ایدر اندکه بمان امد اندکه وفان
اندکه عیان امد اندکه بنهان اندکه عیان امد شیرین روان

امد وبعد از ان این خانه را بنویسد بر بلن لطار اندر ان دم
در اتش اندازند و بکویند هذا خانه ایلکا الصفا بحق الاعظم بیلم



وتلوین این فرشته را هوش طاطوهوش بزد وصورة دیگر
مانند صورت نر افته بود و سر بر تنه خود نهاده بود

بیان اسپر اسپ منزل زبره و عجایب آن


یا هو
یا هو
یا هو
یا هو
یا هو
یا هو
یا هو
یا هو
یا هو

برای ها عذر این نامه را برای صورة و بعد از آن بنویسد بسم
صورة که هی قلوب الصباغ العلام العالم لحتنا هشفاء فعنا
بحق الله الاکبر الاعظم و بحرمت هذه الدعوت الجن یدعوت الملایکه
الوجا الوجا الوجا الجلاله الجلاله الجلاله الجلاله
یا کمل الاکبر الاشرف یعون الاعظم جون این انسان بگوید بعد از آن بخود
کند و نامها این بود
بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین اللهم
صل علی محمد و علی الملایکة المقربین و انبیائک المرسلین
ایلة بحق رب العرش العظیم اینها لسیدة الرطبة المعتدلة
اللطیفة احسن الخلق الضاحکة صاحب الزینة و الحیلة و الذهب
و الجواهر و الطرافة و اللهو و الطرب فالغنا یحرک لها الاوتار
و العیدان و اللعب و المراح و المفاتیح و الفایلة و اللطعة العاقلة
الشغبة علی الانکحة محبة للغیره و الطرب سریع الدمعان و الطیب
ایلاک من ذیل بزینة اللهو و الطرب تفعل لی کذا و کذا ان شا الله تعالی

شرایط و حکمت درین باب بترتیب تمام

چون این صورت را بخواند بنج ایلة بخواهد بیکوت
سوزاند بر آتش بی دود و اما باید که جامهای ابریشمی پوشیده
و دود جواهر بر خود مطرا کند و مثل زعفران و زنجبیل
و خاتم را در آتش نهاد بخور بکند بار نامزد

صورجی اینبت



بیان آمدن پسر منزل دیو و عجایب آن

بقدرت حق تعالی چون این نزل مطلع کند بودی فرشته موکل شود
از روی چابکی و نامردی علاقا ها هایل بود و صورتی
[illegible] صورتها دارد بود چوشن و خود و دفتر کنان
[illegible] که [illegible] مثل دزعقل و خون ریز یا ملک باشد

وبوقت اکر خواهند عمل کردن بخوند شروع دارد کند وابن

دعا چون خواند دعای دیگر دارد بخوند دعا اهل بیت

یا مالک یا ذالجلال والاکرام یا مالک الملک یا ذالقوة والسلطان

یا ذالعرش العظیم یا ذالمن القدیم یا ذالآیات

والذکر الحکیم ایها السید الفاضل الصابر الیاس یا جامع

الغائب المتمرد یا فکوک الذکر الزکی الیاس القاهر الغالب الباطش

الشدید البطش الجبار ذالعذاب والضرب والسجن والکذب و

التهمة قاهر المهلکات المهدد بالوعید المغرب اللعین الهمام حامل

الرماح کثیر السلاح یا مالک الملک الذی له کمال الهیبة ان تقضی

حاجتی وما طلبا شیئ فانه اسرع بالاجابة حتی تحل وتسود

الغائب وتحق الحق الباطل والعدل والقوة الا بالله العلی العظیم

وچون این دعا را بخواند بتضرع وخشوع بخواند وروی بکعبه

آرد وبن دعا را حرزی خواند وسوگند بر فاطمات را

بنویسد

لعل علا جوادک عز الامیر الاهل هو

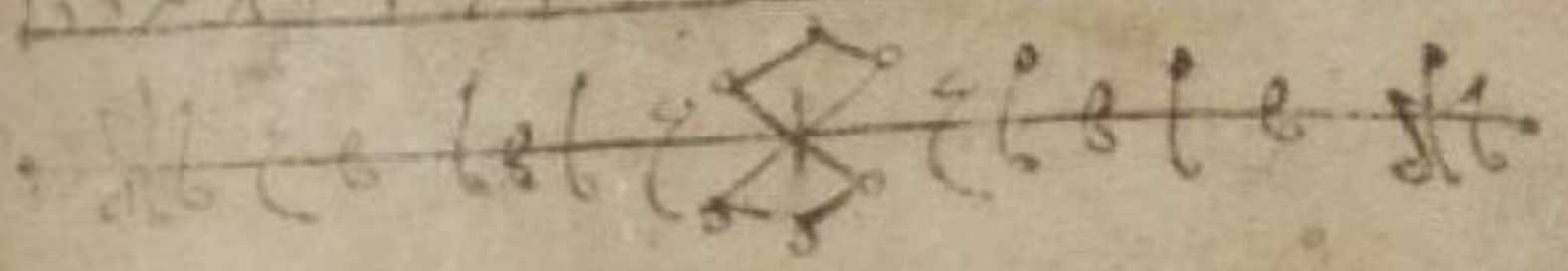
یعقوب ع ر سلاسک عسا عذابا سلط

لدخل یذکر لا یدک ذهل حزن

هفت دیگر بنویسد بر یاسمن الا هو

لا ح ل ولا قوة الا بالله العلی

العظیم وبر حریر بنویسد بر عدد





وین عمل را نهاده اند بکندار اسکندرذوالقرنین علیه السلام که وی را
دو پسر کاشف وهرجا لوی نهاذ اگر صد هزار مرد بودند له
یک منزل نمی شدند واورا دوازده هزار مرد پیشه بودند واما طوایف را
را بارتفاع اصفهان کرفته بودند وهرکرا طایفه افتاد بعمل او شغل بود
او را جامه رنگ پوشانیدن وهرکرا جامه کبود دیلمکون پوشانیدن
او را طایفه عطار یا پرستان بودند وهرکرا طایفه حمار و ترخ بود او را
جامه سرخ پوشانیدن وهرکرا او را طایفه ثور و زهر بودند او را جامه
سبز و اغبر پوشانیدن وهرکرا طایفه حوا و عطار بود او را جامه
سبز و رنگارکون پوشانیدن وهرکرا طایفه جلد و نعل بود او را جامه
سیاه و بنفش پوشانیدن وهرکرا طایفه قوپر و حلاک بودند
او را جامه ازکون و کلکون پوشانیدن وبعضی را بسلاسل
همان بودن وبعضی را بسلاسل آهن شیشه و خنجر بودن وبعضی را

شتابان و در فرو بودن بعضی را گرد و عمود بودن و بعضی
نقطه دائر بودن و بعضی را قلابیل و بخلیق بودن بعضی
بزهودن که پیش بعضی دانه بودن که از پس پشت بودن
بودن و بعضی دانه بودن که پشت کاپیت نمودن و بعضی
دانه بودن که بدست جب افتادن و بحمایل تقریب لشکر خود را
گاه می داشت لاجرم عالم را مسخر خود گردانید بود خضر علیه
السلام و زیر بود که این وقت دوم گوید که خواهر زاده بود و حکایت
پستن سد یاجوج و ماجوج و عجایبها را اندرون ظلمات یافتن
سیبها و یافتن خضر عین الحیوة را جای دیگر گفته شود بفضل
باری سبحانه و تعالی

از اینجا بر سر منزل صرفه و احوال اوست

بامدادان چون ذکر دیو منزل فریشه موکلست از دو اطبان و نام وی
عرصها طاهایل بود و صورت وی مانند صورت آدمیست و دو
سر دارد یک مانند سر گاو بود و یک سر دیگر مانند پرستو و
چهار دست دارد و دو مانند دستها کوزه فقاح گرفته و اگر کسی خواهد
که یکی را از عشق خود دیوانه گرداند بیارد لوحی از پس و بر وی نویسد
این طلسمات را تمام و بفرماند تا نقش کند و بگل بوی لب بمالد
از جا تا یک اندر او زند و چهل نامه را هفت بار بخواند بسوزد و شکر و نان
و صحلاج بسوزاند و نام خصم بدل بگیرد و بدهان بیاندازد
دانه باید مشورا مثل بدو فی یاندازد که خصم حاضر شود بی

وعزیمت ونارنجات وطلسمات ایشپیت از نقل دیشت ایشپیت

عزمت علیکم یا اصحاب السحر والوسواس واهل النار من جنود ابلیس

سید الشیاطین ویا مضرط ابالسة الذین یوسوسون فی قلوب

بنی آدم وبنات حوا اجمعین بسرهون نخلفه ولذلک شیء ونطیفون فی

العالم بقضای حوایج نواهطشته نواهطهیوهته نواکیهته

نواکیهوهته نواعطیته نواعطلیهوهته نوالیته

لهوایوشته الوبا الوبا یا ملک الجن والشیاطین بحق فرجوش

وحمطیقوش وخلجفیوش وباثن عشر واسقف الک سید

ولاثاتب الذین من ثقبه واحدم واقاموالدین النصرانیة مع اعوانک

واعوادک وجنودک اهل الخیل البیض والبیل البیض وفیوش

[illegible] الوجا الوجا یا ملک الشیاطین بحق نقش خاتم سلیمان بن داود علیهما السلام
وبحق لسطفطیهیا لسطفطیهیا ایهیا یحل بسمه وبحق سبع
سبعه بسمه لجبث یا ملک الاعظم للوجا للوجا للوجا [illegible]

العمل العجل **طلسمات عجایب و مجربات ابلیست**

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

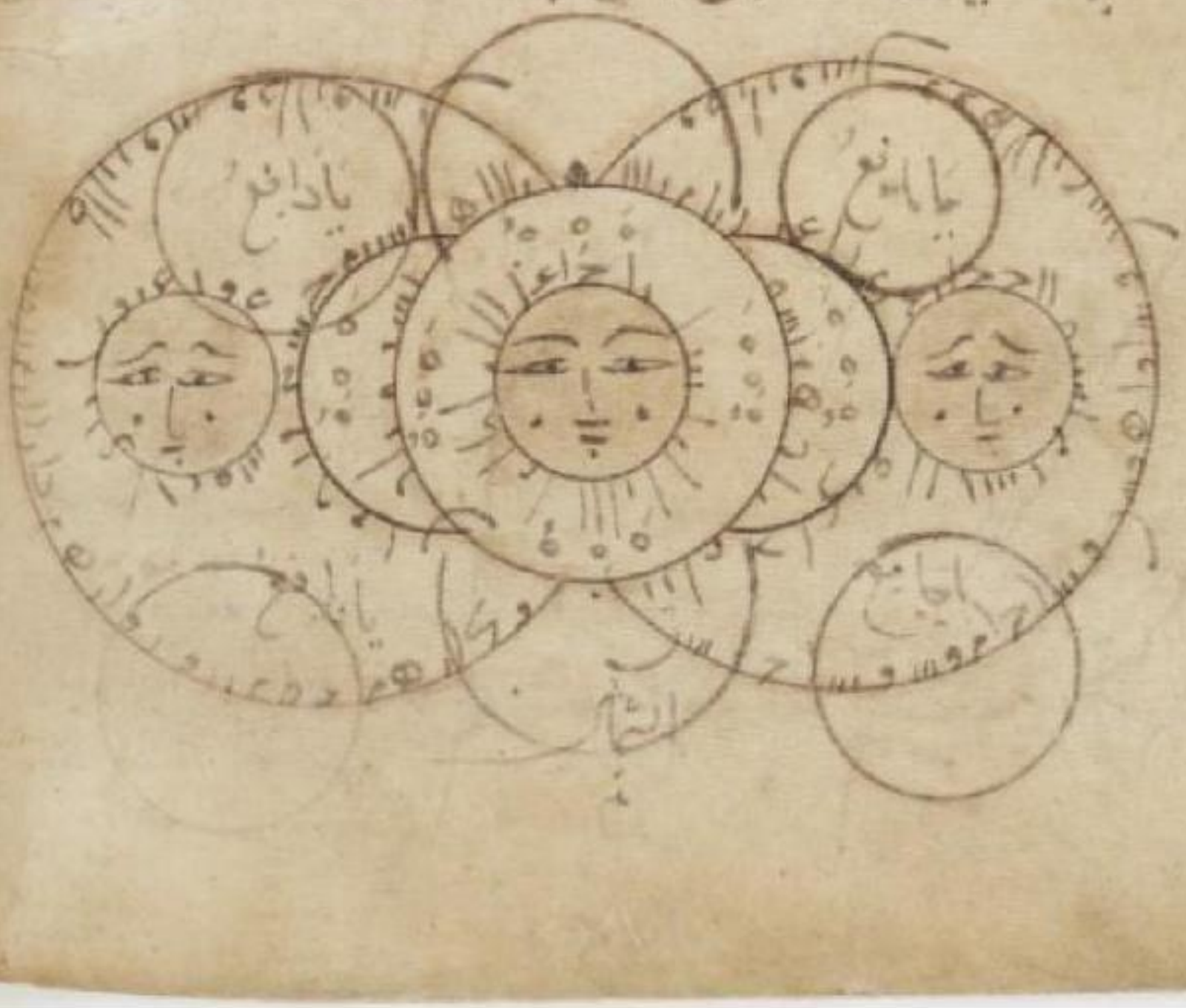
هیچ [illegible] فلانه بنت فلان بن فلانه الوجا الوجا الوجا [illegible]

و صورة آن جنی که تکوین این عمل بدست ماند صورة کریه
خانج بود با یار خوف ناک و چراغدان باجراغ تردیل ابیض

این عمل کنند هیچ کونه [illegible] باید خورش و بکل شیرینی باید
خوردن تا کار بر حسب مراد کردد و معزمی بنده نام وی و قاس
[illegible] این عمل را علم می کرد که مجربست بی تمام

بیانِ اسرارِ سپرِ منزلِ عوا

مربایدِ بیمار مقابل بودن منزل فریشه موکلست فرمان هما قابل
خود و صورت دیو با تمثال صورة فریشه باد و پری کمان و پیکان
جوشن اندر کف گرفته و شمعی با شمعدان نزدیک او نهاده و هرگ
خواهد که بیرون برود بنشاند باید این طلسمات بنویسد
بر بیان روی او و بر قبضهٔ کمان بندد بطالع قوس مثل وزغ ران
و خون کبوتر سپید و هرگ خواهد که چشم مردمان را بندد بیارد
خون خفاش را و خون موش دشتی او این طلسمات بنویسد
بر بیان پوست گوسفند سیاه و در زیر بغل راست بیمار کند اما باید
که خود عطارد کند و بوقت نیشتن اندر خانهٔ خالی تنها بود و هیچ
کس با او نباشد اگر شب چهارشنبه کند بهتر بود در اول ماه نیم شب
و طلسمات این بود و این عمل را حجاب البدن خوانند



وصورة این جی که تکوین این متقابلیست صورة دی ما تتلاه صورت
خارپشتاپست ونام وی غضنفر خوش بود اینست

وبودن شش دیو موکلیست ونام دیوان اینست

فاطما
فاطما خورش
فاطما خورش

این نام را نویسد و در آون کاپست بندد وسلم

بیان اسپر و منزل پنجاه و عجایب

قدرة باری سبحانه و تعالی بر سر منزل فرشته موکلست صورة وی
چنان صورت فرشته ایست بر گوهری نشسته و دو ماهی بدو
دست دارند و نام وی سفهما کاطایل بود و کار وی خواهد
که از بیم دریا این باشد و یا از بیم سیل و پس ما این طلسمات را
بنویسند بشکل و زعفران و باب گل و خون ماهی بر پارچه رق اهو
و در سینه سفینه بندد از غرق شدن ایمن گردد و کار وی بنویسند
و در گشت نار بمند از بیم سیل و تگرگ فارغ بود و کار وی خواهد بنویسند
بر پوست ماهی و در طشت نهند بعد از ان عزیمت بر بالای
طشت خواند و آب بران عزیمه دهند بشب بامداد بر دهن و چهره
قرا کند و بخورد قمر میچ سود ندهد در حال باران بیاید باذن الله تعالی

طلسمات عجایب اینست

دلل خود کند و هفتاد بار این نامها را بخواند و بعد از این نامها این
نامهای ملایکه را بخواند له برابرها و بار انها موکلند اما اول
نامهای اعظم را باید خواندن
بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین سبحانک یا لا الله
الا انت یا رب یمان انعم بحوله یمان احکم بطوله یمان عدل
بلطفه یمان تعزز بقدرته یمان مدد بحکمته یمان حکم بتدبیره
یمان دبر بعلمه یمان علا فی دنوه یمان دنا فی علوه سبحانک یا لا
الہ الا هو انت یا رب یمان خلق ما یشا یمان یغفر لمن یشا یمان یعذب
من یشا یمان یتوب علی من یشا یمان یصور فی الارحام کیف یشا
یمان یزید فی الخلق ما یشا سبحانک یا لا الہ الا انت یا رب یمان لم یتخذ
ولدا یمان لا شریک له فی حکمه ابدا یمان جعل لکل شیء قدرا یمان لم یزل
رحیما کریما یا جاعل الملایکه رسلا یمان جعل فی السما بروجا
یمان جعل فیها سراجا و قمرا منیرا یمان جعل الارض قرارا یمان احصی
کل شیء عددا یمان احاط بکل شیء علما و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

و نامهای ملایکه که باید خواندن اینست

جبرئیل جنبطاییل کمکاییل شمکا عاییل
ماکاییل درداجاییل افلاقو کازییل
غماطیناییل کهماغاریفاییل درسا عاییل
غزاکاییل کمکاغاییل پنغماطاییل

این پرده نامیست از صحف آدم علیه السلام

حقیقت چون ان نامهارا بخواند در حال از ان جنیان گله و گلمند برادر من
ان وقت دان ملایکه را بیاورد بامر الله تعالی و چون ملایکه بیایند عظیم
هیبت و صلابت بر مرد افتد و بیم بود که مرد بانگ زند و نعره کند اما صبر باید
کرد و اگر نه بیم هلاکت بود و صورة این بود

وان جنی که تکوینی بین نزلیست صورة وی مانند آدمی بود
و نرش بمجون سر اشتران و لف کوده و زیر نشسته و دو دست
دارد بمجون دست آدمیان و بیل دست و بینی و یک دو قه مدور کرفته
و تمام وی هذا طینتورش بود و متقام وی دو ابر بود و نصد
هزار و هشتصد هزار و هفتصد هزار و شصد هزار و پانصد
هزار و چهار صد هزار و سیصد هزار و دویست و صد هزار جن
دیکر کلم این جنی باشند و نامهارا یشان تا بکرمن نکاه دارند
والا هیچ فریشته یا پیغامبر کی نداند و الله اعلم و احکم

بیانِ اسرارِ سیرِ منزلِ غفر و شکفتِ وکل

بقدرة افرید کار جل ذکره برین منزل فریشته موکلیست وظام دن
کفیا طاهاییل بوده صوره وی مانند صوره ادمی بود با دو پر
و دو دست و دو پای و دو پر بجون پر ملایکه و در پیش نبوک کوفته
و در پیش صوره لقاب کوفته و وی موکل است بر جنیان عاصی که اکودن
بر جنیان موکل نبودند جنیان عالم را خراب کودندی اکنون حق تعالی
این فریشته را موکل اورده است تا ایشان و دیو و دن در بن عالم هرا پشان نه باشند
و همراه او هند که بیمان را یا بیماری را که افت رسیدن باشد نیمار کنند
و ان دج او را ایمن کوداند یا رذ کو سفند سیاه را قربان کنند اکر جهت
مرد کنند کو سفند میش و اکر جهت زن کنند کو سفند نر و این طلسمات را
بنویسند بشکل و رغفران و در کودن وی نبذ شفا یابد بعون الله تعالی

اسم الله الرحمن الرحیم نستعین الله هو الاسم الاسنی و اسمه
الاسم الاعظم الاحد الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد
و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم اسئلک بهذه الاسماء الحسنی
و بهذه الاسماء الکرام المکتوبة علی سرادق العرش العظیم
و بحرمة الملایکة المقربین و بانبیائک المرسلین و سلم

اکون بغان خواهند کودن اول عهد نامه و آیه یا بخوانند بخورند و
کنند و بعد از ان این طلسمات را بنویسند بر پارچ کاغذ و در کودن

وی بنده بقدرة حق تعالی شفا یابد واین نامها بنویسد بزهر کاوشرخ
وتدابیر این نامها بجهان را کی بران بخود و کل کشته یا مراسه تعالی شهزم
آرد وهمه بلرزند اینست اجوبة الاعلی سبع الاعلی الاصلی

وصورة آن جن دلیون این فریشته نام وی هیبطا طاطوریون
وصورة وی مانند صورة دومار بود بهم پیچیده ودن ایشان
مانند روی آدمی و سرفها مانند برهاب معجون و مرغان اینست

بیان اجرای این عمل و آثار و عجایب آن

بدانکه چون این عمل را بر وجه مذکور فی الجمله بکنند که نام وی هملیط
بوذ در صورت وی مانند صورت فریشته بوذ عظیم بود آنی بر کرسی
نشسته و در پیش وی منقالی پر از آتش ستوران وحش گاو و پلنگ و
از نفط بدست گرفته و بدشتی دیگر کالبدانی گرفته اگر کسی
خواهد که مقامی خراب کند تا بیشه را با فلستان که اندرون
دم و دد آنست با آتش بسوزاند فرزندان بود که قرین منزل رسند
خورد حل را و این طلسمات را بنویسند بر آن کاغذ بخون هدهد
و بخون کلاغ جبلی و بعد از آن با بخور بهم بسوزند و طلسمات

ع طلسم الحق اعسر از الحزن الاعداء لک

وهو هذه و ملاکا طعمال ثم

بیان اسپراد سپرمتزل اکلید و شکفت ان

[illegible] باری سبحانه و تعالی بین مقل فی شیشه و کلیت که صورة
در باید صورة ادمی بود دو پسوکارد بمجن پسر سکان
سکاری دو دست کارد بدستی مادی گرفته و بدستی چوب
لوفر و بیچ دود مانند بیکان نام می صفیر هیئان بوذ و اگر
کی خواهد که ازیم پسکان و عوالان این گردد و چون خون
که ازیم گرگ و اژدها این گردد بنویسد این طلسمات را
بمشک و زعفران و اب گل بان کاغذ و نفی سا طالع مشارک
باشد و بخور انی دهند

طلسمات اینست

طلسم الاحاس یاذوالبا یاقولیا
عناسماع یاسماع کلیسا
مدوع یاذوالبا یاقولیا دوعا
کداد حلیا یاسلام عددا

بیان ابهر ابهر مهر قلب و عجایب ان

بقدرة باری سبحانه وتعالی ربیع الاول هزار و شش کتابت کرد
وی سعیعها نال بود و صورة دکی بانند صورة ادمیان
و بر پوکر بر نشسته و سوی بانند سر کاظن و بکی ...
صورته ... کاپه و ذکر کی خواهد که ملکی یا پادشاهی
راسطیع خود کرداند بنویسد این طلسمات را بمشک و زعفران
دابلان نیسان و بعد ازان در دیک جوشد و در زیر تنور دفن
کند اما بطالع خود اید کردن روح اپسلو و صاحب محد ... کر
تا کار حسب مراد کردد **طلسمات اینست**



... فاتبعونی یحببکم الله والله غفور الرحیم
ویغفر لکم ذنوبکم

وتکوین این تخم را صورة مانند ارزها بوذ و دو پر و دو رکست
مانذ ممجوس دبست آدمیان و بیخه دم وذر نزدیک درخت
وچشمه اندرین درخت و اگر کسی خواهذ که اندران خانه دیوه یک
اندر نیابذ این صورة تکوین را بپوشذ بر بالای وی این
هفت نام طمال طماکال عورطال فلاطمال عماطال
سهاطال صدکال

بیان آنکه از منزل شوله و عبور از آن

بقدرة باری تعالی و تقدس چون منزل شوله رفیقه و کلیت
نام دو کس صفحه‌ها عایل بوده و صورة دو کس مانند صورة مرد
بوده و اسب رهنه سوار علم و خود نیز برهنه و دستی بال
اسپ را گرفته و بدستی حربه گرفته و اسب را رانده میبود
بوده و هوک خواهد که میان معرکه لشکر اندر آید و بیخ غم خود
جویند این نامها با مثل و زعفران و در کردن خود بنویسد و
و این طلسمات را در بازوی خود و نامها اندر کردن بندد

نامها این است

سیطوس صطیوس عطیوس کیطیوس
یالمان الکاینین یا دیبل المقربین یا وهاب یا تواب
یاهو یاهو یاهو یاهو یاهو یاهو

طلسمات این است

[illegible]

وتکوین این مثال با نام عصمان بود و صورت وی
اتدی صورت زنبوان بود و کوینک منعت زنبور بود
و مرکب خواهد که در زنبوران افتد بسیار از حرامیان
این بود و عمل بسیار باشد و از همه افتاده و موکل این
این طلسمات نباشد بمرکب مصری و باری قافله
داران تمام زنبوران اندر او برند و عود و شکر نخود کنند



بیان اسرار سر منزل نهم و عجایب آن

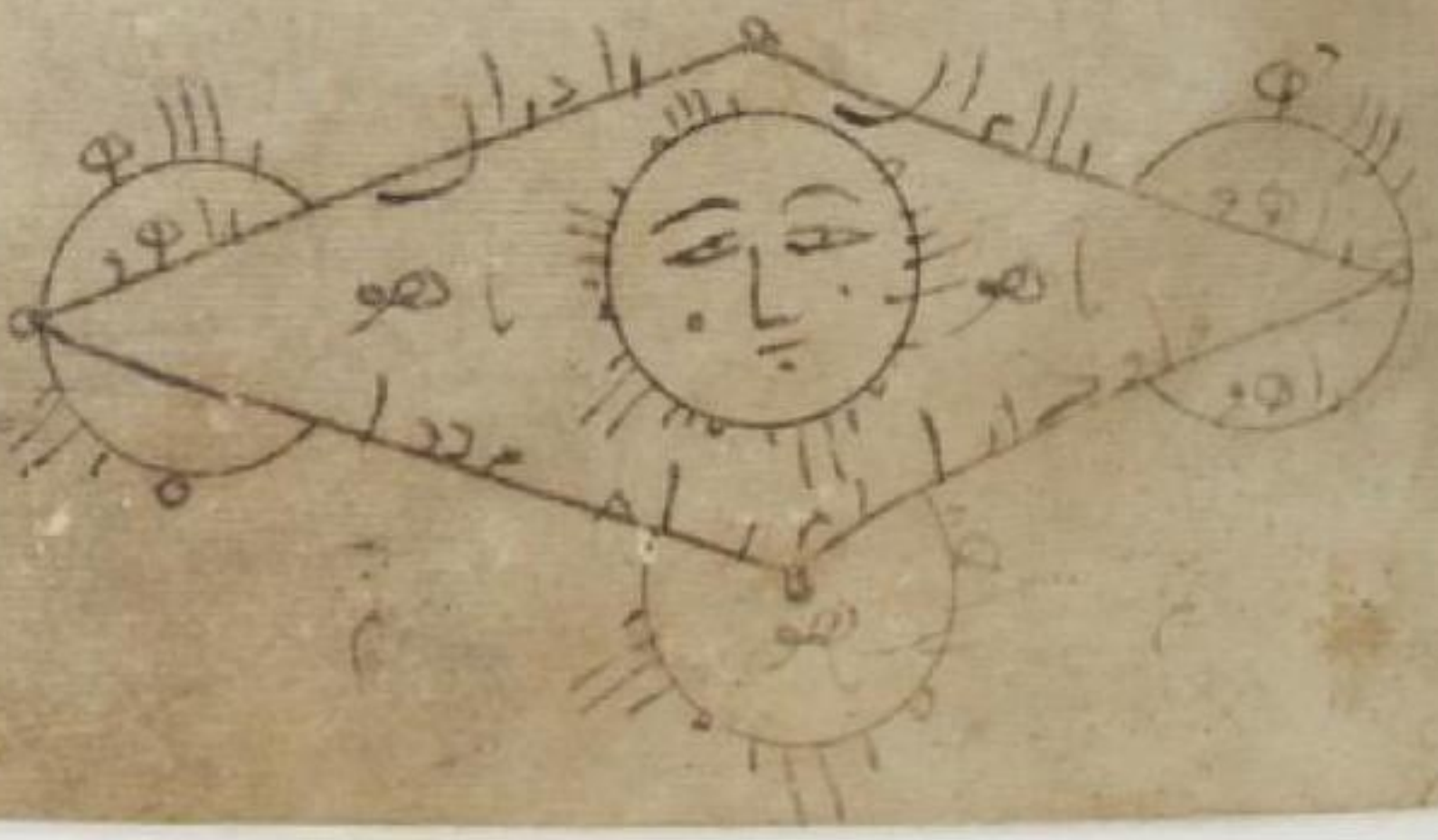
بعضی از بیان بر این منزل نوشته اند که نام وکیل عفریتان
بود و صورت وکیل ما نند صورت آدمی بود با دو سر یکی از آن
سگ و سفید و یکی از آن سرخ و در دست راست کارد و در دست چپ
کارد یکی سر سگ سفید و یکی سر سگ سرخ کوفته و اگر کسی خواهد
از دام و دد ایمن گردد و اگر کسی را آسیب یا آسیب بگریزد خواهد
که بار ایزد تعالی از خانه او و خانه صاحب خود نهد این
نام را بنویسد و در خورد آن حیوان دهد و این طلسمات
را بنویسد و در گردن آن جانور بندد و اگر در زمان محتاج شود
این نام را بخواند هفت و طلسمات را بخورد کند بخواست خدا یا

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین اللهم یا خالق الارض والسماء
یا ولی یا رب الهیبه یا رب المجد والعزه قلوب الخلائق
بیدک یا رب یا مدبر الامور یا عالم ما فی الصدور یا رب
الارباب یا مسبب الاسباب یا فاتح الابواب یا هو
لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم صلی الله

بیان اسپراید سر منزل بلدہ و احوال آں

بقدرت باری عز اسمہ بریں منزل قریہ موکلیست بنام وی [illegible]
بغذ و صورۃ وی ماثل صورۃ قلعی ایست بر بالاء کوہ
و دران قلعہ چہار مرد اما بریں منزل را عجایب بسیار ست
از بحر و بحیرہا مثلا اگر کسے خواھد کہ شہری یا قلعہ را طبع
خود کند یا شہری را خراب کند یا قلعہ را خراب کند
اگر خواھد کہ شہری یا قلعہ را طبع خود کند این طلسمات
را بفیذ بقل در غرارہ و بلہ حمامہا وی اندر اندازد یا در
زیر جشمہ آب بنہد و عہد نامہ را ھفت بار بخواند با خود
مشارکت و طلسمات این بود

عوالم کبیر و صغیر الله ولیاء و روح
عن حسکم الله و الله علی الخیر علی
کل شیء قدیر هذا اسم الدوائر و حمط
و اوبیر ادم و میکائیل حفاظ



وتکوین این منزل را بنام عقاب خوانند وصورة وی را تمثال صورة
هدهد بود اندر قفص یا بزر محبوس کرده. وصورة
دایل بود نگاشتن جهت کبوتر خانها یا کبوتر را
آفت نرسیده و صیاد نشود
و دیل گویند تی اگر کسی خواهد
که صید مرغان بسیار کند
این تمثال را با خود دارد
تا صید مرغان بسیار
تعاذ کردن باری تعالی
وحده

بیان اسرار منزل یاغ و عجایب آن

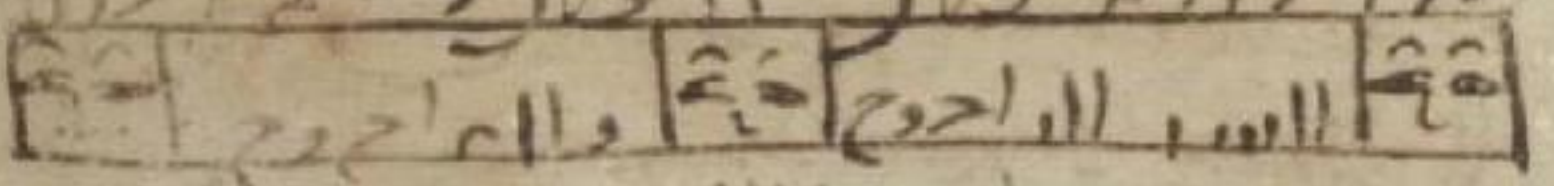
بقدرة باری سبحانه و تعالی بدین منزل غریبه موکلیست و نام وی
سیطا فنیایل بود و صورة وی مانند صورة مردیست بر کاو
نر بر نشسته و این تسبیح دائمی خواند

سبحان الحنان الجبار سبحان الواثق الوهاب سبحان الغفور
الشکور سبحان منعم اهل الجنة سبحان ذی الکبریاء العظمة
سبحان قاصم الجبارین سبحان منیر الظلمات سبحان
خالق الرقاب یاهو یاهو یاهو یاهو یاهو یاهو

و هر که این تسبیح را هفتاد هزار بخواند هر حاجتی که دارد
تبارک و تعالی روا خواهد کرد و از آتش دوزخ ایمن گردد باذن الله تعالی و الظاهر
خواهد از سری مناجات این کرد ذی این طلسمات را باجود ناز

اسئلک اللهم عبدک الحقیر الذلیل العاجز بالاهم
بالحق الذی لا یعلمه الا انت یا من
یحول بالاهوال یا ذا الجلال یا عزیز
یا هو یا هو یا هو یا هو یا هو یا هو
یا من الاه الاولین الاکرمین یا ذا
الاهوال و الاسماء یا علام
الغیوب و کاشف الاهوال العظام

وتکوین این منزل را نام عقیقستان بود و صورت تری مائلة
صورت صفدع بود سبز در میان چشمه نزدیک درخت
و اگر کسی خواهد که راه کسی را بیند خانکه ازان شهر و ازان
مقام نتواند رفتن و اگر رفته بود باز آید بصنع ربانی بیابد
او همه را همانجا خاک و صورة صفدع بسازد اما کنون زنان از
دکان قصابان بستانند و با پیل یاد بسیار عجین کنند
ان خاک را انگاه صورة صفدع سازند و در دیگ نو نهند و در
زمین دفن کنند تمام دین آیین طلسم بران صفدع تولید
مرکب مصری



بیان اسرار سبع مثانی و خواص و عجایب و کنوز

چون خواهند سبع مثانی را بطریق عزیمه و کلید
کنوز و کنوز صعب حاصل بود صورة وی با تمامی صورتی مذکور
است و فوجی را اندیشه شود و هرگز خواهد که میان خلایق
عزیز و محترم بود این طلسمات را بنویسد بمثقال زعفران
و این باران نیسان بر پاره ابر اهوه اندر موم کرده اندر
موم سپید و بعد از آن هفت و کعت نماز گزارد بعد الفتحه یک نوبت
و سیم سوره اخلاص و یک بار آنا انزلناه فی لیلة القدر

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

سبحان من لبس الوقار علیه سبحان من
طاهر الثیاب سبحان الذی لا حد لاعلیه
سبحان الذی لا یشاء الا ما شاء سبحان
الذی عطاه کثیر سبحان الذی لا
یعلم سبحان الذی لا یعبد الا سبحان
من هو هکذا سبحان الذی لیس
وراء الا الیه المصیر

این نسخه را خواهند بنویسند روزه دارند و طعام
نخورند و بخود راه ندهند بهیچ گونه خطا
نکنند و با هیچ کس سخن نگویند تا عمل حاصل شود

وتکوین نیز مقرر باتمام کفیتال بوده وصورت وی باشکل صورت مرغ همان
با دو پستو و بروی هفت ملایکه شکل بوده و نام ان ملایکه اینها هستند
وبید بشکل وزعفران و درخونه کیی دهند که اورا صرع رسیل بوده درحال
شفا یابد طفهایل صطفهایل سمهفایل
سلاطهایل درعاطفیایل طفطفیایل سفهاطایل

وچون این اسماء را بنویسند عوذ و شکل خود سکنه این اسماء
در اینه چینی یا کاسه یا طاس باگلاب

بیان اسرار سیر منازل سیمرغ و حکایت آن

بقدرت باری سبحانه و تعالی چون منازل سیمرغ فرشته مذکر است نام وی
صفحها کامل بوده و صورت وی مانند صورت مردی نموده بر
بالای اشتر سفید سوار و وی با عمامه سبز و جامه سبز و طیلسان
سبز اندود پوشیده و پرچمی بر دست وی این نام نوشته الا الی
الله تصیر الامور و مرکب خواهد که بر او سوار شود و اندوه
متحمل باشد این بدانکه اندرین طلسمات مقید شده اند
خویشتن را از غلان و کلاب و مأخوذ دارد بر بازوی
چپ بندد

اسئلک بالاسم الذی خضعت لسلطانه اعناق جمیع الملوک
الجبابرة الکبریاء علی کل شیء الا هو ان الله یراهو
طائعا خاضعا خاشعا مطیعا و مذعنا ح ا ه
حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ۴

حکایت عجایب صورت صنم رصاص اینست

چنین آورده‌اند از باستانان مغرب که مردی بود نام وی سلیمان
المغربی و او مردی معزم خاص بود و جمله علوم از نجوم و غیبی تمام کاینه
و او کار بسیار دیده و عالم را بسیار گشته و کتبها را تفتیش بسیار
سکالم کرده و درین باب علم علوی بسیار دریج برده و بخش‌ها با انواع
کرده روزگار او را هوس افتاد که مگر از این علمها چیزی بکنم یادگار
که بحاصل آید تا وقتی درین هوس اختیار طالع کرد که آفتاب اندر برج
حمل بعینی در شرف و اصابع را تثلیث باشد که صاحب حد عطارد
و عطارد مستقیم و قمر نیز در برج خود و در حمل بتدبیر مریخ
و زحل را هم تثلیث باشد. چون بتفصیل بدان این علم را بیاموخت
خداوند روز آفتاب بطالع اسد بمحل سعود در کوی بایستاد
و یک دینار بزر خالص و بدو سوخته کاذ له سپرما را گاه کار چون
رخام را بیاموخت بفرمود درخی که از صلب سوده آدمی بخیزد چون
نشسته و پای راست بر بالای پای چپ نهاده چون ذکر
صورت را تمام بساخته بدست سلیمان مغربی داد سلیمان
ان صورت را بستد و بالای صندوق تو می بساخت و در سر
کتف استاد هیچ این صورت بر بالای این صندوق
حرکت می‌کند و در کتف استاد خداوند صلب حرکت می‌کند
بر سلیمان خندید و صورت از بالای صندوق برگرفت و
یک دینار زر در درون صندوق نهاد و صورت را بر بالای

ان صندوق نهاد بر صورة مادی تبارک و تعالی ان صورة صلب
اذ حرکت در آید چنین سلیمان دیبا را از روی ان
صندوق بیرون آرد و صورة را بر بالای ان صندوق
نهاد صورة بیفتد گوید فلانی که در پیاره در صندوق دینار نهاد
و صورة را بر بالای صندوق نهاد و کردیان صورة در حرکت آید
پس بذکر تخم بیفتد گفت این احوال چون بود سلیمان گفت
النفس پاکیزه تا من عالم بمی علوم دانی بداند و این ظالم
و این اضداد این علم نداند النفس خویش را کرامت کرد اکنون
در عالم هر چه خواهد بتواند و هر چه را نتواند بداند بدان جادو کمان
و گنج بیفتد چون این صورة را بران نظام نهند بر در زمان
صورة اذ تحرک آید و الردان نظام گنج بنهد هیچ حرکت نکند
و وی الان تنها بر نشست و زود گوید چیزت نماند و این حکایت را
جهت آن آوردیم که طالب این علم باید که اصلا نگاه ندارد
و کار بوکلزان نکند و پیرهارا نگاه ندارد و اندرین منزل
بسیار چیزها بیاید تواند کردن اگر اندر علوم حاذق
بود و مصنف این کتاب محمد این ابرهیم چنین گوید که
من بسیار ریاضت کشیدم و این معنی را مرد نبود من
معونی نکردیم تا مردانیان پوشیده نماند و سبب این کتاب
و اسطاله ستر بیل ناقص مارا یاد آورد تا این علم ممتنع
نماند و العلم عند الله و الله اعلم بالصواب

وتکوین این سه را با نام عفیفنطال بود وصورة وی مانند این صورت
طلبی بود با دو پسر و دختر غزال و اب جودد و هر خواهد که اسب
رابخ بشود این صورة را این طلسم را بپوشد بدین شکل و در
کردن اسپ بشود از نله و بجها این باشد

33

بیان اسرار متراخمه عجایب آن

بنهان باری تعالی بر بین متراخی ریشته هو نکلبیت که نام وکت
عفهما طایل بوند و صورة دو کی باتل صورة مردن بوند
تمام سلاح و برلبی سیاه پوشاد و هر کل خواهد که شب از هیچ ازین
ترسد این طلسمات در بین خنه لبنویسد بخون عل و دو باه
و با خود دارد که مجربیت طایل انست

ابا حسبا نفعذا هیفهاسا هلا

سرحار عالک الاعالک ابا الاو کل

سر هالک ابو عالاه الا هو

ای سه ارح حای اه و کل ر د و

ک ر د م د و ک س ر ی ر ه م ح ک

ر ها ع ر ص م ر د ی ا ل ه ا ل ر د م

و ه ا هو ل و لا ق و ا ل ا ب ا ل ه ل ع ل ع ظ ی م ت

بیان ایراد پیرمتل مقدم و احوال آن

34

عزیز و محترم مکرر دیدم و بکل صاحب قبول شود این طلسمات
بنویسد بشکل و زعفران و ابرکل بگیرد کاغذ طلسم
بسم الله الرحمن الرحیم و بپرستان اینست



تم

وتکوین این مثلث بدین نام همچنان نقش مرصوره وی مانند صورت
کودکان نقش جوکان بدست گرفته و بروی چیزی طلسم نشسته
و اجزاء کودکان با رنج و طبع کودکان بدید ایذان نامهارا نقش کند
با عوذ و شکر و لاذن خاص و کندر دوس سفید ایقیب

بیان ایراد سرمثل موخر و شکفتان

بقدرة بادشاها تمام بزین مثلث خانه نشسته موکلیست که نام وی
قطنا هایل نقش صورة وی مانند صورت مردان کودک
بیاذه باخود چوبی زرین و سیر و کوز کوتاه اگر بی خواهد که
میان مردم خوار گند این طلسمات را بنویسد بنام انکس که خواهد
مطلب تکار گون با پر که اینجه و کافور و در کوز چهو جان دفن گند
انکس میان خلایق خوار گردد بامر الله تعالی اما پرس از نگار
و بکمن الملک جهت ظالمان و غیب دشمنان و بدخواهان

باب اندر بیان معجزات دوازده نام ایشان

روایت کند محمد بن علی الترمذی المتطبب غفر الله له و جمیع المسلمین ابن
رب العالمین که اورد. امامان ما نقدم که روزی پیش خلیفه محمد بن سبکتکین
بود الله تبر که خواجه چنین بیمندک را پیش خود خواند که در زیر قبه بود و گفت
مرا پنج دیده هست که با وی بدیم و بجز تو بکسی دیگر نگفته ام و نخواهم گفتن الا با تو
و به روزی که مرا در قیامت حق تعالی از من طلبد هم از تو طلبم و چون چنین بیمندک
این حکایت بشنید شکر بکرد و گفت ای پادشاه اسلام همه این در بیمار غدار خواهم
تا القصه بسیار بیمند و در زمان سلطان محمود غلامی خاص داشت که رو
غلامان گفتندی و غلامان صندوق دار وی بیمار و در غلامی در زمان بمرد و آن گفتندی صندوق

بیاورد

[illegible] محمود [illegible] گفت دیدی که این از کجا خود بیرون
[illegible] صندوق دار بیاورد

است و دو ماشند بفرمان یارای نفاق بیرون چاک خنین دیدند اعیان حضرت
بیاتک بداشتند و بیکبار بکریستند پس سلطان سعود از تخت بزیر آمد
و در پای خواجه چریمندی افتاد توبه کرد و عذرها خواست بخندید و گفت
مقصود من از بودکه معجزات این دوازده نام منظوم را بدانم و صادق تر
گردم و این دوازده نام را بیرون آورد از دهان خود و بسلطان سعود
داد و گفت قرار نهاد که هیچ کس ندهد این روز بسلطان سعود هزار دینار
و مصروف شکرانه داد بفقرا صلاح و سرخ این بسیارست حکایت
الم در شهر بلخ بود الپکی از طالبان علم بیفتاد رفت و بیست سال الم را
خدمت و بعد از بیست سال چون این نامها را بدو داد و گفت که من بیستم
که اندر خواب بیدم و آن تمام بیرون آمد و نابسته نیسا بود و سیزدهم
و بیرسید چها ریسور بله هنگام کردم و گفت که می دهند امروز دینار زرکه
خریدی و بدهم دوازده نام ابرا یکه فلان امام بدوازده دینار خریدست
و این نامها از تورینت گرین اندر و رایت است از سلطان محمود سبکتکین
و از سلطان سعود از خواجه چریمندی انا یاسه برهانیم تا گاه قضا را ان
ان امام را دیدم که بر لشکر سپوار بی اندو می گفت له ای برادر بحق این نامها
که بلخاند یکبار بگوی یکبار دیگر بگفتم امام اینچ بزرد از خویش برفت و چون
باز اندگفت این نامها را حاکی بلان رسید که در هنگام یک دینار می دهند
و من در پای دی افتادم و گفتم لهذا امام مسلمانان این نامها را اصل از کجاست
گفت اصل این نامها از کلمه عزیز است و هجده هزار عالم بفوه این نامها
بیاموزند چون بیاموزند و معرفت این نامها را بخود شاید عمری دراز بود و دوزگر
و ن بسیار بود

ویلن نامهارا اسرارهای بسیار دارند و هر نامی هفتصد عمل دارند و هر یک از هفتاد

تتوان کشودن این دوازده نام گشوده کردند بعون الله تعالی

و هرکه خواهد که این نامهارا بنویسد باید که سه روز روزه گیرد

و بعد ازان بنویسد بمشک و زعفران و گلاب و آب باران نیسان و باخود

دارد اما بطالع سعد متوکل بسعود بنویسد بر پلک رنیتین یا بر پلک

گوسفند و یا بر پوست اصفهانی بیاید و اندر چشم کند پریان را ببیند و با

ایشان سخن گوید بنویسد و میان هر نام بگوید بسم دقان فلان

و ابن فلان و بر فلان بن فلان شود و دیو پسمان گشان اندر بجنبد و در موم گیرند و در انبار

سبز دود زنند و در جیب یا کیسه یا کلاه یا بر بازوی راست بندند

بنویسد بر پلک انگور سپیده انگه بهم خرد بساید و در طعام در خورد بکسی دهد

که بیمار گردد بارادة الله تعالی بنویسد بر لوح نقره یا زر و نقش کند

و در سوراخ یعنی در بر علیها از او نوزده را براعدا منصور گردد بارادة

و چون دشمن او را ببیند در حال هزیمت گردد بنویسد بر جام

ابگینه و بشوید و در خورد صاحب علت دهد در زمان شفا یابد بعون الله تعالی

خواص هفت بریان کندم و قدری شکر اندر ماکنده در صحرا روند

مرغان انرا خورند که بقدرة الله بیان ان نتوانند پران پران

تواند آمد ان کندم را هم در خورد حیوان دیگر دهد که دیوانه یا از خبله

افتد رسیده شود در حال شفا یابد بنویسد بر جام یا بر کاغذ

جنی و یا سحر بایشان بشوند و در خورد بکسی دهند که آنرا جادوان بسته باشد

اپی خواهد که زنان یکی را چند حیات بدان نتواند کشتن این خانم
چهار مهره برگیرد و هر یکی را در دیگی نهد و یکی را در گورستان دفن کند
و یکی را در زیر دیوار دیوی یکی را در زیر خشت سرد کان و یکی را در کنار
مزبله خراب و اگر کسی خواهد که راه او و خانه او و زه راه برود
این مهره برگیرد و او در دانه بندد تا هیچ بیند و اگر کسی خواهد که زن
حامله گردد این شش مهره برگیرد و مهره و زیلی را اندر آب باغاز و بخورد
آن زن دوان دوان آید مهره را بخورد تا بخود و شکر و اگر کسی خواهد
که دولت را بخود کند چهار شنبه این خانم را بخورد کند
و چهار مهره دیگر در چهار گوشهٔ خانه اندر او برد و اگر کسی خواهد که مال
بسیار اورد این مهره برگیرد و مهره و زیلی بخورد تا بخود
یکی دیگر دیوانه این عمل نکند و اگر کسی دولت و منصب خواهد پنج مهره
که دو مهره و زیلی را اندر آش بخورد و عمدنامه سلیمان را بر پارچه
خواند و بخورد آن دوان دوان که دولت و کامگاری بر کامش دولت کسی خواهد
که میان خود و عدو آشتی اندازد این مهره را بگیرد و بر کله خود
بجوشاند و اندران حمام رود تا تمام ایشان عداوت بدل آید و اگر
کسی خواهد که همه خلایق او را محبت و دوستداری کردند این مهره
سیاه و بیرد خاکستر کند و مهره و زیلی را در حریر همی اندازد و
[illegible]

این مهر را بشکنیم فلان لشکر شکسته باید و شمشیر او در دست بر هنه
کشند و بانگ بر او زنند چنانچه گویند که فلان کردن زدم
یعنی سر دان لشکر را باید آورند بعد از آن دو جمل روز تمام نکرد
که آن لشکر همه منهزم شوند باذن الله تعالی و باید دعوت او لوح بود که من
تعالی از دو فرشته را که نام یکی حولیست و نام یکی قوت بر آن لشکر
فرستد که آن لشکر را بشکنند و اگر کسی علم کیمیا و سیمیا خواهد
چهل روز از روز کوه مغاره طلب کند و روز یکم مهر را بخورد از طعام
شب چهلم الیهم یابد از آن علم بعون الله تعالی وحده

و این خاتم را عرب سیف الله خوانند



و عزیز باید داشت که عمل بهار بسیار از روی

درهای گشوده گردد و محمد ابراهیم کیدله از میان تصاویر کافر
بیرون آدم از برکات این نامها بود
و دوازده هر اورنگ بر این نامها مرکب است و هر کس بدل بخشم
خاتم نقل کوفتار کرده و این نامها هر کس بیاموزد تا نداند که بداند و نیازماند
جه داند و شرحش مسطور نیست تمام **ایضیت**

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

۱ اللهم یا مشیخ الاهاموه شطیثون

۲ اللهم یا دایون ملحول ممثون

۳ اللهم یا ارغسد خلایون

۴ اللهم یا برموث بموث ارخاان خثمون

۵ اللهم یا اهیلاهیا اذونای اصبارثون

۶ اللهم یا دهیشا هلیمون مطادمیطرون

۷ اللهم یا میثورا ارقشدار علیون

۸ اللهم یا ارعیش واثور هلیمون

۹ اللهم یا اثراثرة بنج اشفا اشفون

۱۰ اللهم یا علام وان علاترثون

۱۱ اللهم یا شضح قلاثون ۱۲ اللهم یا ملکوا بر ملکون

تم الاسماء الاعظم

باب اندر میان سوالات و جوابها در دوازده خانه

سوال اول از خانه اول از بهر نفس اگر پرسند که خانه اول را چرا طالع خوانند و چرا بیت نفس خوانند حقیقت باید دانست و گفت جواب اول در نفس و طالع اولا طالع پیدا آن گویند که آن لحظه که نطفه در رحم افتد آن برج از افق بیرون طلوع کرد پیدا آن طالع خوانند و از برای آن خانه نفس خوانند که پرسش آن نطفه باشد آن کار آن کودک از جهت و شرکی مدهبه آن برج دلیل کند **سوال دوم از بهر المال و حیوة** اگر گویند که خانه دوم را چرا خانه مال و لب و معاش و حیوة خوانند بجهت دلیل و بجهت چه باید گفت جواب دوم در مقابل اول است چه گوییم که قوه روح حیوانی از آفتاب است و چون نطفه در رحم افتد ضرورت در رحم باشد از دو جهار فلک و تا چه برج بیرون بیفتد برج تمام فلک نباشد و در زیر باشد و ما هم بحث این نطفه زحل باشد و طبع زحل سرد و خشک است پس مثل نطفه دهنده قوه ما یکدیگر و کمارند و از اجتماع کارد بعد از آن چیزی نباشد و دیگر مربی این نطفه مشتری باشد طبع مشتری گرم و تر است طبع خون دارد و زندگی در خون است پس این نطفه بعقده بازی تعالی در زیر پای خون گرم و تر دل اندر و نافرگ و اخلاق در و مرجع تمام پیدا باشد پس این خانه مال و معاش و حیوة و نیز مای او جان شیرین بود و از آن لدن مشتری پیدا آمد دهائر خورد و الله اعلم **سوال سوم از خانه سوم** برادران و اقربا اگر گویند که خانه سوم چرا خانه برادران و اقربا است حقیقت باید گفت **جواب سوم** خانه سفر و دیار و غلبه

ازبرای آن خواستند که چون مشتری بربیت خود تمام کند بعد ازان بربیت برخ دهد یکما.
دیگر مریخ برخ باشد برخ زائچه حوالی بیوست باز دهد و وحانیات
بدو کمارد ذاین خود بعدارة ماه کیمانه و تعالی گوشت باز برخ شود خانگ در کلام
قدیم فرموده است فجعلنا اللیل ممحوة وجعلنا النهار مبصرة
فکیسوز عصاهما و مضغه گوشت باره برخ باشد بعد ازان از قوه
روحانیات مریخ ان گوشت باشد باز برخ در شکم مادر بجنبد و از جای بجای
افتد چنانک زن حامله بداند که بار دارد پس بجنبش خانه بسفر تدبیر گویند و قمر
بتدبیر حرکات کند و بعضی گویند ازان پس بسفر تدبیر گویند که فرح قمر در دوست از ذحل
روز دوم بسفر کند و قمر بتدبیر گویند یعنی که بیکما. چهار ماه تمام باید تا ازان پس بخانه
اصلی باز خواهد که نظر رسد پس کار ذبا کمال یعنی نیم دوختی پس سوال چهارم
از خانه پدر و مادر و بطالع پیدا کردن که در خانه مملک دیده فون
دکنوز پست پس سوال چهارم از خانه برادران و بطالع پیدا کردن که در خانه
ودفینی کردن چیزی بجای نهاده باشد و دفینی بدی حوالی ان خفی بدین
خانه کردن اولیتر و خانه ملک ازان لیکن ملک غیر منقول از باغ و بوستان و خانه
دفینی باشد و از خط که طالع بیست چهارم طالع و برزمین باشد پس بطالع
ملک بدین خانه مشغول کردن اولیتر و بدان ازان کیسکه بودنی همچون از سر
دیگر که چیزی بنهان کند نظر و ازین بملک مشغول کند اگر بنده بخفی کمخانه
چهارم که خانه مکتبین اولیتر باشد و دهم بهادران که خانه عز
و شرفیست ازان باشد و خانه چهارم بنهان تر جای باشد و دوازدهم بنهان
و خانه دهم بنهانتر جای و بلندترین در آسمان و آفتاب و بسطام اسما خوانند

جواب اولا بسبب انکه بذر نطفه را در رحم پنهان نهاده می باید آن خانه
بذر منسوب باشد و مادر میان انجمن زنان فرزندرا بوجودی آورد
باید که بیدائرین خانه بود و چهارم دان دهم است و نیز چون خلافی نیست
که خانه چهارم از آن بدر است هفتم چهارم خانه زن بیدر است دان مادران
نطفه باشد بهمچنان یا خانه هفتم خانه زن ان طالع و چرا خانه هفتم خانه زن
ان طالع است بجای خود لفته شود بس در دین ما مرین ان نطفه انباب باشد
که قوه روح حیوانی ازوی است در دین ما چهارم دل کودک افریدن شود و تندرستی
تمام در دوی باشد بنا شود بعد ده یاری تعالی سوال پنجم از خانه پنجم
الولد پنجم خانه فرزندان است و چرا خانه دوستان یکدله و هدایا و وصل
است جواب اما ازان سبب خانه فرزندان است طالعان دوستان صادق
که بمثلیث نظری کنند با طالع و نظر تثلیث خوانده شده دوستی تمام دارند
نیز بعضی گفته اند از ازانک لفرح ذهره است خانه هدایا و وصل چه ازانکه
نوهدیه و وصول فرح حاصل شود و فرح خاصیت زهره است دین ما که
مرتب ذهره باشد ازان این بچه خوبروی و صورت بدین سبب کودک دهد و صورت
او بنگارد کی تعالی ذهره را خلق کند و صفا در افریدن است سوال ششم از خانه
ششم الکبر سند که خانه ششم چرا خانه غلام و کنیزک است جواب
ازان سبب که ماه ششم که ششم برج آفتاب بیدل باشد ازان دو که در
دو شکم مادر آماده دین ما ششم مرین ان خرد عطارد باشد دماغ ان کودک
او بین شود ازان سبب که دماغ ازان عطارد است و نیز عطارد خاصیتی
دارد که مطیع کواکب است اگر بعد سعد نکند و اگر با نحس نحس باشد و اگر با زر

واگر باماده مادهٔ صفت بزرگان دارد هازان سبب که بکار بایان خرد دهند که
کاربایان بزحل منسوب اند وچنین گویند باشارت که عطارد فرزند زحل است
که در ذکاوت وفکرو فطنت خرد کاری بزحل ماند اما زحل کارهای بزرگ کند و کاربایان
خرد بیابد پس زحل بدین منسوب کنند **سوال هفتم** از طالع هفتم الگوئید که خانه
هفتم جراحانه زنان است مجراحانه ضدان است مجراحانه شرکا است مجراحانه
دشمنان است بقول بعضی **جواب** آن سبب خانه همبازان است که متصد
طالع است باطالع براین جمله دلیل تمام میکند وچنین نگرند زانسبب
خانه زنان است که چون طالع برابداو فرود شود زن نیز هم بعینه شوهر
مرد است نه بینی که بشارکت یکدیگر فرزند آورند لاجرم از بشارکت
یکدیگر گشته و زان سبب خانه دشمنان است بقول بعضی که ماه هفتم چون
آفتاب صفت بیرد دران ماه هفتم مولود این فرزند قمر است شش این فرزند اگر نیز
شود دل نباید نهاد که هنوز در لحد نباید انگون این فرزند نرینه است
هفت کوکب تمام یافت هیچ چیز در نفس کودک ناقص نماند حرکت کند بسیار
واز این حرکت نیز باید سبب آن نیز خانه دشمنان گویند و بسیار
افتد که دین ماه فرزند بزاید و مرید تا دانند که این فرزند بزهد **سوال هشتم**
از ماه هشتم الگوئید خانه هشتم جراحانه نکبت و مرگ است مجراحانه مال
زنان است حقیقت باید دانست **جواب** آن سبب که چون
ماه هشتم در آید و آفتاب هفت برج تمام بود باز نوبت این فرزند در حمل افتد
و در حمل طبع مریخ دارد که طبع زحل سرد و خشک است سردی خشکی مرگ
بود که از دو دین ماه فرزند در شکم مادر هلاک نکند فلان سبب که الگوئید زنان

زایچه میزد و یا خود سود. زایچه باشد بیت ششم کن ماذر نیز و یا خود سود. زاید
پس بیت زحل و بیت ششم خانه هشتم و خانه سوم و نکبت نماذند و ازان
پیدا خانه مال زنان است که هفتم از بیت هشتم خانه مال زنیست
جنگل اول خانه نفس است و دوم بیت المال سوال نهم از خانه نهم الرکوید
که خانه نهم چرخانه سفر و بیت است چرا خانه علم و ادب پس چرخانه خواب
و دیپست و خانه دختر است گویم که از ان پیدا که ما. نهم دینست
این هر زاندر مشرکی کنند و حامیان خود بود و کمارند و گوی و نرمی از خاصیت
و بیت اندرین بجه پیدا زند و بجنبند و نکل جا یخود بدانند و طلب دستکاری
خویشان بیرون نه ما. تمام شود بفلیت ران خانه اول که بود که قوه
ازون بنطفه بیوست نظر کند و نظر افتاب بملکیت سعد بود بس در سعادت یار
بکدیگر شوند سعادت افتاب و سعادت مشتری کا سعد الیست و بدین عالم پسر
دوازا پست سلمان خانه اول سلم مادر بود و بعد ازان از سلم مادر در سلم دنیا اید
و ملکر نیست از دنیا باز شلم مادر رود و ازین پیش پسر دوازخواهد و ا
خانه علم سیم لعاب که فرح افتاب دروی و باتفاق بهرام افتاب عالمه است
از مه کواکب و او روح محض است و در حکمان کمر بند که کویند که کواکب عالم
بیست و دو نیز نیست بحقیقت ایشان انست که ادمی عالم کشفر کیاه ی خورد
و کیاه ی پوشد و در حرص و حسد و غضب و شهوة دارد و باین همه کمال عالم
اینست دکوی عقل و علم ی کند ایشان که بودان و از شرف عطارد بارک
بسمانه و تعالی نوود و توفیق یافته اند دعوة کواکب سبعه ثروحیات کرد
بفضل حکمان یونانیان پسوال دهم از خانه دهم الرکویند که خانه عز

دشوفی است خانه سلطان و خانه دوم مادران و خانه او میذ بزرگ
و بلندی و مرتبه است جواب چهارم که ازان سیصد و خانه دهم بلندتر
جایگاه است و نیز اختیار بعضی گویند عرش است کوکبی او دوک افتد
فیض ازین کوکب بیشتر ازانکه دیگر اجسام پس شود ازین خانه بر سه خانها باشد
جز ازین طالع که کامل در تزاید است و ازاین است خانه مادران است که احوال
مادر و اولاد و فرزندان همه ازین است و بیدانیم و بوشیده نیست خانه
خانه دهم بیدانیم جای است جواب پنجم چون ارتفاع طالع بگیرند درین
دوازده خانه چهارم خانه قوی اند و اوتاد اند طالع و چهارم و هفتم اکنون طالع خداوند
طالع داریم و چهارم بیدزد و هفتم زن له دلیلها از تناصح گویند اکنون چون
بدزد سیصد و شصت و چهار وجود فرزندان و مادر نیز همچنین است و ندکر
مادر نیز بایدانست که بعضا یکی هردو فرزند بوجودی اید بردهم اولیتر له هفتم
چهارم پست و خانه هفتم با تفاق ازان زنانست سوال یازدهم از خانه
یازدهم اگر گویند له خانه یازدهم جز خانه منصب و خانه مراد است جواب یازدهم
اگر گویند له خانه یازدهم جز خانه منصب و خانه مراد است جواب یازدهم
ازان بیست له نظر سدیس دارد و خانه نهم است کاکبه و بخبر ازان خانه با
وهر دو منصب بود کاکبه و جماری شوند سوال دوازدهم از خانه دوازدهم
اگر گویند له خانه دوازدهم جز خانه شقاوت است جواب خانه جاربابان
بود و بیست و جز خانه بندو زندانست و خانه اعداء بزرگ است
جواب خانه بندو زندان و شقاوت بیست له بافط است
از و زیاد اگر گویند بعد دوری افتد سعادت نهم و فرح زطلب چون زحل دران
خانه افتد خوب است عشره دهم بیست ان که بطالع هیچ نظر ندارد و چون

خویشتن هذ ضعفی نیز ندهد از الخ دانند و چنان پندارند که در قسم دیست و اعداد
بزرگ چنان گویند که عدد اثر دلو پست و دیگر اعداد دوم است و دیگر خانه زحل
است که دوازده خانه اول شمارند و دهم آخر جان پنداشتند چون جان سنانست
اعداد بزرگ خواستند و ایشان العلم الغیب الا هو الله القادر علی کل شیء دانه اعلم

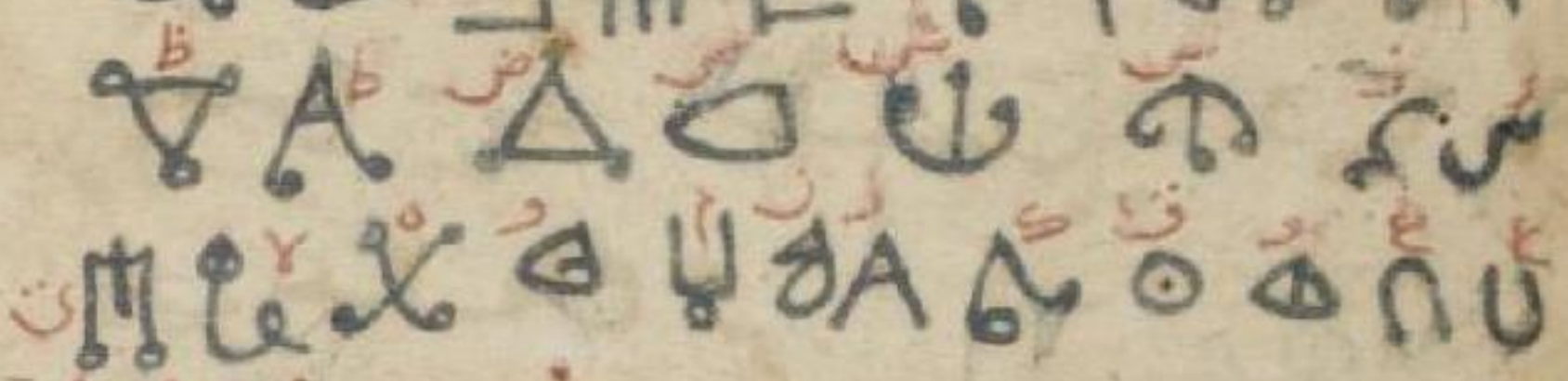
باب

چنین فرماید ابو الحامد محمد بن علی البیجستانی که در علم اعداد هفت نماز
بسیار خوانده ام و میان هفتاد و دو ملت قدیم بازیهای ایشان و نگاه داشتم
و هر یک را دیده ام و نگاه از نوشتهای ایشان نوشتم و خطوط و حروف ایشان
را بنوشتم و القصه علم و گمان این علم را خط عجایب خط
شیر پایان است که همه دیوان و پریان بدان خط عمل کنند هر که خواهد
در علم نارنجات و غرایم و اعمال بدین خط شروع باید کرد و اگر خواهد
محبت یا عداوت یا تحقیر یا تفریق یا تبلیط یا تحلیل کند بدین خط
تواند کردن مثلا هر نامی که خواهی یا عزایمی که خواهی بدین خط عمل کند
یعنی از حروف را بدین حروف بدل باید مثلا الف خط عرب یا عجم
نامی بیابد آن را یا از کتابی یا از دکان بدین خط نویسد
که هیچ نوعی خط نکند دانسته است دانه اعلم

خط شیر پایان اندر عمل عزایم و نارنجات و تحبیب و تحلیل

علم دنا رنجات بخط پریانیان در حقیقت باید دانست که طلسمات یکی
و صحیح و مجرب بدین حروف پریانیم و چون عزم خاص را باید از نفاع
تمام بکند که اگر چیزی نویسد عمل او بصلاح اید و کار بر چپ نیاید

حروف پریانی اینست



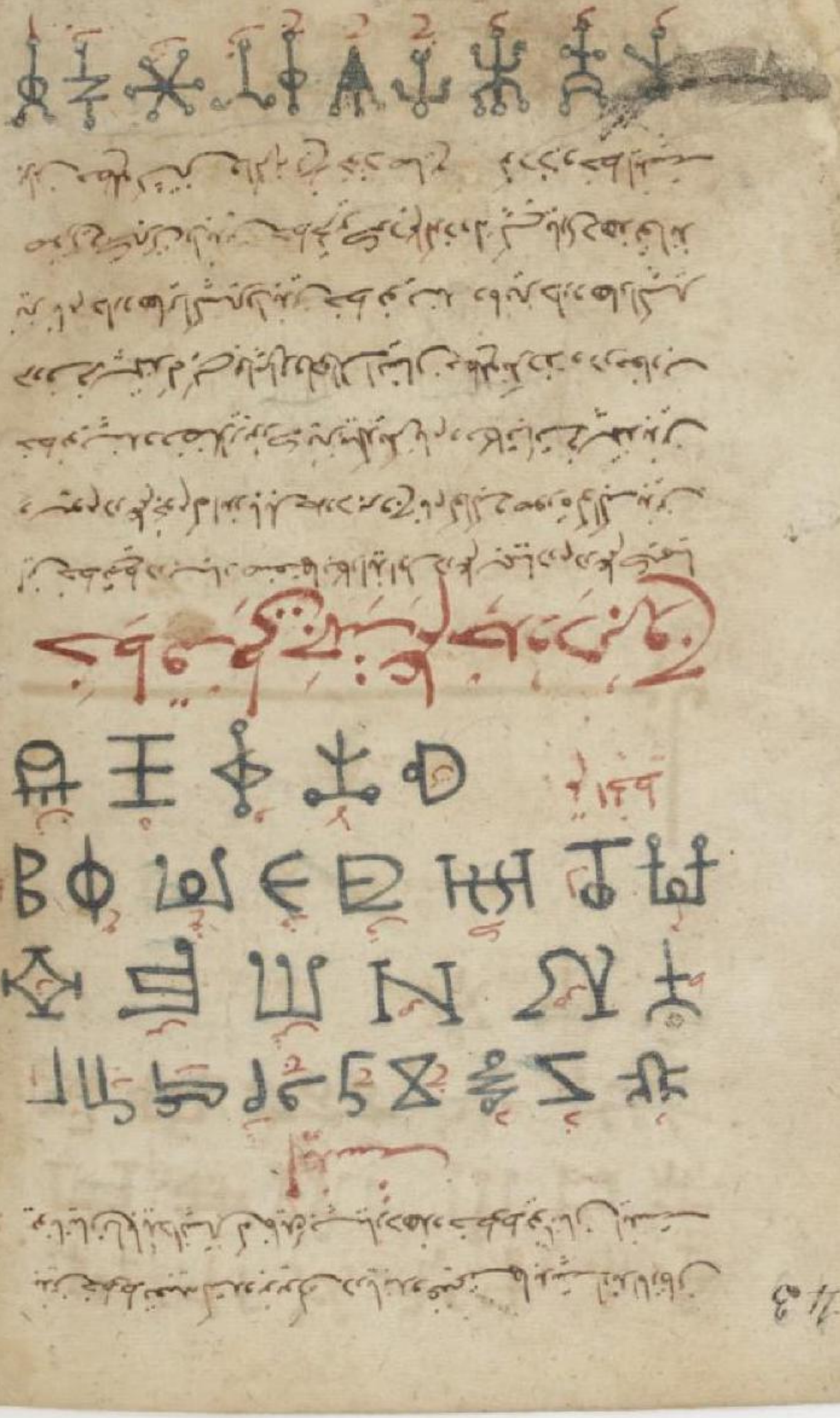
خط فلقراطوماث جمت تفریق و تسلیط

چون خواهی که عمل بدای حتی میان دشمنان دو خصم فراز گیر
نامهای ایشان بنویسد بپوست مرغ خانگی سیاه و زمین دله وحشی
و زمین کبوتر سپید و زمین کلاغ سیاه و بنویسد بمی با قمر در میزان
بلد یا تعایم بود بطالع عقرب و بخور مرتخ دهد و زمه سبته افزود
زمان عداوت پدید اید و بهیچ گونه خاموش نشود الا بر این شرایط چنان
اورک و بترس از حق تعالی و مکن الا بانکس که صلحت باشد و نهاد
که میان دو حلال یابد و فرا مکن که البته قصد بکند یکدیگر کنند
و نتواند عقوبت عظیم بمان الا بر جهت کیه بکن از فجره و لوطه
و فریاذارات که ثواب عظیم باشد کما و زمه عالم بهتر ازین در
تفرین و تحلیط بنود است و نخواهد بودن الیان نوع
از لعنة الله تعالی بدین اورد ما و بحرمت والله اعلم



خط عبرانیان جهت تعقید و تعریض

اگر کسی خواهد که نامه بفرد کسی را بیند و خائف باشد از آنکه نامه را بخوانند
قرار کند که به سیاه و از نباتات و غیره خط خود پنهان نماید و ارها کند
تا بعد از و بشناسد این نوع سخن بر بوستر غلط بدین خطوط
که تعقید نوع فلان بن فلانه کما عقد لک الیاجوج والماجوج
و این حروف بدان حروف بدل کند یعنی این عین را بدان خط
که عین عبرانیان است و این فا را بدان فا بخط ایشان تبدیل کند
و این دال را بدان دال ایشان تبدیل کند علی هذا القیاس والله اعلم
بسازد که قمر در برج هوا بود طالع دلو و کوکب عطارد پس نامه را
چنان بلند افتد از زمین که باد شدید جنباند و گرد باد بر روی نرسد
بود و الا از درخت میوه او نیز ظاهر بود و مجرب است هر که خواهد





تمام شد خطوط مختلف بعون الله تعالی

وعلوم مطالعه کنندگان آلهٔ این خطوط را در هیچ کتابی نیاورده است

واز عجایبهای خدای یکی اینست — والله واعلم واحکم

باب

اندر بیان مهر اسپد و عقرب اندر علم تدبیر جهان

چنین آورده اند اندر کتاب تدبیر جهان که منجمان شاه چین جمع اند و این

مهر را بیرون آورده اند خواص این را حافظ و ظاهر کرده اند و این مهر و نام بسیار

فایده دارد نوشته نشود که گفته شود بیارد اینجا چنین و این طلسم مهر اسپد

و عقرب را برای نقش کنند وقتی که آفتاب اندر خانهٔ خود بود و طالع قمر

نحوست نکند و قمر اندر برج میزان یا ثور بود و بعد از آن این را بگیرد

دارد و اگر از آن مهر نام پسر اندر آورد نیکو باشد اگر چنین کند

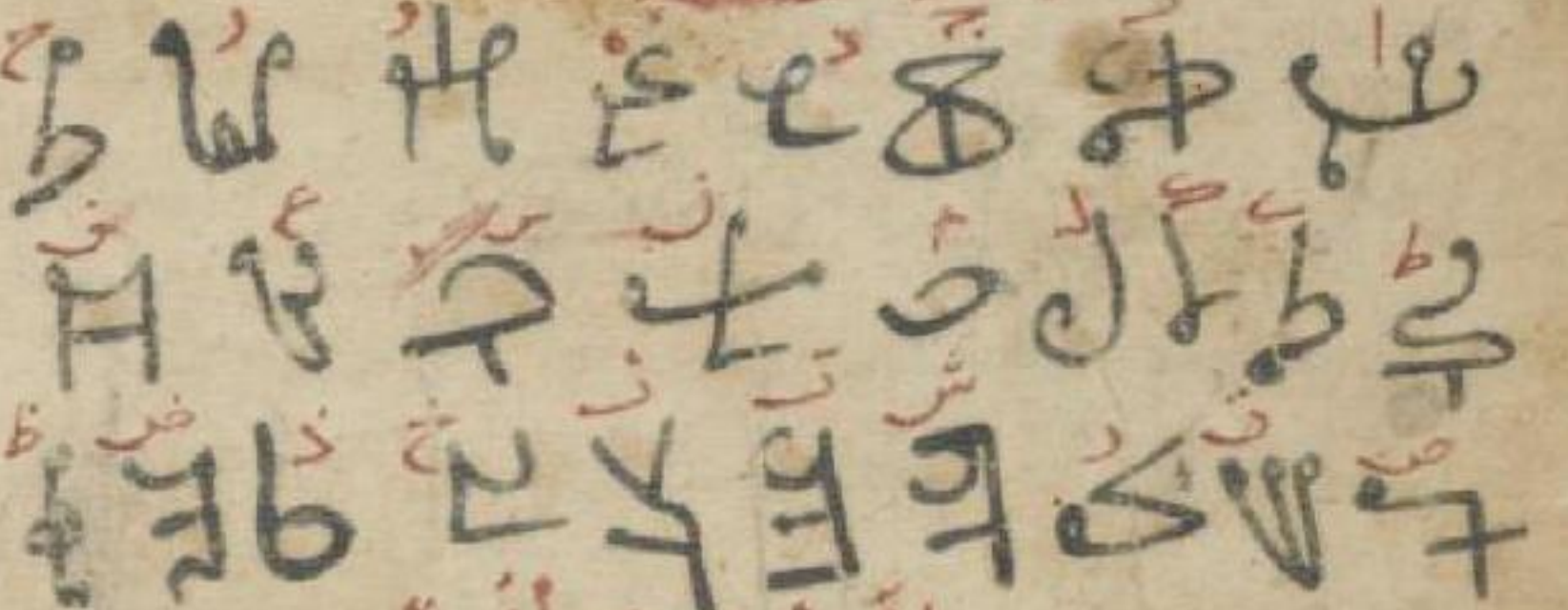
دو مهر بستاند دو روی در روی نهد اندر حالهٔ سیمین کرباس بندد و بحساب

سی حد فرو کند آنگاه دو پیمانه گرفته و مهر بر طاق و بر دریا و بیابان

و بر سلطان روند حاجت روا گردد و دیگر دو مهر بردارد و بنام کسی از بادا

آورد و بر دست چپ بندد اگر هفت ساله راه بود که بیاید دیوانه گردد و اگر

که نبخته را باز آرد چنانکه اگر در راه رفته باشد بحمار و نزد باز گردد
و از آن وقتی بشیمان گردد باز بخانه خود آید یا غلامی یا کنیزکی
که از خداوند کار خود گریخته بود را او را بیابد چنانکه او شهد بیرون
نتواند و قتی فراگیرد خون در آلوئی سیاه را و بنویسد بر بیان کاغذ
مانند صورها دختی طلسمی و بعد از آن بالای بیان طلسم بنویسد
این آیت را بعوض و بغوث و ناصل به کثیرا و بعد از آن نام خصم
که گریخته است حرف بحرف بنویسد و هم بدین حروف بگوید
عقدنا قدمین الفلان و رجعوا در عموا الی مقام الفلان
بر دی زمان ان هارب یکون یا مقام خود باز آید بامر الله تعالی



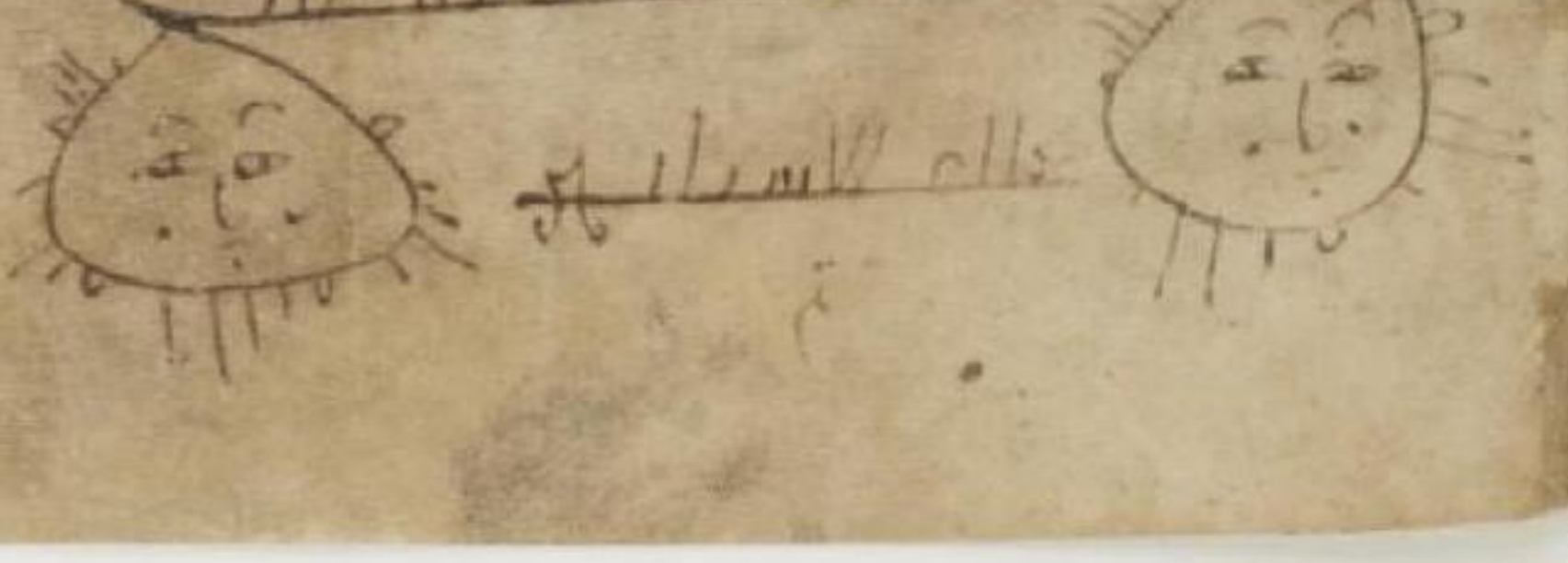
باقی شرحش اینست

و این خطوط و حساب ابجد ها از انست که مصلحتان دیند در خاصیت
ظاهر دهند و لکن نگاه نویسند باید که خطوط را مقلوب نویسد تا کار زود
پذیر گردد و در این باب هیچ شک و شبهتی نیست و این
از عملهای ابن وحشی است البغدادی قدس الله روحه العزیز که بعزم
خاص و هوذ کتابی در این معنی دارد بنیاد بود و الله اعلم بالصواب

خطِ یونانیان جهت علم طلسم کنوز و غیره

اندر حکایت آورده اند که پیش سلیمان بن داود علیهما السلام یونانیان جوزند و ایشان
را حق سبحانه و تعالی مال بسیار داده بود و عمر بسیار یافته و مدتی بر آمد هزار و چهار
بیشتر بود خود نیز گویند که از کتب پیشینگان علم کیمیا دانستند و ایشان زمان
علم کیمیا بیرون بردند بعد ازان گویند ان قوم را ملکی بود نام وی عیستشال
بود و هزار و هفتصد سال پادشاهی کرد و بعد ازان ناگاه از جانب مشرق لشکر دشمنی
بیداشد و بار بر جندان ملک عیستشال را بشکست و عیستشال بهمت
وقت اخر الامر بمجمان و اختر شناسان را بخواند از هر اقلیمی دو عالم و اختر هر دو بگرفتند
و او را گفتند که طالع دشمن از طالع تو قوی تر است چون در ازمان تو کشته
و دیگر خود حاضر نباید و گویند له هفتاد و زیر داشت پدید کردند
و گفتند که طالع این دشمن بیست سال بود یعنی یک قران ماهها اندر زیر زمین
دفن کردند و بالجمله نشانها کردند بعضی را در زیر کوهها و بعضی را در
زیر اسیابها و بعضی را در زیر قلعها و کوهها و خانه کردند خطوطها
بر سنگها نبشتند و هر دو جنیها که گفتند و صورتها بر مختلف نیز
نبشتند مانند آدمی و مانند خوک و مانند شیر و مانند گاو و مانند
صلیبها و بعد ازان ایشان از مقام خود بیرون آمدند و بجانب اسپطنبول
رفتند و جمله سال دوازده سال اسپطنبول بعضی بردند و بعضی بدست
فرنج کشته کشتند و از خانه و از ماکها همه را از جمله که دفینه کرده
بودند یافتند اکنون بسیار مردم باشند که جوز ها ایشان گنج کنند

صورة اینست





بیان اینکه سرمنزل و نشانه عجایب آن

بفرمان حق تبارک و تعالی بر بیننده فرشته و کلیشته و نام وی
قطعیا کاییل هوذ و صورت وی مانند صورت مردی
بود که با کاسه آب همی افشاند هر که خواهد که تمامی را آب
دهد یا جامه را که خشک گشته است آب بدهد او زد یاران
خواهد از حق تعالی این نامها را بنویسد بر سفال آب
نارسیده و دران جا بیفکند و اگر خواهد که باران بیارد این
نامها را بنویسد مکتوب بر صفحه و پاره کاغذ نیلادی و طشتی
بر او آب کند و این نامها را دران آب طشت اندازد و بگوید
ای بار خدایا فرو باران رحمت خود فرو فرست بحق فلان و فلان

نامهای ایشان

اللهم یا خالق الابار و الغیط اللهم یا جاعل الحبار علی الارض حیوب
عن الحیاک اللهم اسقنا غیثا مغیثا یا ذا العز و الجلال یا ذا المعفو
و الرضا بحق حمزه و حسین شهید کربلا یا قاضی الحاجات
و یا مجیب الدعوات یا الله یا رحمن یا ارحم الراحمین



طلسمات اینجانب



و این ابرار شادان از آثار پارسی تخ جمه کردیم تا جمشیدیان
را فایده دهد و ذکر این ابرار در عالم بهتر از ین کسی
و العلم عند الله تعالی و علمه اتم و احکم.

حکم اندر آمدن ماه محرم در هر روزی

حکم روز شنبه

که محرم روز شنبه بود زمستان سرد بود و بادها بسیار جهان و بسیار
خصب بود و مرگ کودکان بود و تب بسیار بود و انگبین و شیر بسیار
خوردن بود و کشتی بسیار غرق شود و در روم وبا بود و عرب غارت کنند
و محمود حیه یا کار جب مراد باشد و صفتها و آنکه زایل شود
و الله اعلم

حکم روز یکشنبه

اگر روز یکشنبه بود زمستان خوش بود و باران بسیار آید و صعب

درخان را اذن رسد در ولایت اصفهان و فارس و خوزستان
باشد و غنیمت طعام بود و سلطان را حرب آسان و غلبه سلطان
را بود و در نواحی مشرق سلامت بود و کار جوام و زبون یقین بود
والله اعلم

یکشنبه

الرد و شنبه بود زمستان صلح بود و تابستان کران عظیم بود
و باران بسیار بود و کاه و گوسفند بسیار بود و ارتفاع
درختها بود و میوه بسیار بود و مرگ چهارپایان در تابستان بود
آخر پاییز خروج خوارج از نواحی مشرق و قتل بسیار بود اما غالب
نیفتد والله اعلم

حکم روز دوشنبه

الرد و شنبه بود زمستان برف بسیار بود و درختان را بعضی
آفت برسد و بیماری بود در نواحی شام و کارها پریشان افتد و حوایج
پریشان بود و اندوه بسیار بود و در پاییز خصومت بسیار شود
شود و بسیار زکام بود والله اعلم بصواب

حکم روز سه شنبه

الرد و شنبه بود زمستان برف بسیار بود و تابستان خوش بود و بیماری کم بود

بسیار بود و انگبین بسیار بود و در بابل نرخ گران
شود و مرگ در بابل افتد و در روم غلبه کند بر مسلمانان و
طعن تازیان را بود و قتلی عظیم باشد مسلمانان را غنیمت
بسیار بود و آخر کار سلامیان قوت گیرد والله اعلم و احکم

اگر روز اذیله بود زمستان پر باد بود و کمی باران نهار بود و در کوهستان
قحط و تنگی بود و بسیاری مرگ بود و عرب اسعار بود و اهل بادیه
بر سلطان خروج کنند و غلبه سلطان را بود و رومیان از اهل
مغرب رنج رسد و زود بصلاح انجامد والله اعلم و احکم

جدول احکام کلی بر روز ماه در روز خانه الهیه

چون ماه در حمل باشد نیکست ابتدا کارها کردن و دیدن امرا و سپهسالاران و صید و سواری و نو بریدن و مالت خوردن و فصد کردن و بسفر و نقل و حرکت کردن والله اعلم	
نیکست ابتدا کارها کردن و بنا نهادن و عمارت فرمودن و عقد و نکاح کردن و نو پوشیدن و بحاجت خریدن و فروختن و سلک و جهاز بایاخ زدن	



نیکست حاله کتب خواندن و خواندن اشعار و اخبار و نامه
نبشتن و رسول فرستادن و دیدن و داد و کتاب
و محاسبه عمال و وکیلان کردن و الله اعلم بالصواب



نیکست داروی مسهل خوردن و حجام شدن و نو
بریدن و نو پوشیدن و نامه و رسول فرستادن و در
سفید نشستن و صدابت کردن و اب دادن ساتیر
داسه اعلم و احکم



نیکست ابتدات کارها کردن و قضا اشغال و مهمات
و دیدار پادشاهان و بزرگان و تولیه و ولایت و اعمال
و عهد و بیمان کردن و کارانش فرمودن و الله اعلم
بالصواب



نیکست علم و خط و هندسه و نجوم اموختن و سماع الحان
و غنا کردن و دیدن بوزنگان و نامه نبشتن
و عمارت کردن و نقش و تصویر و تزاویق فرمودن و الله اعلم



نیکست سفر و حرکت کردن و نوروز و دیوسنبذ
نشستن و رسول فرستادن و دیدار نمودن و نامه
و خامان و نقره و صورتی و ساده طرب کردن
و الله اعلم



بکشت داروی مسهل خوردن و در حمام شدن و موی
باز کردن و قصد شمن و یکبن پاختن و شیخون
کردن و عمارت حوضها و کاریزها و بنیاد نهودن
والله اعلم



بکشت دینار علما و قضا و ایه و ارباب ورع و زر و سیم
گذاشتن و جواهر خریدن و زیور پاختن و کار آئین
نهودن و قصده بجامت کردن والله اعلم



بکشت بخار دود ساو شاخ و دهاتین و عمارت املاک
و مزارع نهودن و سفر و حرکت کردن و صید
و شکار و نامه نبشتن و رسول فرستادن
والله اعلم



بکشت ابدار کارها کردن و با ناخذان و عمارت
املاک و مزارع نهودن و دینار و دود ساو شاخ
و درخت نشاندن و عهد و پیمان بستن والله اعلم



بکشت دارو خوردن و در حمام شدن و موی باز کردن
و دینار ایه و علما و ارباب ورع داخل [illegible] عمارت
و درخت نشاندن و بطالون [illegible]

جدول احکام ماه رومیان در خوردن غذا

موافق و بر هیز کردن از نا موافق از حکیم یونانیان

در این ماه اذا بپسندیده است فصد و حجامت کردن و قارون مسهل خوردن و در این ماه پادشاهی بالغم کم شود و خون غلیظ گردد حکمت آنست که غذا کوشتهای لطیف و نابه پیه بر شت و از خوردن بیازو سیر پرهیز باید کردن و حمام و جماع باید نکردن و جماع کم باید کردن و شراب عناب باید خوردن	
در این ماه نیسان ابها و جوشها زیادت شود و ماهیان فربه گردند و باذهای جهند تا مع از غذاها بریان خوردن و خوردینها بسرکه و کوشت صید و جماع کردن و بگرما به شدن و آب بناشتار خوردن و سر بریان و کوشت گاو نشاید خوردن و ماهی نیز نشاید خوردن	
در این ماه ایار باذها خوش جهند و در خزان متصل بر ایذه و نیل و صرع زیادت شود پرهیز اندر اجیذها شور خوردن و سر بریان و کوشت گاو صعوه	
در این ماه بقتن حرص بویان و جماع کردن و ماهی سپید و نشاید خوردن	

درینا. چربیلف بادشاهان خوانچ شود و صفرا زیادت جماع
اندل باید کردن و شراب سیاه نباید خوردن و مشک و عنبر
نباید بوییدن و شهوت کند تخمهای برد خوردن
و خایه شیر و بادام و نبید و از لبنیات پرهیز باید
کردن و شیرینی نیز نباید خوردن والله اعلم

درینا. تموز لیک اندک شود و ملخ بیزند دلها باز کردد
شهوت کند اما شور خوردن نباشد باب طعامها
سود و شراب باج بسیار کند و چیزهای لطیف
خوردن کوشت بزغاله و چیزهای سرد باید
بوییدن و جامهای سپید پوشیدن والله اعلم

درینا. آب بویها سخت بشود و زکام بخنذ و
دشب بادهای شمالی چند مزاج را سرد باید داشت
و درینا. شهوت کند باید خوردن و پرهیز
کند از نماع و چیزها شور خوردن و کار و رنج بسیار
خوردن والله اعلم

دوبیتی ۱۰ ایلول هوا خوش شود و ابتدا کند نیل یابد زیادتی
و پادشاهی بود اقوی شود و سبب کند کاری
پسهل خوردن و بگرما به اندک فتن و بویهای خوش
بوشیدن و استعمال بخورات بکار داشتن و ترش
خوردن نیل بود و از خیار و تره ها بر هیز کند و اسد اعلم

دوبیتی ۱۱ تشرین اول دوبیتی ۱۱ باد ها بر مخالف مختلف جهد
واجب کند و تعمد کردن و پسهل خوردن و صحت
بود کوشت قوچ خوردن و انار ترش و شیرین
بعد از طعام خوردن و جمله کوشتها زیان ندارد اب
اندک باید خوردن والله اعلم

دوبیتی ۱۲ تشرین آخر ابتدا کند بشام تخم افکندن و باران
اید بسیار و اب در شب نباید خوردن و از گرما
بر هیز کنند و جماع کم باید کردن و هر بامداد
آب گرم با شکر باید خوردن و از تره ها
عوم بر هیز کنند والله اعلم

دیرنا. کانون اول سرما سخت سوزد باد سرد جمد سفت کند ازان
طعام که در تشرین اول یاد کردیم حذر کند از طعام سرد خوردن
و شراب را مزاج آنرا باید خوردن و پرهیز کند از قصد
و حجامت کردن و از موضعهای خوش مثل و عنبر باید بوییدن
مگر بخور عود و لادن و از جاسها سرد سفید می بسیدن و الله
اعلم

دیرنا. کانون آخر پادشاهان بلغم قوی شوند باید از اول
البغم بکار دارد و پسندیده بود جماع کردن و جامه گرمتها
خوردن و از ترهاره گرم پرهیز کند و از وال رود
بگرمابه رفتن و از ماهیت پرهیز و بخور کندر و روشن
بانه کردن و بانسار نیلگون باید پوشیدن و الله اعلم

دیرنا. شباط باران بسیار آید و باد های مخالف جهد
و درخت شاید نشاندن و دیرنا. اب بردوبیده و
نفقه کند سیر خوردن و از طواها پرهیز کنند
و از بسیاری حرکت کردن و حمام آنرا باید
و بخور کنند و جامهای سیاه نکل و الله اعلم

٩١

كتاب

اسمه دقايق الحقايق



٩١
٦٧

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين واهدنا الصراط المستقيم صراط الذين انعمت عليهم مقدر الامور ومصاريف الدهور وخالق النور والظلم
الارواح والشباح وفالق الاصباح وجاعل الليل سكنا والشمس والقمر حسبانا ومدبر الليل والنهار ومسخر الفلك الدوار والذي جعلنا
حركات الافلاك وسير النجوم جاريات ومعرفة سعودها ونحوسها وتاثيراتها في العالم
الكون والفساد وتغير احوال الانام والحيوان والنبات والجماد فسبحان الله من خلق الكون
والفساد وجعل فيها برهانا وتدبيرا وخلق الملوكون عن الملايك وخلق الانسان من العناصر
الاربعة وخلق الجان من نار السموم والانوار فتعالى خلق الانسان من صلصال وخلق الجان
من مارج من نار وصلى الله على سيد الانبياء وفخر الاولياء خاتم المرسلين ورحمة للعالمين محمد المصطفى
صلوات الرحمن عليه وسلم والطاهرين من عترته وسباريان شامل وجليل ذكره لدى الابرار
قدرت او برحمن روز رستخيز بلا آيت وبذكر تسبيح وتهليل باك او جمله ملايكه مقربان كويا آيت
ومنت مر باذشاهان كه همه بخير عالم نام وجليل قدر باشكاه بزركان كوشه نشينان را كه
نيز عظمت صاحب اين عالم اوسط پيغامبر كه جعل الشمس سراجا وبنور مشهور او بيان
شبه شبستان را بيارايند وشب تيره كون را بنور مهتاب بيارايند وبقضاء شهور قمر
منازل كه بزركان حساب باعداد وسالها بدانسته وحدان معرفة تاريخ بندكان جليل ذكر
بجوهر بندكي كشته والقمر قدرناه منازل حتى عاد كالعرجون القديم وسبب تعيد
وبندكي فرستادكان سوان فرستادكان ايشان را تا نوذ بالكاتبين حق را بدانند وازين عالمي
وصفت بحر از حق تعالى كس را بحد نكشته الا بقدر ادراك ديكر را بحد رسيده بعد ما شده در
كرفتار شوند وبوحدانيت اقرار اورد كه ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون وبين
لا درزمان عين حسيسكون نامه بيمانه جبار كه جعلته اكون في غشاوة ازخال

تمام حال حیوانات اورد کیف جعل الارض بعد موتها وکذلک تخرجون و زمین را فراوساخت
تا بتوانند حیات دهم از بطن زمین بیرون آیند و هم در بطن زمین آرام و قرار یابند
که وجعل الارض مهادا و هموار نیافریدند او را و سیع و عریض تا بشناسند هم بر خلق
زمین تا بشناسند که حق تعالی بر زمین قرار گرفت که وجعل الجبال اوتادا و خلایق
را از وحوش و طیور و جن و انسان همه را خلق فرمود که وحدانیت صفات پاک
تبارک و تعالی بدانند که وجعل الخلائق ازواجا و بعظمت خود ایمان آرند و این عالم
سفلی بساخت که تا خلایق او را بتوانند شناخت و معلوم گردد که وجعل السماء سقفا
و بستارگان غیر سیارگان ما همه را بیارایست بثوابت حوالت کرد که در کلام
غیر مخلوق بفرماید که وزیناها للناظرین و باد شمال که او را رسیاحه
همه خلایق را زنده کرداند و ملایکه را بفرماید که ایشان را صف صف بیایند روز
روز او را نور کبود و هیچ بیقراری و قلق نباشد الا همه جمال حق را نظاره
کردند و جانها همه برخیزد از وجودها و بود پس بیرون آورد و همان لباس
را در پوشند که تن ما بر بیرون بود و روح امر حق تعالی بود که یوم یقوم
الروح والملائکة صفا لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن و قال صوابا و او روح
هم جبرئیل خواند و هم جان و جان همه جانوران بود اما از حضرت جلت
باری تبارک و تعالی توفیق خواستن می شود که عمر و صحت بخشد در تالیف
این کتاب عجایب و نام کتاب نهاده شد دقایق الحقایق جهت آنکه بدان
عالم را معلوم بیننده حق را جل جلاله جهت چه آفریده و تمام ایشان را مکان
و احوال ایشان معلوم شود ان شاء الله تعالی وحده و صلی الله علی خیر خلقه محمد و سلم

فهرست ابواب

بدان وفقک الله که فهرست ابواب را استاذان چنان کرده اند که اگر کسی را کاری و حاجتی
باشد آن باب را در فهرست طلب کند و بعد آن عدد آن باب را که مشتمل است در آن باب مطالعه
کند و مقصود خود را حاصل کند و بعد آن حق را جل ذکره شکر کند و مصنف را بخیر یاد
آورد تا این علوم متمتع و بهره مند گردد و این کتاب لطیف را بسمع و بصر یاد دارد والله اعلم

باب اندر بیان اسرار نامهای باری تعالی

باب اندر بیان نامهای محمدیا

باب اندر بیان ملکان و نواب ایشان

باب اندر بیان دعوت کواکب

باب اندر بیان ملکان چین

باب اندر بیان صندوق بهمان

باب اندر بیان علم سیمیا

باب اندر بیان علم هندسه

باب اندر بیان علم کیمیا

باب اندرسان ا — باب اندرسان ب

باب اندرسان ت — باب اندرسان ث

باب اندرسان ج — باب اندرسان ح

باب اندرسان خ — باب اندرسان د

باب اندرسان ذ — باب اندرسان ر

باب اندرسان ز — باب اندرسان س

باب اندرسان ش — باب اندرسان ص

باب اندرسان ض — باب اندرسان ط

باب اندرسان ظ — باب اندرسان ع

باب ب باب د

باب ذ باب و

باب ز باب ح

باب ط باب م

باب ن باب س

باب ع باب ص

باب ق باب ر

باب ش باب ت

باب ث باب خ

باب ذ باب ض

باب ظ باب غ

باب ف باب ک

باب ل باب م

باب ن باب ه

باب ی

اندر بیان اسرار و معراج و نامهای پاک یزدان سبحانه و تعالی

جنین آورده اند از نقل درست که حق سبحانه و تعالی چون خواست که آفریدگان خود را
عالم را آگاه نماید و از تاریکی کفر و ضلالت بنور معرفت کلام غیر مخلوق و ایمان
اعظم منور گرداند و چون بعضی را از کلام الله و فرقند حق سبحانه و تعالی آنچه از
بعد ایشان مختلف خواهد گردانید

بسم الله الرحمن الرحيم

وبه نستعين روايت كند محمد بن ابراهيم از محمد بن علا از علي بن
داود از يحيى ابن علي از محمود بن عبد الله از عمرو بن سليم ابن زبير از عبد الله
ابن عمر از سليمان ابن عثمان از ابو بكر بن محمد از عباس بن محمد از امير المؤمنين
علي ابن ابي طالب كرم الله وجهه از سيد كونين و سيد ثقلين فخر انبيا محمد مصطفى
صلى الله عليه وسلم كه روزى جبريل امين عليه السلام از حضرت رب العالمين در
رسيد بصورت درخت خوبى و بيغامبر عليه السلام پيام كرد كه دوست ميگويد يا محمد
حق تعالى را هديه فرستاد كه هيچ بيغامبر را نفرستاده است و ميگويد
ترا درين بشارت است كه هر كس كه اندر خواندن اين نامها مداومت خواهد حق
تبارك و تعالى روا كرداند و اين نامها را بجزاء بسيار است يا محمد هر اين نامها را
هر روز يكبار بصدق تمام بخواند به گناهان او بيامرزد و روز قيامت
بيدهم بيغامبر كن هزار عاصى بدوزخ نشنده بامر الله تعالى و فرشته دارد بنام
راست كار روز و چون ميرد صد هزار فرشته بروى ايمان آرند و سوال منكر و نكير
ايمان كرده و تن او را در گور بنويسند و چون روز قيامت باشد روى تابان
بود همچون ماه تابان كه بر روى او خلق ايمان در تعجب مانند كه اين فرشته
است يا گناهكار و مرگ جبريل منادى كند كه اين بنده ايست كه
در دار دنيا هزار و يكنام را بصدق خواند است حق سبحانه و تعالى او را
از نور هر يكى بخشد هر يكى تابيدن عالم از نور وى منور گردد و او را
هر يك هفتصد ساله راه بود و يا محمد هر كه اين هزار و يكنام را بخواند اندر شب
آدينه حق تعالى روان حال او را برحمة بيامرزد و روز گى دين فرخ گردد

واگر کسی را عمر دراز پسند باشد روز هژدهم باشد بیازد طشت نوید بعد از آن
این نامها را بر آن طشت نویسد بمشک و زعفران تمام و بعد از آن با آب باران بشویند
بشورند و نوشیده باید که مرد کدخدا باشد و بطاعت اختیار و مرد را جانب چپ
راست نشاند و زن را جانب چپ چون شب نیم یکبار دیگر بخوانند تمام و اهل باید در
دهان مرد اندرد مند و همان زن اندرد مند در حال جماع بخانه و تمام ملایکه را
وحی فرماید که موکل دارند بر ارواح که اندر رحم زن صورت بچه بنیاد نهند چون نقطه اندر رحم افتاده
باشد که حق تعالی مسبب الاسباب است و مفتح الابواب است و اگر بخواهد که تردیک
یا اکابر دولت اندر آید این نامها را بخواند و باذ بر خود دمد و بنشیند بر در دولت
و شکر اندر آتش نهاده بخورند و بگوید الهی و مولای بحق این نامهای اعظم و شریف
و لطیف تو کنی که فلان را محبب گردانی و جمله را و لعبت از کنانه دولت اهل نافذ
جهار بار دانا انزلناه فی لیلة القدر جهار بار و انا اعطیناک جهار بار و قل هو الله احد جهار بار
و اندر رکعت دوم فاتحه پنج بار و آیت الکرسی پنج بار و اذا زلزلت الارض پنج بار
و حاجت بگوید هیچ فلان بحقنا و مودتنا و شفقتنا بحق هذه الاسماء العالیه
و اگر زنان مردنیز نزد کدخدایان کنند بگوید الهی و مولای بحق این نامهای اعظم
بر دشمن ظفر یابند و هر که خواهد که از میان این
نامهای اعظم بیست و هشت نام بر لگد آنکه دوست دارد و اندر سیاهی کند و باد دود
بر به اصفهانی اندر جسم کند هر نامی از حق تعالی را بیست و دو عوه کوالب نیز
بدین نامهای توان کردن کم و زیاد نام را بهتر قسم کنند هر قسم سه جمله
ام بود در این مقام قسم کرده اند بعون الله تعالی و از بیست و هشت نام را
اسماء الحسنی گویند و اگر کسی را و امی باشد نیت و ام بخواند باید هفت خواندن

بنیت حکم حق تعالی او را از آن و ام خلاص دهد و او را مال حلال دهد و اگر کسی را
از دیوان یا زندان آفت رسیده بود بخواند باذن الله تعالی خلاص یابد
بعون الله تعالی و اگر کسی بفرماید که بنویسند و اندر کوه و بیابان نهند تن درست
و تا بروز قیامت تازه باشد اگر خواهد بهیزم کاغذ بنویسد و اگر کسی را هوس
که بیغامبر را اندر خواب بیند شب آدینه این نامها بخواند و عود و شکر بخور کند
و بر دست راست خود بخسبد آن شب رسول را علیه السلام بیابد و آن بیعتی
بی گمان و اگر کسی از غیب خبر گوید اندر خلوت نشیند چهل روز هر روز یکبار
این نامها را تمام بخواند و بمرد تسعه و تسعین و شکر بخور کند حق سبحانه و تعالی ارواح را
بروی بگمارد که او را از عالم غیب خبر دهند اما مرد باید که متقی باشد و صاحب
ریاضت و از معصیت دور که حق تعالی متقیان را دوست میدارد ان الله مع الذین
اتقوا و الذین هم محسنون بدرستی که حق تعالی یار پرهیزکاران است و نیکوکاران
اورد از مصحف آدم صفی علیه السلام از حق تعالی ذکر صد و هفده و بیست و چهار
هزار نامست که هر نامی بیغامبری بیاورید و درین باب این اسماء سیاره
و هر نامی را صد هزار عجائبست و شرحش بسط و نیست و السلم

هزار و یکنام اینست قسم اول

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم انی اسئلک باسمائک الحسنی یا الله یا رحمن یا رحیم یا علیم یا عظیم
یا قدیم یا کریم یا حکیم یا حلیم یا مقیم یا سمیع یا بصیر
یا کافی یا مجیب الدعوات یا رفیع الدرجات یا ولی الحسنات

يا عظيم البركات يا عظيم الحسنات يا غافر الخطيات يا سامع الصوت يا
مغيث السؤلات يا عالم الخفيات يا دافع البليات احد عشر يا خير الغافرين
يا خير الناصرين يا خير الحاكمين يا خير الذاكرين يا خير الوارثين يا
خير الحامدين يا خير الحافظين يا خير المقربين يا خير الفاضلين يا خير
المحسنين يا خير الرازقين يا خير الفاعلين اثنا عشر يا ذا العز والجمال
يا ذا القدرة والكمال يا من هو البر المتعال يا من هو شديد البطش المتعال
يا من هو شديد المحال يا من هو سريع الحساب يا من هو شديد العقاب يا من هو
حسن الثواب يا من هو شديد المحال يا من هو عظيم الجلال عشر يا
حنان يا منان يا ديان يا برهان يا سلطان يا غفار يا
ذا الامان يا مستعان يا من خضع كل شيء لعزته يا من ذل كل شيء لعزته
يا من خضع كل شيء لهيبته يا من انقاد كل شيء لمشيته يا من كان كل شيء لخوفه يا من
انشقت الجبال من خشيته يا من قامت السموات بامره يا من يستغرق الاشياء بادنى
لا تعذبني على اصل ملكه يا غافر الخطايا يا كاشف البلايا يا منتهى الرجايا يا
مجزل العطايا يا واسع الهدايا يا لذيذ البرايا يا قاضي المنايا يا موضع الشكايا
يا مطلق الاسارى يا ذا المن والثناء يا ذا المجد والبهاء يا ذا الفخر والكبرياء
ثاني عشر يا ذا العهد والوفاء يا ذا العفو والرضاء يا ذا المن
والعطاء يا ذا الفضل والقضاء يا ذا الجود والنعماء يا ذا العز والبقاء يا
ذا المن والامان يا ذا الرحمة والبيان يا ذا الهيبة والبيان تسبيح
يا مانع يا نافع يا رافع يا صانع يا بديع يا جامع يا واسع
يا موسع يا دافع تسبيح يا صانع كل مصنوع يا ناظرا هو

یا رازق کل مرزوق یا مالک کل مملوک یا کاشف کل مکروب یا فارج
کل مغموم یا راحم کل مرحوم یا ناصر کل مخذول یا ساتر کل معیوب یا صابر کل
مجمل یا عدتی عند شدتی یا رجای عند مصیبتی یا مونسی عند
وحشتی یا صاحبی عند غربتی یا ولی عند نعمتی یا غیاثی عند افتقارت
یا ملجای عند اضطرارت یا مغیثی عند فزعی عشره یا حی یا قیوم
یا عالم الغیب یا کاشف الکروب یا مقلب القلوب یا مزین القلوب یا منور
القلوب یا حبیب القلوب یا طبیب القلوب یا انیس القلوب عشره

یا جلیل یا خلیل یا جمیل یا وکیل یا مقیل یا دلیل یا مقیل یا مقیل یا مقیل
یا لطیف یا عزیز
یا دلیل المتحیرین یا غیاث المستغیثین یا صریخ المستصرخین یا جار
المستجیرین یا ملجا الخائفین یا غیاث المذنبین یا مجیب المضطرین
یا امان الخائفین یا ارحم الراحمین یا ذوالجود والاحسان یا
ذالفضل والامتنان یا ذالامن والامان یا ذالقدس والسبحان یا
ذالحکمة والبیان یا ذالقدس والبرهان یا ذالرافة
والمستعان یا ذالعفو والغفران یا من هو بکل شی یا من
هو الذی یا من هو خالق کل شی یا من هو صانع کل شی یا من هو فوق کل شی
یا من هو قبل کل شی یا من هو بعد کل شی یا من هو عالم بکل شی یا من هو قادر
علی کل شی یا من هو قادر علی کل شی یا من هو بقی و یفنی کل شی عشره
یا کون یا امکن یا اعظم یا ملعن یا مبین یا مهون
یا علام یا مزین یا معین یا من یا من هو فی کل یوم شان یا من هو

جالا العظيم يالن هو في سلطانه قديم يالن هو بعباده رحيم يالن هو بكل شيء عليم
يالن هو من عصاه حليم يالن هو من رجاه كريم يالن هو في مقادير وجوده عظيم
يالن هو في حكمه لطيف يالن هو في لطفه قدير عشر يالن لا يرجى الا فضله
يالن لا يخشى الا عدله يالن لا يدوم الا ملكه يالن لا يسئل الا حكمه يالن لا يسئل
الا سلطانه يالن وسع كل شيء رحمته يالن احاط كل شيء علمه يالن لا يخفى عليه
يالن ليس كمثله شيء وهو السميع البصير يا سميع يا واسع العلم ويا كاشف الغم
يا غافر الذنب يا قابل التوب يا خالق الخلق يا صادق الوعد يا موفي العهد
يا عالم السر يا خالق الخير يا رازق الطفل عشر يا ولي يا دني
يا غني يا علي يا رضي يا محسن يا قوي يالن اظهر الجميل وستر على القبيح
يا من لا يؤاخذ بالجريرة ولم يهتك الستر يا عظيم العفو يا حسن التجاوز يا واسع
المغفرة يا باسط اليدين بالرحمة يا منتهى كل شكوى يا ذا النعمة السابغة
يا ذا الرحمة الواسعة يا ذا الحجة البالغة يا ذا القدرة الكاملة يا ذا العفو الشاملة
يا ذا الرأفة الدائمة يا ذا الصفة العالية يا ذا العزة الدائمة يا بديع السموات
والأرض يا جاعل النور والظلمات يا عالم الخفيات يا راحم العبرات يا
ستار العيوب يا كاشف الكروب يا محي الموتى يا مقيل العثرات يا
مصغي الدعوات يا شديد النقمات عشر يا ودود يا مدبر
يا مصور يا مبدئ يا منشئ يا منير يا مقدم يا مؤخر يا مبدئ الكلام
يا رب الصيحة القيام يا رب البلد الحرام يا رب الأول والمقام يا رب الآخرة والانعام
يا رب الحل والحرام يا رب النور والظلام يا رب التحية والسلام يا رب العزة
والاكرام بلغ روح محمد بالتحية والسلام ثمان عشر يا حكم يا عدل.

يا العدل العادلين يا اصدق الصادقين يا اطهر الطاهرين يا احسن الخالقين
يا اسرع الحاسبين يا اجمع الجامعين يا اكرم الاكرمين يا ارحم الراحمين
يا عماد من لا عماد له يا سند من لا سند له يا ذخر من لا ذخر له يا حرز من لا حرز له
يا عز من لا عز له يا عون من لا عون له يا جار من لا جار له يا انيس من لا انيس له
تسع عشر يا قديم يا دائم يا حي يا عليم يا عالم يا علام يا
قابض يا باسط يا حق يا عاصم من استعصمه يا رحيم من استرحمه يا غافر من
استغفره يا ناصر من استنصره يا حافظ من استحفظه يا كريم من استكرمه يا رشيد
من استرشده يا صريخ من لا صريخ له يا مجير من لا مجير له يا مغيث من استغاثه ثمان عشر
يا حليم الصفح يا عظيم المن يا كثير الخير يا قديم الفضل يا دائم اللطف
يا لطيف الصنع يا مقيل العثرات يا قاضي الحاجات يا عزيز الايضام يا لطيفا
لا يلام يا رقيبا لا ينام يا قائما لا يفوت يا حيا لا يموت يا ملكا لا يزول
يا باقيا لا يفنى يا عالما لا يجهل يا صمدا لا يطعم يا قويا لا يضعف ثمان عشر
يا اله يا واحد يا شاهد يا ماجد يا احد يا راشد يا باعث يا وارث
يا نافع يا ضار يا رافع اثنا عشر يا اعظم من كل عظيم يا اكرم من كل
كريم يا ارحم من كل رحيم يا اعلم من كل عليم يا احكم من كل حكيم
يا اقدم من كل قديم يا ابر من كل كريم يا الطف من كل لطيف يا اجل
من كل جليل يا اعز من كل عزيز عشر يا هو يا قوة على يا هو يا
قوي قوة يا هو يا قوة عظيم يا هو يا علو قرب يا هو يا قريب لطيف
يا هو يا رؤف يا هو يا عزيز يا هو يا عز عظيم يا
هو يا حميد يا هو كل شيء خاضع له يا هو كل شيء قائم

يا من هو كل شيء موجود . يا من هو كل شيء منيب اليه . يا من هو كل شيء خائف له . يا من هو
كل شيء يسبح له . يا من هو كل شيء قايم به . يا من هو كل شيء خاشع له . يا من هو كل شيء صابر له
يا من هو كل شيء هالك الا وجهه عشرم يا كافي . يا وافي . يا شافي . يا معافي
يا هادي . يا داعي . يا باقي . يا عالي . يا باقي . يا رازق عشرة
يا حي . يا قيوم . يا لا اله الا هو . يا لا اله الا انت . يا لا اله الا انا . يا لا
معبود الا انت . يا لا اله الا انا . يا لا اله الا هو . يا لا اله الا انا . يا لا
لا يستحق الا به عشرم . يا من هو هو . يا من هو
للمرهوبين . يا غياث المظلومين . يا غياث المرعوبين . يا غياث المذكورين .
يا غياث المشكورين . يا غياث المستغيثين عشر . يا من هو خلق فسوى .
يا من هو قدر فهدى . يا من هو يشفي البلوى . يا من هو يسمع النجوى . يا من
هو منقذ الغرقى . يا من هو منجي الهلكى . يا من هو يشفي المرضى . يا من هو
اخذ بالنواصي . يا من هو مات واحيا . يا من هو اضل وهدى . يا من هو في الله والهوى
يا من هو في الآفاق آياته . يا من هو في الآفاق رحمته . يا من هو في الانفس برهانه .
يا من هو في السماء قدرته . يا من هو في القبور عبرته . يا من هو في القيامة ملكه . يا من
هو في الحساب هيبته . يا من هو في الميزان قضاه . يا من هو في الجنة رحمته . يا من
هو في النار غايته . يا من في السماء رحمته ابن عشرين . يا من تهرب اليه الخائفون
يا من اليه يفزع المذنبون . يا من اليه يقصد المنيبون . يا من اليه يلجا الهاربون . يا من
اليه يرغب الزاهدون . يا من يطمع الطائعون . يا من يستانس به المريدون . يا من
يفتخر به المحبون . يا من يتوكل على المتوكلون . يا من يسكن الى الموقنون عشر
يا من قرب فكل قريب . يا من حبب فكل حبيب . يا اله العالمين يا اعظم

یا من کل عظیم ۔ یا من اعز من کل عزیز ۔ یا من اجل من کل جلیل ۔ یا من ھو اقوی من کل قوی
یا من ھو اغنی من کل غنی ۔ یا اجود من کل اجواد ۔ یا ارفق من کل رؤف ۔ یا ارحم من کل رحیم

احد عشر یا حبیب ۔ یا قریب ۔ یا مجیب ۔ یا خصیب ۔ یا طبیب ۔ یا
رقیب ۔ یا حبیر ۔ یا منیر ثمان یا من لا غیرہ مغلوب ۔ یا صانعا غیر مصنوع
یا خالقا غیر مخلوق ۔ یا مالکا غیر مملوک ۔ یا قاھرا غیر مقھور ۔ یا رافعا غیر مرفوع
یا کافیا غیر مکفوف ۔ یا ناصرا غیر منصور ۔ یا شاھدا غیر مشھود ۔ یا ربا غیر مربوب

عشر یا نور النور ۔ یا مدبر الامور ۔ یا خالق النور یا من ھو فوق
کل نور ۔ یا نورا علی نور لیس مثلہ نور ۔ یا مزین النور ۔ یا مدبر النور ۔ یا مکور
النور ۔ یا مقلب النور ۔ یا جامع النور عشرم یا من عطاوہ شریف
یا من ھو فعلہ لطیف ۔ یا من لطفہ خفی ۔ یا من ھو احسانہ قدیم ۔ یا من قولہ حق
یا من وعدہ صدق ۔ یا من عفوہ فضل ۔ یا من عذابہ عدل ۔ یا من ذکرہ حلو ۔ یا من
کلامہ لذیذ عشرم یا مصور ۔ یا منور ۔ یا مدبر ۔ یا مجمل ۔ یا مبدل
یا مسھل ۔ یا مذلل ۔ یا منعم ۔ یا مکرم ۔ یا معمل تسع یا من ملک ولا یملک ۔ یا
من خلق ولا یخلق ۔ یا من یحیی ولا یحیی ۔ یا من یطعم ولا یطعم ۔ یا من یجیر ولا یجار علیہ
یا من یقضی ولا یقضی علیہ ۔ یا من یحکم ولا یحکم علیہ ۔ یا من لم یلد ولم یولد ولم یکن لہ کفوا احد

ثمان یا نعم الطبیب ۔ یا نعم الحبیب ۔ یا نعم الرقیب ۔ یا نعم
المجیب ۔ یا نعم المولی ونعم النصیر ۔ یا نور العارفین ۔ یا انیس
المریدین ۔ یا حبیب التائبین ۔ یا حبیب التوابین ۔ یا عاصم المطیعین ۔ یا
راحم المذنبین ۔ یا ملجا المکروبین ۔ یا فارج المحزونین ۔ یا الہ الاولین
تسبیح ۔ یا من ھو غذاء لکل شیء ضد ۔ یا من لطف فی کل شیء علمہ ۔ یا من بلغت الی کل شیء قدرتہ

يا من وسع كل شيء رحمته يا من لا يحصي العباد تعداده يا من لا يبلغ العباد شكره
يا من لا يدرك الافهام كنهه يا من العظمة والجلال صفته يا من الهيبة والسلطان
بهاؤه يا من تعزز بالكبرياء وحده عشرم يا من له المثل الاعلى يا من له الصفات
العلى يا من له الاخرة والاولى يا من له الجنة والملكوت يا من له النار والسطوة
يا من له الآيات الكبرى يا من له الايات العجيبة يا من له السموات العلى يا من له
الحكم والقضا يا من له الهوى والقضا يا من له العرش الثرى يا من هو بالا له
الهو عشرم يا غفور يا ودود يا رؤف يا عطوف يا شكور
يا صبور يا حي يا قيوم يا محيينا يا منعمنا يا منشئنا عشرم يا من في السما
عظمته يا من في الارض اياته يا من في كل شيء دلايله يا من في البحر عجايبه يا من
الخلق بعد يا من في الجبال خزاينه يا من اجرى كل شيء خلقه يا من رجع الامر كله
يا من هو ظاهر في كل شيء لطفه يا من يضرع اليه من في السموات والارض عشرم يا مجيب
يا من هو يا مجيب لا مجيب له يا مغيث لا مغيث له يا رفيق لا رفيق له يا منيع
من لا منيع له يا مغيث لا مغيث له يا دليل لا دليل له يا ناصر لا ناصر له يا رحم
من لا رحم له يسع يا كافي من استكفاه يا هادي من استهداه يا كالي من استكلاه
يا راعي من استرعاه يا شافي من استشفاه يا قاضي من استقضاه يا مغني من استغنا
يا مولى من استعفاه يا دليل من استدلاه يسع يا اول يا اخر يا ظاهر
يا باطن يا خالق يا بارئ يا صادق يا مالك يا ناطق يا طاهر
عشرم يا مقلب الليل والنهار يا خالق الظلمات والنور يا مبدل السيئة
عن عباده يا من لا يشفع الشفاعة الا باذنه يا من هو اول مطلوب حين
يا من هو اعلم من سئل عن سئل يا من هو اعلم بالمسيئين يا من يسع الرغبة

بسم الله الرحمن الرحيم

يا من يبدل الدهر شدة يا من جعل الارض مهادا يا من جعل
الليل لباسا يا من جعل النهار معاشا يا من جعل النوم سباتا يا من جعل الموت
ارقادا يا من جعل النار مرصادا يا شفيع يا رفيع يا سميع يا بديع يا منعم
يا شفيع يا نذير يا قدير يا معتمد يا حي يا قيوم يا من قال صل حي يا
حي بعد كل حي يا حي الذي يحتاج اليه كل حي يا حي الذي ليس له حي يا حي
الموتى يا حي الذي اليموت ابدا ثلث وثلثين يا من لا يخلو منه مكان ولا
يطغى يا من لا تراه العيون ولا تخفى عليه الظنون يا من لا تغلطه المسئلة ولا
تشغله الحوائج يا من خلق الليل والنهار يا من خلق الشمس والقمر يا من خلق الموت والحياة يا من لا
يشغله غلط عن غلط يا من الذل عشرة يا من يعلم مراد المريدين يا من يعلم ما في السما
والارض يا من يسمع دبيب النمل في الليلة الظلماء يا من يرحم بكاء الخائفين يا من يعلم صمت الصامتين
يا من يتوكل عليه الناطقون يا من يضل عمل المفسدين يا من هو لا يعتدي على
قلوب العارفين ثمان يا دائم البقاء يا غافر الخطا يا سامع الدعا يا
عظيم العطا يا قديم السنا يا كاشف الغطا يا سريع الحساب يا غفار
يا ستار يا قهار يا خلاق يا فتاح يا علام يا وهاب يا رزاق يا هادي
يا رفيق يا حفيظ يا محيط يا مجيد يا مقيت يا مغيث
يا مقدم يا منزل ثمان عشرة يا من تحق الحق بكلماته يا من لا يعقب حكمه
يا من يحول بين المرء وقلبه المناظرين يا من يصرف عجائب الصنع المفكرين يا
من جنابه مذكور للمحبين يا من عفوه ملجا المذنبين يا من رحمته
قريب من المحسنين يا من تبارك اسمه يا من تعالى جده يا من دانت له
رقاب الجبابرة يا من يدوم بقاؤه يا من العظمة ازاره يا من الكبرياء رداؤه

يا من لا يحجبه الاذن يا من لا يبعد نجواه يا سميع يا مبين يا
امين يا شهيد يا مبدئ يا معيد يا حميد يا مجيد يا فعالا لما يريد

يا ذا العرش المجيد يا ذا القول السديد يا ذا الفضل الرشيد يا ذا البطش
الشديد يا ذا الوعد والوعيد يا قريبا غير بعيد يا من هو الولي الحميد
يا من هو على كل شيء شهيد يا من هو ليس بظلام للعبيد يا من هو اوب
اليه من جبل الوريد عزم يا من لا يشغله الحاح الملحين الغ
المنيع يا مغني البائس الفقير يا ملجأ الطفل الصغير يا رحيم الشيخ
الكبير يا جبار العظم الكسير يا من له نعم لا تعد يا من له ملك لا يزول يا من
له حكم لا يرد يا من له قضاء لا يرد يا من له صفات لا تبدل يا من له كلام
لا يزول الى عزم يا رب العالمين يا ملك يوم الدين يا محب الصابرين
يا محب التوابين يا محب المحسنين يا محب المطهرين يا من هو
عدة الفاقدين يا من هو حبيب المتوكلين يا من هو صاحب الغائبين
يا من هو ظهير اللاجئين يا من هو علم المتفكرين
يا من هو ملجأ المتحيرين يا من هو مرجو المسترشدين يا من هو وتر لا كيف يا من
هو واحد لا من عدد يا من هو ملك لا يشغله يا من هو ملجأ بلا تغير يا من هو
عزيز لا يذل يا من هو غني لا يفتقر يا من هو ظاهر لا يحجر يا من هو
باطن لا يدرك يا من هو موجود لا يعدم يا من هو صمد لا عيب له عزم
يا من ذكر شرف الذاكرين يا من هو
يا من عطاؤه كتب يا من كافة [illegible] يا من هو

المالكية يا سريعة الرضا للسيالين يا هو يا من هو
للساكنين يا مطلوب عند الله يا عصمة الخائفين يا
من هو بعباده خبيرا بصيرا يا من هو على كل شيء قدير اطرش
يا ذا الجود والنعم يا ذا الفضل والكرم يا دائم البأس والنعم يا خالق
اللوح والقلم يا بارئ الذر والنسم يا ملهم الوحوش والنعم يا كاشف الضر
والالم ويا عالم السر والهم يا من له الدنيا والآخرة يا من اظهر الاشياء من العدم
يا عادل يا قابل يا ماجد يا اول يا آخر يا ظاهر يا باطن يا واهب يا غالب
يا من انعم بحوله يا من اكرم بطوله يا من علا بسلطانه يا من عز بقدرته يا من
دل بحكمته يا من حكم بعدله يا من دبر بحكمته يا من علا في دنوه يا من دنى في علوه
تسع عشر يا من يفعل ما يشاء يا من يحدث ما يشاء يا من يريد
ما يشاء يا من يصور في الارحام ما يشاء يا من يرزق بغير حساب ما يشاء
من يشاء يا من لم يتخذ ولدا يا من لا شريك له في ملكه احدا يا من خلق
كل شيء فقدره تقديرا يا من لم يزل حيا يا من لم يزل عليما يا من هو
يا باعث الملائكة رسلا يا من جعل في السماء
بروجا يا من جعل الشمس سراجا وقمرا منيرا يا من جعل الارض مهادا يا من احصى كل شيء عددا
يا من احاط بكل شيء علما تسع عشر يا فرد يا وتر يا الله يا احد يا الصمد
العز يا ذا الجلال يا الحق يا البر يا ابد يا من هو في عزه يا معبود في عزه
يا ملك يا من هو في ملكه يا ذكور في ذكره يا محمود في حمده يا محبوب في محبته يا غيب
يا معبود في آياته قسم هفتم چهل دعوة تلوين في
يا سلطان الاسلطانه يا من لا يعلم الا هو يا من لا يحصى
الدنيا تعداده يا من لا يعلم ما في البحار الا هو يا من لا يعلم

یا من لا یبالی بکثرة الطلب یا من لا یحتاج الی تعریف یا من لا یبلغ الافهام غایته
یا من لا یراد الا بمراده یا من ظهر بکل شیء بایاته اثنی عشر یا حبیب التائبین
یا سید المتوکلین یا هادی المضلین یا ولی المؤمنین یا انیس الذاکرین یا
اقدر القادرین یا ابصر الناظرین یا اکرم یا اعظم یا انفع یا مفیض یا
مغنی یا محیی یا مبدئ یا مرجی یا منجی یا کافی کل شیء یا قائما علی کل شیء
سبع عشر یا من لا یشبهه شیء یا من لا یزیده الحاح شیء یا من لا ینقصه
مسئلة شیء یا من لا یخفی علیه شیء یا من لیس کمثله شیء یا من وسع کل شیء
رحمته یا من بیده ملکوت کل شیء یا من الیه مقالید کل شیء یا من یحیی ویمیت کل شیء
یا من لا یعلم الغیب الا هو یا من لا یصرف السوء الا هو یا من لا یسوق الخیر الا هو یا من لا یخلق
الخلق الا هو یا من یدبر الامور الا هو یا من یغفر الذنوب الا هو یا من لا یتم النعمة الا هو یا
من لا یقلب القلوب الا هو یا من یتولی الغیب الا هو یا من لا یحیی الموتی الا هو یا من لا یمسک
الحیا الا هو یا مغیث المضعفا
الغربا یا ناصر العلیا یا قاهر الاعدا یا دافع البلیا یا کاشف البلا یا حبیب
الاتقیا یا فارج یا فالج یا ناصر یا صابر یا امن یا امان یا رجا
یا ملجا یا عظیم الرجا یا اول کل شیء وآخره یا الله کل شیء وصانعه یا
کل شیء ورازقه یا قابض کل شیء وباسطه یا مبدئ کل شیء ومعیده یا حبیب
کل شیء ومقدره یا مکون کل شیء وخالقه یا محیی کل شیء ومیته خمس وعشرین
یا خیر کل شاکر ومشکور یا خیر کل ذاکر ومذکور یا خیر کل حامد ومحمود یا خیر کل
داع ومدعو یا خیر کل شاهد ومشهود یا خیر کل محبوب ومحب یا خیر کل
مقصود ومطلوب یا خیر کل غایب ومطلوب

نیز هو لمن دعاه یجیب یا هو لمن لاحه یثیب یا هو لمن لجه یتوب یا هو
یا من لجا الیه یکرمه یا هو یا علیم یا هو یا عظیم یا هو یا رحیم یا هو یا
کریم یا مجیب یا مقلب یا مرغب یا معطی یا متکبر یا
تمت اربع وعشرون یا لا یشغله سمع عن سمع یا لا یغلط فعل عن فعل
یا لا یلهیه قول عن قول یا من لا تحجبه حجب عن حجب یا من شرح بالاسلام
صدر المؤمنین یا من طاب بذکره قلوب المحبین یا من لا یشغل قلوب المشتاقین
یا غایة آمال العابدین یا من لا یخفی علیه شی یا ملجأ الخائفین
یا من هو علی ما یشاء یا من هو بعدله نطق یا من هو لطفه ظاهر یا من هو امره
غالب یا من هو بحکمه عادل یا من هو قضاؤه مبرم یا من هو بوعده صادق
یا من هو قرآنه مجید یا من هو بملکه مقیم یا من هو فضله قدیم یا من هو عرشه
عظیم سبحانک یا الهی الا انت یا رب الارباب و یا مسبب الاسباب
و یا مفتح الابواب اللهم اقض حاجتی بحق هذه الاسماء العظام الشفاء
و بحرمت الانبیاء و آله سلیمان بحمدک الطاهرین الطیبین و تم

اندر بیان اسناد و معجزات مهار تحتیا

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین روایت است از صفا بن
سلیمان بن قعنب از ابن مرام از ابن عباس رضی الله عنه که روزی امیر المؤمنین
علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه که بینا و بر خدای عزوجل او زد و شبر اله و شبه
شاذان نشسته بود و علی اندر امده و بینا مبارکه السلام علیکم ایها الناس بر جواب

سلام بارخدا علی گفت یا علی خدای را بطلب ذکره نامهایست فلان و بلنام و نوذه نه
نام و بیست و پنج نام و بیست نام و دوازده نام و هشت نام و هفت نام و شش
نام و چهار نام و اما این بیست و پنج نامست که پیغامبر گفت فلان مرا من بامر
یا در نفیش پس علی گفت یا رسول الله این نامها را من یاموزم تا مرا فایدن دهد.
هم در دنیا و هم در آخرت پس پیغامبر خدای یا عنی خاموش گشت و هیچ نگفت
پس امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت یا رسول الله مگر بخت یاد یاموختن این
نامها پس پیغامبر گفت یا علی هرگز فراموش مکن یاد کن این نامها را هر گاه
که ترسی از جبرئیل علیه السلام و از عجایبها این نامها را نگاه کن که نام
باری تعالی اندرین مخزونست و پیغامبر گفت یا علی این نامها را عزیز باید کشت
که نامها بزرگ کلیدست هر که بدین نامها اقرار ندارد او را مخاطر نبود یا علی
هر که خواهد که او را حاضر کرداند یعنی بوزگان پریان یا حاضر آورد
و از خدمت ایشان حاجتی طلبد باید که سه روز روزه گیرد شنبه و یکشنبه
و دوشنبه و اما شب سه روز بیان چون روز غسل بیرون اظهار کند و بعد از ان بعد
هر نماز دیگر این نامها بخواند سیصد و پنج بار و بخود و شکر و ثنا حق و مصطفی
خود کند اما بقیام طهارت باید چون این شرایط بجا آورد در حال بوزگان
پریان سیصد و پنج ملک دران مقام حاضر آید جذا جذا از ایشان حاجتها
او بطلب اما حاجتی محال و نا ممکن نباید خواستن و شرط ادب نگاه
دارد و فنان ایشان از بیست کادران و مان کا ایشان حاضر آید سردم
شوم می شوند و حال بر صفرم دگرگون شود و دیگر احتیاط باید کردن
شرط ادب بجا آوردن و بیچینی و عاجزی و بیقراری و تواضع

وبن بگذرد باذن الله تعالی . و اگر کسی را وردی و دهنی روی گزشتن باشد دوبار
در پشت نویسد و بر هر کاری که امتحان کند: هیچ گونه خطا نکند باذن الله تعالی
و نام بزرگ خدای تعالی اندرین نامها مخزون و پوشیده است و نرجمه مسطور نیست

نامهای آیینت

یا مَحیثا وَ تشیثا وَ شمحیثا یا مُوشطیثا مشطیثا

معناه الذی انت الثواب العظیم معناه الذی یبسط الرزق علی الخلائق

این نام آیینت که بر صورت آدم حوا نویسند این نام آیینت که بر صورت جبرائیل علیه السلام

بیرون افتاد بدین نام تو بروی قبول باد بقوة این نام حی بود باذن الله تعالی

یا طیهوج طهیرج یا عهیخ یا عیخ

معناه الذی یسمع ولا یسمع معناه الذی مصور الخلق

این نام آیینت که بر کفن بکار برند این نام آیینت که بر عیسی ابن مریم

و بدین نام روا شود ما بعد نوشته آیینت و بقوة این نام صورت

یا ملیطنهیا یا شلیخوثا

معناه الذی یقول لا کن فیکون معناه الذی رفع السماء بغیر عمد

این نام آن نامیست که بر صورت آدم این نام آن نامیست که ایمانها را بازدهد

نوشته آیینت بقوة این نام صورت یابد و هر آنچ در وی ست باذن الله تعالی

یا رموطئف یا کروخطیا کروخطب

معناه الذی انت القادر معناه الذی یعلم ما فی البر والبحر

این نام بر حریه ملک الموت نوشته فریشتگان عز و جل

است و ما تا بقوة این قبض کنا حفظ [illegible] باذن الله تعالی

یا جهتی یا طقعاتف — یا شطیع النور یا قطیع النور

ماللغرب

دعاء الذی یظهر للصغار — دعاء الذی یظهر فی المشرق

هر که بیست بدین نام مهم کشود می گردد — هر که بیست روز بدین نام بیستی گوید

یا سفهایل نیخ — یا طیوعیخ طیغتوعیخ طیغو

عفیح

دعاء الذی یحضر عند الفقراء — دعاء الذی یحضر عند الاغنیاء

درویشان زیر و آسمان زاید بدین — این نام ایشان را حاضر گرداند.

نام بے خواند با مراد گردد — از غرقه طوفان ایمن گشت

یا پیومیکفا یا تقیا یا الله — یا طیهیخ

دعاء الذی یحضر عند الیهود

یوسف خواند از چاه بجاه رسید — این نام را ابوب خواند از

بلاء کریمان ج

یا مهایئلیخ یا عیئیل من لا یخاف له — یا ایل شدای یا زلایی مثله

دعاء الذی یحضر عند الکل

این نام را کروبیان بے خوانند — این نام را روحانیان بے خوانند

یا یاری یا واحد — یا احد یا صمد یا حی

این نام را ابراهیم الخلیل خواند آتش — این نام را یاران موسی خواند در

نمرود فرو نمی کشت — ایمن گشت بعون الله تعالی

یا الله یارباه یا ماحی — یا طعوئیل یا طوطیا

دعاء الذی یحضر عند الملوک

علیه

این نام را سلیمان خواند ملک بدو داد — این نام را مردگان بے خوانند

زنده گردند بامر الله تعالی

یا شمعلونی

این نام را حضرت یعقوب میخواند

یا تب و تاروز قیامت تبدل بحمله

یا پسطنی یا معید فوریثیا

این نام است که موسی بخواند از مدین

این گشت بامر الله تعالی

یا ن هو یا ن هو هو یا الله الا هو

محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم

این نام را بر شتی خاک خواند

و بر جسم کافران انداخت

یا رب یع و المحرمین یا مولای

این نام است که بر حریه الیاس علیه السلام

علیه السلام نوشته است

بامر الله تعالی

یا شمغیثا یا الله

این نام است که حوت بخواند

تا یونس را بعد از سه روز باز زندگی

بامر الله تعالی

یا یفنی الملوک و یبقی هو

این نام است که عالم فانی هند

و خود بقا دارد

اصابوث

یا مصصن یا طفهما لیث

یا طورطیا یا اهیا آهیا ادون

این نام است که موسی بخواند

و توریت یافت

یا لمح ملحی یا لوحیم

لوح اول اندر بیان شرایط و ریاضات خاص

معلوم رات طالبان این مطلوب و اعیان این مرغوب که شیوهٔ معزمی کاریست دلکش و اما
درین زمان جماعتی جاهلان اد لوای این نوع را خلاف خلق کرده اند و بی اتل ریاضت
دعوی کنند می خواهند که کار بی خفایر این دایره پست فرو گیرند و مال سلمانان را دوغ
تلف انوانند و دعوی دروغ بی کنند و دیوان خود را سیاه بی کنند و کار ایشان تباه
بی شود و عاقبت کار بشیمانی بی کردند و پشیمانشان نیاید که عقلا چنین مرهوده اند کاری
که خواهی کردن اول بیاذ محکم باید نهادن الا که عمارت کردن که بنیاد محکم نباشد
دیوار با ایشان بطول نه قرار گیرد و بکل زود خراب گردد و بیخ هیاو منثور شود و چون
بنیاذ محکم باشد آن عمارت مدید بقا کند و پایمان بسیار بماند خانکه در حکایت
اورده اند حکایت ملک نیم روز نور الله برهانه اورده اند که در کتاب سیر
الملوک که بادشاهی بود او را ملک نیم روز گفتندی مردی صاحب عیال و بی بهره کار بود
روزی با زن خود را بیش گذشت و خود بجهت توشه تماشای بن بی باید که
در فلان مقام قصرها و کاشانها بلند بنیاذ نهاده اند و آن هفت طبقه پیاده و هفت
حاکش و هفت بلکش و هفت دیوانش نهاده اند هر دیوان صورتی دیگر دارد گفت
بیا تا من و تو نیز آنجا رویم شاید که چیزی بدست آید و بخانه آریم و بفروشیم
چون بدان مقام رسیدند زمین را پیش ملک نیم روز یافتند و دیدند که هیچ ملک
را چنین عمارتها نیست و چنین بنیاذ نهاده اند گفت ای ملک گیتی پناه ما
غریبانیم و بیگانه و از دور آمده ایم و بی بهره و بی توشه ایم و بی برگ و نوا
مال و سیم و جواهر نداریم و ملک نیم روز گفت در نیم روز ایشان گفت ای ملک

فصل اول اندر بنیاد نهادن و تقویت مهم خاص و در بنا و صلابت

معلوم دارد طالبان این علوم که علم مقصود علم شریعت و طریقه انبیاست
جهت آنکه میزان عالمان باشند و عالمان میزان خود آن بیغامبرانند علیه السلام
العلماء ورثة الانبیا بقوة این حدیث صحیح سزاوار تر اص طریقه انبیا کارند
چنین آورده اند که بکنیا پس حکیم که وزیر ذوالقرنین بیغامبر بود علیه السلام
که مرا خواهند که دین علم را یابند مرا یابند که شرایط بکار ارند و این علم را هفت وطیفت
شرط اول آنست که چون خواهد که اصل حیوان باشد و اصل نباتی باشد
و نفس خود را مطیع خود دارد چون حیوانی بکوشمال دهد تا نفس روحانی
قوی گردد چون دو پای غالب شود بعد از آن ارواح نزدیک شود و معزم باید که طاهر
بطهارة باشد و با دوستان اهل فسق مجموع کردد و عبادت حق تعالی کند بر وقت
بکار ارد و چنین با بعضی بسیار بیست شرط دوم آنست که معزم طلسمات
قادر و زنده بود قادر و زنده نام ملک آن روز نویسنده باشد و او در کن اعلی هیست
و نام ملک مثل و خاتم و عزیمت و جاسوس و ترجمان و سوال و جابش موجود شود نام
موکل این ملک و نام خداوند او و نام جاسوس و نام ترجمان همه شفته شود
شرط سوم آنست که معزم با هفت کرسی و هفت مجمر و هفت مرج با طالع و هفت
کونه جامه باشد از هر رنگی و هفت سندل و هفت خطبه و هفت مرج هفت ملک و هفت
سندل ملک حنیان داند همه دین کتاب شفته شود ان شاء الله تعالی و سلم
و مصنف این کتاب ذوالقرنین محمد ابن ابرهیم حنان کوید که من در دیرها
خرابه و در کوهها بسیار بوده ام و در جاهای خراب و محوف بسیار
دعوة کردم و چهار روز در حبس بنشستم بر هنه و جنب و نگون و مقابل
آفتاب ایستاده بودم تا این علم بمن یافتم شرط چهارم آنست که معزم با تمام

جای بلند باشد یا تند کوه یا بام طاق بزدیک آب روان یا بزدیک آب یا کهن یا بزدیک
چشمه کهن آب روان و اندر خانه معزم صاحب صورت بیست و چهار پیغامبر صلوات
الله علیهم اجمعین نگاشته باشد بر دیوار یا بر کاغذ نگاشته باشد و بر دیوار خانه نماز
باشد ۱ آدم ۲ و حوا ۳ و شیث ۴ و نوح ۵ و شعیب ۶ و موسی
۷ و لوط ۸ و صالح ۹ و عزیر ۱۰ و لقمان ۱۱ و ایوب ۱۲ و ابراهیم ۱۳ و داود
۱۴ و سلیمان ۱۵ و زکریا ۱۶ و یعقوب ۱۷ و اسحاق ۱۸ و یوسف
۱۹ و عیسی ۲۰ و مریم ۲۱ و هود ۲۲ و خضر ۲۳ و الیاس ۲۴ و محمد مصطفی
باجمار یارش و بر بنجابه رک باجمار صورة صلی الله علیهم اجمعین
و اینچنین است شرط پنج آنست که معزم باید که جمار کربه بخدا جمار لک و پل و پله
و دار کوش و خرلوش و خروپس و خرپس و یار و بوذینه و بقیه در خانه
معزم نباشد و نگذارد که در خانه معزم آید که ارواح از این جانوران
که ذکر رفت عظیم نفرتی می شوند و در خانه معزم باید که صالح و اصل
صاح ایشان و تلوالتحریر از شیر و تیر و نیزه و گرز و در قدم
باشد که دیوان این صاح ملیمان باشند شرط ششم آنست
که معزم باید که هفت صل و هفت یمنه و هر شهر که اول آید عهدنامه
سلیمان بخانه باشد و نخورش بکند و کلان این شهر را دعوت کنند با
آن قوم اشنای کنند و آن روز را مطیع و محب باشند و بر سر ما عهدنامه
سلیمان ابن داود علیهما السلام نخوانند و نخوان عهدنامه و انجا از نوذ و نخورعهد
نامه بر عذر و شکر و اثنی و مصطفی و کندرو کی سمیذ و جسطانه
ان نشان را طعام نخورند نهم بکوبذ و بعد از ان نخورند شرط هفتم

انست که چون آفتاب از برج برج تحویل کند هفت از برج تمام ببرج فرود آید
و پسر ملک و اعداد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت
بدین دوازده برج سیر کند مفوض این هفت ملک را دعوه کند
و دعوه هفت ملک هر بار کان اند و چون آفتاب در برج حمل اندر اید دعوه ملک را محرم کند
و چون در برج ثور اندر اید دعوه ملک را نهش کند و چون در برج جوزا اندر آید
دعوه ملک سنبطرون کند و چون در برج سرطان اید دعوه ملک بیون اعظم کند و
چون در برج اسد اندر آید دعوه ملک شمهورس کند و چون در برج سنبله در اید دعوه
سپدول کند و چون در برج میزان اندر اید دعوه ملک ابی اصفر کند و چون آفتاب
در برج عقرب اندر اید دعوه ملک ابیض کند و الله چون این دعوتها بکند بعد ازان هر
ملک دیگر را که ایشان موکلند بر شیاطین و دیوان و جهار و پنهاد دیگرند
که ایشان بفرمان حضرت جلت اند تبارک و تعالی و نام ایشان در صحف آدم است
اندرین کتاب گفته شود **فصل اندر بیان جهار فرشته نامشان**
و معلوم باشد که این جهار فرشته ایشانند که جهار عناصر عالم ایشانند و هم
جهار فصل جهان عالم ایشانند اول ملک قودها طیل خداوند ملک آتش است
و تا بفرمان حکم وی کند دوم رطاطایل ملک باد است و در فرمان
حکم وی کند و کرسوم نراطاهیل ملک خاک است و بفرمان حکم وی کند
و جهارم مارو کابیل ملک آب است و در همه جهان حکم وی کند و در
فصل ایشان را بعدد برگ درختان عوالمان اندازه فرشتگان ایشان نهاده
است و نام ایشان بپارسی است و در صحف آدم خود پیدا کرده اند
و در ملائکه [illegible] بر دیوان علی موکل اند و با شاه و نهاد ایشان



اندر بیان ملکان و مدت ایشان و غیبت

و صورتشان و ترجمانشان و جاسوس ایشان و مقام و پیوستگی شان
و خوان ایشان و قربان ایشان و شناختن اوقات عامی و مطلع مطالع ایشان
صاحب علل چنین فرماید بلیناس حکیم زیردوالقرنین علیه السلام
که سلطان روی زمین هفت ملک اصل است بجون هفت کواکب سیاره
هفت ملک بجون اب این هفت کواکب اند و هر یکی... که عزم خواهد این سلطان
حاصل نماند شدن و اما عزم سلطان دیگر است عزم خروج دیگر است اما اسامی
ان چنین بیان کرده شود اول داعوه ملک الاعمر الثانی ملک الحیوانات
والثالث صیوناک که ایشان در دل اند مثل شیر و پلنگ و گرگ و بعد و شتر و سگ و
خرس و خوک و صعوه و باز و غیره اما جن خوانی که او را داعوه زن که ایشان
جمله حیوانات مطیع و منقاد شوند جن ها در روی زمین اورا یابد
در که نزدیک آفتاب خود همان روز الآت جمل اندابوشده و در بالای کوهی
جهانبندان دیگر که او خود بگذارد و الات جمل شده و در منزل و در کودا
منداب یا عشر الاول و الثانی باشد و پیدا شدن ملک الاعمر که اینجا خوشنما
او تا بنود یا زند یکسو عزیمت چنانه باقاز یلمند لطیفه نخواهد
به پیوسته در بحمن اهنین و چون باری الوان بدیشان شان ملک
لباپوس ملک الغزلان باشد بعد از ان عزم
و بابا پوس ملک الغزلان باشد


مقام عشاق
مقام حجاز
مقام عشاق
مقام نوا
مقام راست
مقام حسینی

وبعد از آن چون آغاز دعوة خواهد کردن اول سه روز یکروز گوشت و روغن
نخورد و کل غسل کردکان و میوه شیرین و جامهای سرخ قلم اندر پوشد آنکه سلاح
نپوشد اندر پوشد و آنکه مثل آن نپوشد و نخوابد و عزیمت آغاز کند و اما شرط آنست
که از حد نزدیک معزم نباشد و صورت عمل و امر بداند پیش خود بکشاید و آنکه
معزم عزیمت آغاز کند

عزیمت عمل داحمر اینست

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین عزمت علیکم یا اصحاب الارواح
المبارک للیمون المحرف المحجوب عن عیون بنی آدم و بنات حوا تعالوا و تعالوا فی هذا
المثل المبارک بحق خاتم سلیمان بن داود علیهما السلام و بحق ان لنا علیکم و لکم
و نور للنور و نور علی نور و نور الانبیاء و المرسلین و بحق ابونا و بحق لمحمدا
و بحق ایم الاعظم هو مکتوب علی سرادق العرش و بحق ایم الاعظم القدیم هو ملیوب
فی وجه الشمس و بحق کل ایم خلق به الانبیاء و الاولیاء و الاتقیاء و الزهاد
و العباد و کل الصالحین و الصالحات و بحق من انزل التوراة و الزبور و الفرقان
محمد مصطفی صلوات الله علیهم اجمعین و بحق اسد الله علی بن ابی طالب کرم الله وجهه
تعالوا و تعالوا یا ملک الاحمر بحق داحی علیکم و بحق کهیعص و بحق طه و بحق
حم و بحق یس و بحق ق و بحق عم و بحق تبارک الذی نزل الفرقان
تعالوا و تعالوا یا ملک الاحمر بحرمت هذه الحروف

و این عزیمت را سید الله
خوانند و باید شمشیر برانیت که مدتی میباز ایستد
دو انگشت شمال از بیرون ابهام می گیرند
جمله سیاه بین انگشت ها هر دو انگشت ظهر جانب کرده
مطیع عمل داحمر و در دو طرف قبله بنشیند

و این عزیمت را سید الله
بخشنده بخشاینده بخشاینده
معزم عزیمت آغاز
نام الله تعالی الماجیان
بخشاینده بخشاینده

و در زمان ملک حاضر شود که معزم می باید که شربت بلود دلیر عزیمت بیم خواند
مردانه و هر دم و هر دم حربه را بیم جنبانا تا چون ملک احمر حاضر شود
دیگر حربه را نباید جنبانیدن   صورت ملک احمر



لوح اندریاز دعوت ملک دهشر و عزیمتش

از قول بلیناس حکیم وزیر ذوالقرنین

چنین آورده اند که ذوالقرنین اسکندر علیه السلام روزی بوزیر خود که مرا
می باید که ارواح را ببینم و ایشان را بمن عرضه کنی ایشان چون باشند و شکل
ایشان چون باشد و چند گروهند و مقام ایشان کجا باشد و خوش ایشان
چه چیز بود و پوشیدن ایشان چگونه بود و ایشان را اصل و مدخل ایشان
چگونه توان کردن و ایشان با ما چه سخن چگونه گویند و هیئت ایشان
چگونه باشد و اگر ایشان را یافت نباشد و علاج آن چگونه توان کردن مرا اعلام
باید کردن چون بلیناس حکیم این سخن بشنید زمین بوسه داد و گفت پادشاه را
حق تعالی تا دیر سپاهها پاینده داراد و علوم رای ملک پاینده دارد روح را یعنی چه
را حق تبارک و تعالی از نور نار آفرید و از زفانه آتش و از دخان یا از کود غبار
آفرید چنانکه خدای تعالی در کلام مجید یاد کرده است **خلق الانسان**
من صلصال کالفخار و خلق الجان من مارج من نار صلصال گرد و غبار
لطیف خوانند که از زمین برخیزد تا کاهها و بیجان بیابان بالای
اوج هوا رود بامر الله تعالی که قومی توفان عرب ریح الصرصر خوانند
و بتوبان توکی قصور غا خوانند و بزفان فا ی یا دیجان گوید
و مارج زفانها یا آتش را خوانند مرج زفانه لون یا مارج جمعش یا شد و بعضی
را بر بعضی برنهاند زفانه بر زفانه یعنی یا زود آمیزد
زفانه زوشن تو بو خاما ارواح را حق تعالی مخلوق از دل آبست

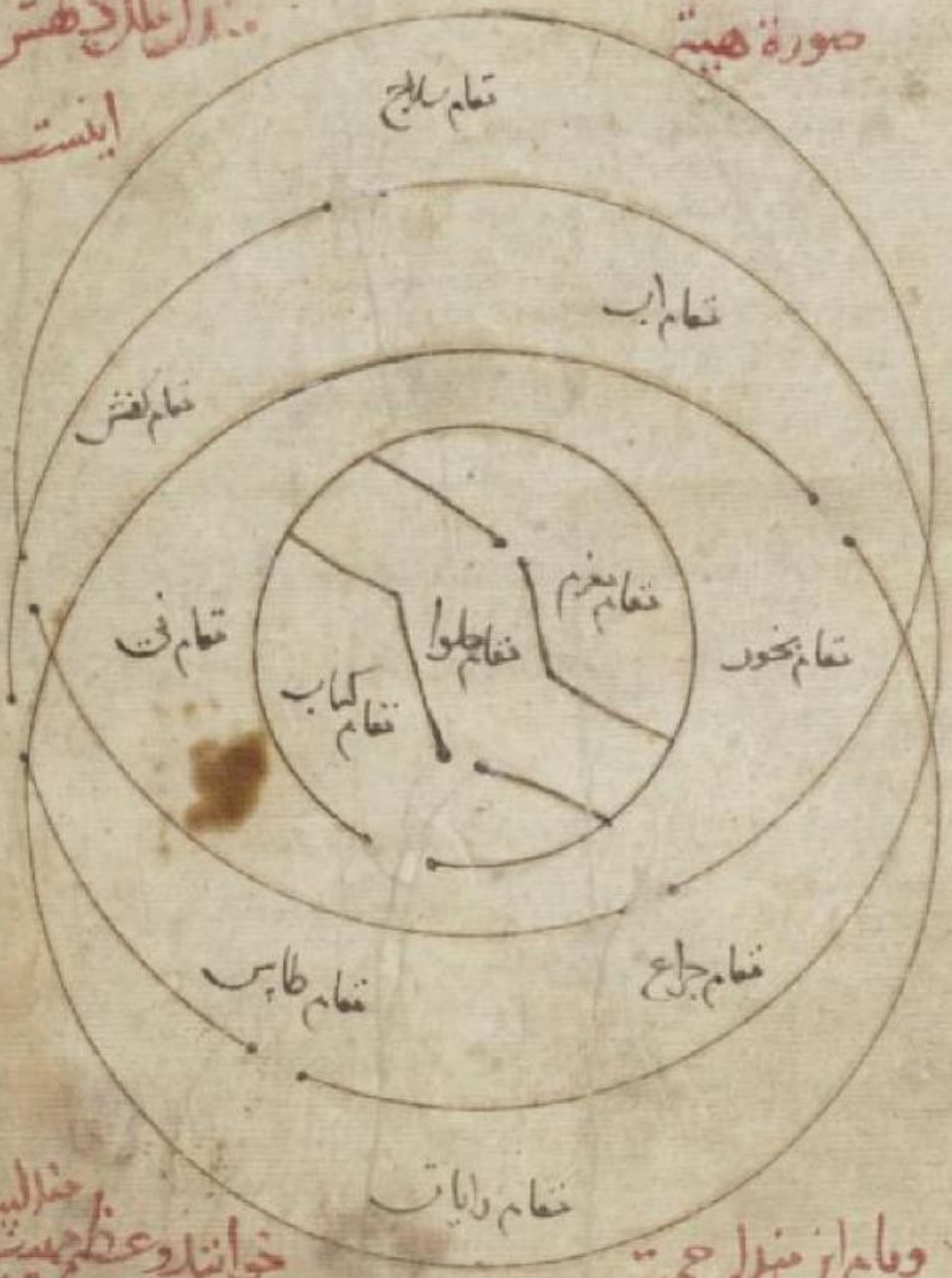
بعضی مسلمان و بعضی جهود خود بعضی ترسا و بعضی بیضرا
و بعضی اصلا بر پست و بعضی بت پرست و بعضی بیدان پرست
و بعضی آتش پرست و بلکه اکثر اهل زمین خنده و قاضی و ملاس
و محتسب و خطیب و واعظ و مقامهای ایشان برخی را در هواست
که مکانه فی الهواء و برخی در زیر زمین که مکانه تحت الارض و برخی را
در کوهها بلند که مکانه فی الجبال العلا و برخی را مقام در لب دریاها
خراب و برخی را مقام اندر حمام که اندر عزیمت اورده اند که با صاحب القبور
و الحمامات و برخی را مقام در دریاها مکانه فی البحار الغیر اهله و برخی را
مقام اندر مغارها مهیب و برخی را مقام اندر ابر یا عذله مکانه فی السحاب
و بر هر درختی موکلی باشد و ملکه در اواخر این کتاب مفصلا شود انشاء الله
تعالی و برخی را مقام در دیرها که هر یکی را مکان و زمان و زبان
و الوان بحاری خود است تعالی الله تعالی کفته شود و برخی را مقام در راهها همه
باشد و برخی اندر کوه و بیابان بود و برخی را اندر آسیابها باشد و برخی را
مقام اندر آتش تنها بود و برخی را مقام اندر چهار راه بود و برخی را در مرغان
موکل کرده اند بعضی را بر کلان و برخی را بر لبان و برخی را بر شیران و درخت
را مالک و برخی را بر درختان و برخی را هیان و برخی را بر سنلها و دیوارها
و اما چون در عزیمه ملک دلهمر خواهی کردن باید که چون نماز خفتن در رود
اندر بود و دهم در بود باید که بر بالای بام بیستی و صوبان ملک کبیر و صورة
ملک دلهمر بر خود نهد و اول سنل کشاده کند و عزیمت آغاز کند
و مقام در زیر [illegible] بود [illegible]

چنداید و خاتم را از آهن بولاد یا بدیبا ساختن و این نشان را بران نگین نقش کردن
و در زمان حاجت از جیب یا از اندرون دست بیرون کردن و آنکه عزیمت را آغاز کند

و اول صورت مثلث نمودند اندیعون استعار

صورة هیبة

..ل علکرد هش
اینست



ونام این مثلث حمیت
خوانند و عظیم مهیب
حلالیست

وچون مثلث را خواهند کشادن وی بقبله او رند و از خو تعار استعانت
خواهند و بعد از آن اندر مثلث در آیند و اسباب ... کاه دارند

شرح سندل ملک دهش و تدبیر عزیمت اینست حق فرماید سبحانه

المعین تاج المتقین مفرغ الوند ابلیناس لحکیم چون خواهی که عزیمت ملک
دهش اغاز کنی چون افتاب در برج ثور اندر اید باید که اندر صحرای بیرون
روی بکانب مقابل قبله و بعد ازان سندل را بکشد بر کار و بر کار ای جهنت
سندل عدد معزم را باید که باشد از جوب بید لصفهان و دو قول بر کار پس
نهاده باشد و بدان بر کار این سندل را بکشد و بعضی سندل را بخربه باید کشیدن
و بعضی را بشمشیر بولاد و بعضی بتیر و چون معزم اندر سندل نشیند
باید که روی بکانب مشرق بقبله باشد و شرایط کار ارد و سلاح دهش را
مقام در حرین بعلبک نهد و قبله بسیار کار خواهد که او ملک
بزرگ است معزم را بخت خویش یاری دهد دعوة ابن حمد محبت نیل بود
که زنان و خادمان محبوب وی شود

عزیمت دهش اینست

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین عزمت علیکم یا اصحاب الوان
المعلیة الکاملة الیهونة المحزونة بحق و العلم و ما یسطرون و بحق بیت
المعمور و السقف المرفوع و البحر المسجور و بحق بیت الحرام و شهر الحرام
و مشعر الحرام و بحق جبرایل و میکایل و اسرافیل و عزرایل و حملة العرش
و الکروبیین و ملایکة الروحانیین و بحق هذه الاسماء المکتوبة
المنزلة علی الانبیاء و بحق هذه الوجوه الملوکیة حملة عرش الله
رب الوحوش رب الملک الحافظین یا صنوح یا جبوع یا کرنوح
و بحق ورقة الزیتون فی الفرح للشهود و بحق ملک الرابع و دو انسیس

ذکر حضرت نور المقدس تعالی الملک و اجل قیطار الملک ذکر حضرت جنود
من تحت سدرة المنتهی و ذکر حضرت هاهاه العزیز الحیوان المخزن المبارک للکنوز
اعظم و اطیبوتی بحق خالق الارواح المقلب و بحق نور العلا و بحق
دیان الملک و بحق [illegible] الملک المعظم تعالوا تعلموا یا هل المنزل
الحمیت و هل و علیکم میثاقکم بخاتم سلیمان بن داود علیهما السلام و بحرمة
سید الارواح و مولی الصحر للنار القدیم بامر الله تعالی و انت الکل اللطیف
الشریف و بحرمة ایهارا و اهرشلین و لاول و لاخر الا بالله العلی العظیم

قل یا مهارا به درگاه کردن باید نوشتن اینست

اللهم یا بدیء الارواح اللطیف الشریف الحیوان لا اله الا هو
الحی القیوم لا تاخذه سنة و لا نوم له ما فی السموات
و ما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین
ایدیهم و ما خلفهم یا سلطنی معید تو تیا [illegible] تم
رجوع این نامها را بنویسند مردات باید نوشتن و بخوران
دران دم باید کردن و الماسکارد دولاد باید نوشتن که صدل
یا بیرکار باید کشیدن و نوشته را بکارد باید نوشتن مرحوم معزم
باید که جامهار کبود و بالاورق یا ایمان باید پوشیدن که صدل
زیر ملک بران کار بود است و حقیقت باید دانست که از
ملک ملل رکستن و دو دعوتها اون منکر دعوت باید پرسید
که هیبت عظیم دارد و هر حاجت بخواهد که خواهد حاصل شود

تم

صورت ملک دهشی اینست

صورت ماسوس

صورت نرتال



لوح اندریاس در دعوت ملک میطرون و غیره

از قول بلیناس حکیم او زوده القرنین علیه السلام

چنین فرماید خورشید از قول بلیناس حکیم که ملک میطرون پادشاهی عظیم
بزرگ پیشه مقام وی در هوا باشد مکانه فی الهوا و ابرها و باران و برف
بامر الله تعالی محکوم وی بود چون کسی خواهد که دعوة کند و احوال ایشان را بیابد و از
و معلوم و مصور گردد و چون معزم او را خواهد خلوتی باید که جهل روز تفوت
کنند و دعوة میطرون را تفوت و عبری باید بپرهیز روز یکبار افطار کنند نان
جوین بی روغن بی نمک و عسل سپیدنا کرده خشت و بالای کوهی روز که مقام خلوت
باشد و الا در کوه خام و خانه نباشد اول اندر شهر تفوت کنند و بوقت دعوة بکوه
روند چهار پیر معزم با خود برند و صحف و سلام هم باشد چون معزم اندر منزل
خواهد نشستن اول سلام را بخواند و بعد از آن هفت بار سوره قل اوحی یا بخواند
و بیش از همه بخود دمی کند و بعد از آن مائل یا نار و لح بگوید و مائل یا نار و لح هم
گفته شود و بعد از همه در دعوة و منزل درآیند و پیدها را بحکم پیش و پس
آن تمام در منزل برند که معزم اندر می ایستد اما اول قربان را بکند بسم الله و بنان
باریی که مائل گوید و بزبان ترکی طوزنا و بزبان ارمنی کسر نوک گویند
و چون معزم اول بار در آید کفش را بیرون جایگه بگذارد و در دوم چوب از خود
بندد در سوم جایگاه نهد در چهارم جای طعام و نقل نهد خرما و شکر و بادام
و مغز جوز هندک و شاه بلوط و ناردان سبز و شاه بلوط و کاو میش و بهمام
سلام نهد و بفتح کتاب نهد و بششم موسیقار نهد و هفتم جای معزم پیدا

أبو مريم

ولما چنین اورده اند که باکل نماز ارواح واجب است بر بالا دست کلی و خرد باکل
نماز بگویند باکل نماز لا الله شلهوک شلهوک کلکلوک
کلکلوک ماهم ماهم حما کلی حما کلی قروب قروب حلم حبکم
حامندک حامندک بروب توحید بر توحید و این دو الفاظ الحکیم
ابا محمد سید المرسلین شرح و بعضی از ان اورده اند که اگر خاتون
که بر بیان زا حاظ اوری کند کذل ابر دیک سیاه کند و بر عزیزون بیالاید
و این باکل نماز هفت بار بگوید در حال بر بیان حاظ اینوا نا که حاجت
خواهد میسر شود و اگر کسی را رنج رسیدن خلاص یابد و بوقت دعوه بخور
عود و شکر و لادن و مصطکی بکند و بسوزند بسوزاند و این طلسم را بسوزانند
تا جنی عاصی حلال بود و بیا بر استغفار طلسم اینست

احبو احد العاصی بسم الله کال لاوه لا

و اما اگر خاتون مزاج زبان عزیمت نام هر کس یاد کند و انگشت مسطح
و منقاد فرمان شوده محبت کردن یا مر الله تعالی و این مثل را
مثل العشاق خوانند و مثل عشاق را ارواح دوست دارند همچنان که
مسلمانان ایمان دوست دارند صاحب این مصنف این محمد این ابراهیم
گوید که من این مثل را یاد گرفتم و هنر این مثل بیان کرد روایت
از ابو بکر صدیق رضی الله عنه می گوید که فقر دشمن و مثل خ دارد
و این مصنف دیگر را اتفاق چنان افتاد که او را یاد باید
عشق مثل و بر کار دین نامها باید نشتن بوکلد
بسم الله الاعداء الاکبر هو اسعا المحبت
النعمل

صورة ملك ميططرون



وبهشتم جاي بجل كاه فوت وجا مهار معزم سبز كون يا بداد غمامه وداعه دو

كتف معزم اين شش نام بنويسد شش نام ابليست

ياطهشيعها ياكيعهجيشا ياكيعهيشا ياصعكيها

ياكيعليطيا ياطهيثجيا واين نامها بكاغذ

نا. نوشته واندر صحف آدم عليه السلام شرح اين نامها بسيار ست ومعجزها

فراكن كارد وجون معزم عزيمت آغاز خواهد كردن اول بانگ باز كه بنويسد بعد

ازان در منزل دايد ودعوة اعاز كند ومعلومهاي طالبان از سيمه كاين

عزيمت واجمت علم كوه غايت بوذ چون اسرافيل معزم را آگاه گردد

ودرين منزل آلمعزم خواهد اروح را دعوة نمايد اما بكحل اندر سرمه دان

نظر كند وكحل رويه كحل ابيست سرمه اصفهاني ٢ وچشم كبود جلن

٢ وچشم كاو كوهي ٢ وچشم مار جلي ٢ وچشم گربه سياه وچشم

روبينه همه اندر هنا بكويد وسرمه اصفهاني بسايد چون

منزل چون بگذاند آنكه آرزو خواهد كه روح بيند وطلسم كند از اين كحل در

چشم كشد وبعد از ان خواند ديدن مدبر گردان منزل خواهد كه

كيهاي از ملوكان عالم مطيع خود كند از ملك بيطرون كاه وكل در نخواهيت

كند كه كار معزم بجون زكردد بامر الله تعالى شرح دكر اينست

واين منزل را منزل العشاق خوانند اين منزل از منزلهاست كه

محمد ابيل عليه السلام دعوة هفتاد ملك كرد ومدت اقليم مطيع

خود كرد وهفتصد سال بيغامبري اظهار كرد وخلق را

بملك حق تعالى دعوة نمود بامر الله تعالى وحده

صورة هذا الملا مبسطون



نامهٔ کاشف کردن بانوشتن اینست

سبحان الوفا المتواب لا الٰہ الا اللہ سبحان القدیم الکریم لا الٰہ الا اللہ
سبحان العلیم الحکیم لا الٰہ الا اللہ سبحان الغفور الشکور
لا الٰہ الا اللہ سبحان الصانع المانع لا الٰہ الا اللہ سبحان الاحد
الصمد لا الٰہ الا اللہ الامان الامان یا دیان یا قاضی الحاجات
اقضی حاجتی یا علام الغیوب یا مسبب الاسباب یا ھو
سرط باتل نمان اروح ادقول عبد اللہ ابن ھلال رحمۃ اللہ علیہ

مصنف کتاب سعد زود بیرون اغنجم دعوة کردم و در دل من گذشت کوین
الدین ملک حیرک نخواهیم اردعوی مرا عوض مدد کند دوان باب پس
در حال از درخانه مردک بیرون دوان در انفو سلام کاذم و مرجواب کاذم
و زمان بل شب بعد از ان من گفتم ای خواجه کار خدمت
بزبان کفت حاجتی دارم کفت حق تعالی روا کرداند و ما پسیم باشیم
من بیکفتم با در کی بود و در عوض نانار قلدک از و بستیم و دینار کار
کرده بود و اکنون بعد بیست سال کدیر یا مذم و ان از و بستیم را طلب کردم
یافتم و زین را چند جا کاه بشکافتم هیچ کونه نیافتم اکنون دلی باید
دون و بیاید دانستن کد خیر هست یا نه و انکه الرهبت دورک
روزک باشد یا نه پس همچنان دلی دون و اشغال را ترک کردم
و در کتاب اینان نظر کردم و اصطرلاب را برابر نهم و ارتفاع آفتاب
بدانستم و بدوانان در تقویمات نظر کردم و حساب کردم و بدانستم
و دوان تمام رفتم پس در میان آنهم و نظر کردم در میان باغ جوی
دیدم نزدیک درخت کاصورة طریق اذن بود و صورة قایمه
طریق صورة جوی است و قایمه صورة درخت پس نزدیک درخت
فرود دم کد زمین را بکنند مقدار دو پسه کز در حال بکیل روسیم
یافتم سه هزار دینار رده هزار درم نظر بخیان و دوان تمام بشهر امدم
و صد دینار و دو هزار عدد بمن فتوح شده بود الا ترک دعوة
مثل همچون عزم و دین با بسیار پرداخته بیان

حکایت شیخ فرهاذ معمار

چنین آورده اند که در شهر مرو
مردی بود نام وی شیخ فرهاذ معمار سفندک و مردی عظیم توانا
و معمار کار بود و در محلهای مرو می کرد بدو فال و نفیه و عمارت کردن
همی کرد و هم در آن شهر خانه بود بر کنار آب بود و ایوان و قصرهای
بلند در آن مقام ساخته و حوض آب در میان صحن سرای و باغچه های طیب ساخته
و اما در بیابان خرم مقام اشیانه کاشته و ملک بیابان را بیرک بود همیشه
در آن مقام امدی و با کاروانی آشنایی داشتی با سفندک در زمان هلال کردندی
و در آن مردی غریب بیامذ نام وی یوسف رومی سفندک در شهر مرو امد
امد و مقام می طلبید و شهر مرو در آن وقت علیه بود در زمان سلطان طغرا
بن محمد بن داود الله قبره و یوسف رومی بیامذ و در آن خانه بر
آخر مرو امذ در حال بر زمین چار زانو بنشست و زمین را بوسه داد و قدری
عود و شکر بخور کرد و چون شب اندر آمد شمع برافروخت و قرآن
بخواند و بنشست و چون نیم شب شد ناگاه آواز عظیم برآمد چنانکه
تمام و در باغچه گشوده گشت از در ها بیرون آمد و از دهان
وی آتش می زد و چون یوسف رومی آن را بدید در حال بسجود آمد
و مدح و ثنا بخواند و دعا بکرد پس آن اژدر ها بیامذ تا گشت
و شبی دیگر بیامذ صورت شیر بیامذ و یوسف دعا می خواند
و مدح می گفت بعد از آن دوزخی مانند پیش وی بیامد و اینجا
و یوسف سلام کرد و گفت بگو از که تو اسلام کرده گفت
من از دوست دشمنم و آمده ام تا کرامت بخواهم از تو بدین

وچون نیم شب شد کل زاده حیران بیامد بصومعه تخت لطیفه تا بنه
ها جهارد شبانه تاجی مکلل بجواهر بر سر خود نهاده کمرین بادر و جواهر
مرصع کرده و بیم تیغ پلاس کاذب لطیفه نام یوسف جمله کاندر پای
بتخانه بزنهار و تضیح مدح و ثنا ملک زاده میخواند ملک نشست
و گفت که نام تو یوسف است گفت بلی یا ملک ملک زاده گفت من ترا
دوست دارم و اماندان که من در این مقام بسیار می آیم هلاک کردم
جهت آنکه چون من در این مقام می آیم بر ایشان خشم می گیرم ایشان
قصد من می کنند من ایشان هلاک کردم اما چون ترا دیدم خود بهیبت
تو داده دم و بمردم تو ترسیدم و مرا مدح و ثنا گفتی و تواضع نمودی
ازهم شد که من ترا بدل کام الکون را بتو عشق عظیم افتاد اکنون
ای یوسف ترا غلام من باید و ترا اختیار نیست این بگفت کل زاده بنالید
گفت یا مرا بسه تعالی و دگر دو غلام باید چنانچه بیاورده ام مرا خام بمید
داد و روی بیست و هشت ملکت مال من فرمان دارند بیاورها خدا تعالی
خواهی خرج کن که هیچ کم نگردد دو غلام بر فت و چهار غلام زیبا
و نازی بر گرفت و بخدمت آورد و حکایت مرا زنهار گوش باد مدنی
بسیار صاحب نعمت گشت و از غلامان و کنیزکان و لشکر بسیار شد و چنین
مشهور گشت مردم متعجب ماندند روی بسیدند بدون بگفت از خود
مرا بخرید و هم غلامان تا چند خرید پس ملک نیم روزم دروغ دون بیست
و هفت الف صد خروار بر شتر بار کردند و ملک زاده و دیگر بیامد
و گفت الوداع ترا بسلامت باد و تنت بلا باد گفت هست فصد و

دارد باید که از این مقام بودن و عزم شهران دیار این که تو ما
عظیم حسود با شند و چون از جنیان با مردم محبت کنند ایشان
را شل ایذا و قصدان نیز ادم کنند و را هلاک چون یوسف این
سخن را بشنید بتر سید و سه روز مهلت خواست و بعد از ان عزم
بکابت بغداد کرد و گوید که در شهر بغداد مدرس و سجاده خانقاه
بنیاذ نها ذ و حکایت همچنین بود و الله اعلم و عزمت میطرون این
بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین عمت علیکم یا اصحاب
الارواح الاصباح الی المفتاح الیتیم تفاکوا تفاکوا یا اعوان الملک الاعظم
الاکرم الاحب الجل الاوحد الامجد الاشفق انت المنبت النبات
وانت البارد الراطب یا صاحب البارد الحار و یا صاحب العیون
البیران بحق نام محمد مصطفی و بحق اکرم الاکرمین و بحق افضل
العالمین و بحق بیت المعمور و بحق سواد الجن ایمه عنکوز المدینه و بحق ادم
و حوا و شیث و شعیب و یحیی و عیسی و هود و خضر و الیاس علیهما
السلام و نقش خاتم سلیمان ان کادد علیه السلام بحرمت سلطان
الجن و بحرمت وزرا الجن و قضاه الجن و مدرسان و بحرمت عارضین الجن
و بحرمتل یا ملک الاعظم المیطرون الملک رضوان الله علیهم اجمعین
و بحرمت کتاب الجن تفاکوا تفاکوا یا ملک بحرمت اسم کابل و جنود ک
بحق نر خلتل صورک و بحق الله الابر خالق الارواح
للفا البرد خالق الاجساد الیالیة ایا ملک یا ملک الجن احضروا
بیعونی بامر الله و باسم الله القدیم الباقی لا یفنی و لا یفنا ابدا .

وبحرمت الملائکه المقربین وانبیاء المرسلین ولاحول ولاقوة الا بالله
العلی العظیم تمت عزیمت علی بسیطرون
هذا حجاب الاعلی عبدالله الرحمن الرحیم

خاتم الباقی

هذا حجاب الاخ عبدالله طعام الرحیم

باید که چون خاتم اول را بخور کند بعد از ان عزیمت را بخواند و هر
حاظر شود و چون مراد حاصل شد باز نماید که معزم خاتم باقی
را بخور کند و ملک را بگوید هذا طوق الملک و سمون انا انتلها.
را بخواند هر چه ملک وعده معزم باید که شرایط نگاه دارد
و با ادب تمام عزیمت بخواند و بطاعت میل و نگاه دارد که
سیاه از قبایله و مقارنه و تربیع دور باشد و تدبیر باشد
باعانت الله عمل اغاز و سلم مفاد هذا ایراد این علوم

و اما معلوم باشد که علم معزمی کار بزرگست و کار دوران و جاهلان
نیست خصوصا جماعتی طبیبان و بزرگان و دهریان و معقولیان
و علمیان و این علم هیچ گونه اعتقاد نبود و خود ایشان
نیز و حشر و نشر معتقدان باشد حمت الله اول کرت ان شیوه
است ذهنهای ایشان راه یافت و سبک ظرف اکنون
الوهیت را جلاک کرده بود که در راه دین و شرع انور ایند
می گویند که خدا چنین گفته است و کلام حق را باطل می کنند
و می گویند که خدا و پیغمبر و صحابه او سهو کرده اند و حجت ایشان نیست که

اول کو سپند باشد انکه بتم انکه کلیم وجون از ارواح کیسی افت رسد
بامر باری تعالی از معنی انجور کرد وصوع وردد سردرد دندان
وردد چشم وردد شکم وغیر ان ۱۲ باریش است واما محو کل بران
رخم دبان عضو یا ملک باشند یا جن باشند وغیر این بیشتر انکل
دجوز است محمد مصطفی علیه السلام کرچون حق تعالی ذکر کیسی انجی دهد
ملایکه را بفرستد که یکی زنک را برد دیکر قوت را برد دیکر نور
چشمش را برد دیکر کناهش را برد وچون فضل ورحمه حق
تعالی اندر رسد ان فرشته که زنک را برد ۱۰ است امر اید که انکس برجان
فلان فرشته دیکر که قوتش را بکار نهد وبفرشته دیکر که نور
چشمش برجان نهد وبفرشته که کناهش را برد دست وحق اید که
بعزتی من کناهش را محو کردان که رحمه تمرین شما دست وحق در بغ
وشق تعالی ملایکه را از برون محو کرد است وجن را از درون بر جوارح
واندرین اسرار پسیار است اما انجا روا نداند وسلم

لوح اندر ایلاء عنه ملک یحزن الاعظم

از قول بلیناس حکیم

چنین فرماید بدر یمان از قول بلیناس حکیم که اکر کیسی خواهد که ملک
یحزن اعظم را از بهر منفعت دعوت پساز باید که هفت روز روزه کیرد
وبعد ان در صحرای بیرون رود که آدمان بسر ان بلند
ده نیز بر تاب بسیون است وبیش در بسر ان ساید مین پاک

صورة ملک میمون اعظم اینست

صورة جاسوس

صورة ترجمان

اول موسی ایدو بعد ازان ترجمان
ازان ملک میمون اعظم و مبارک

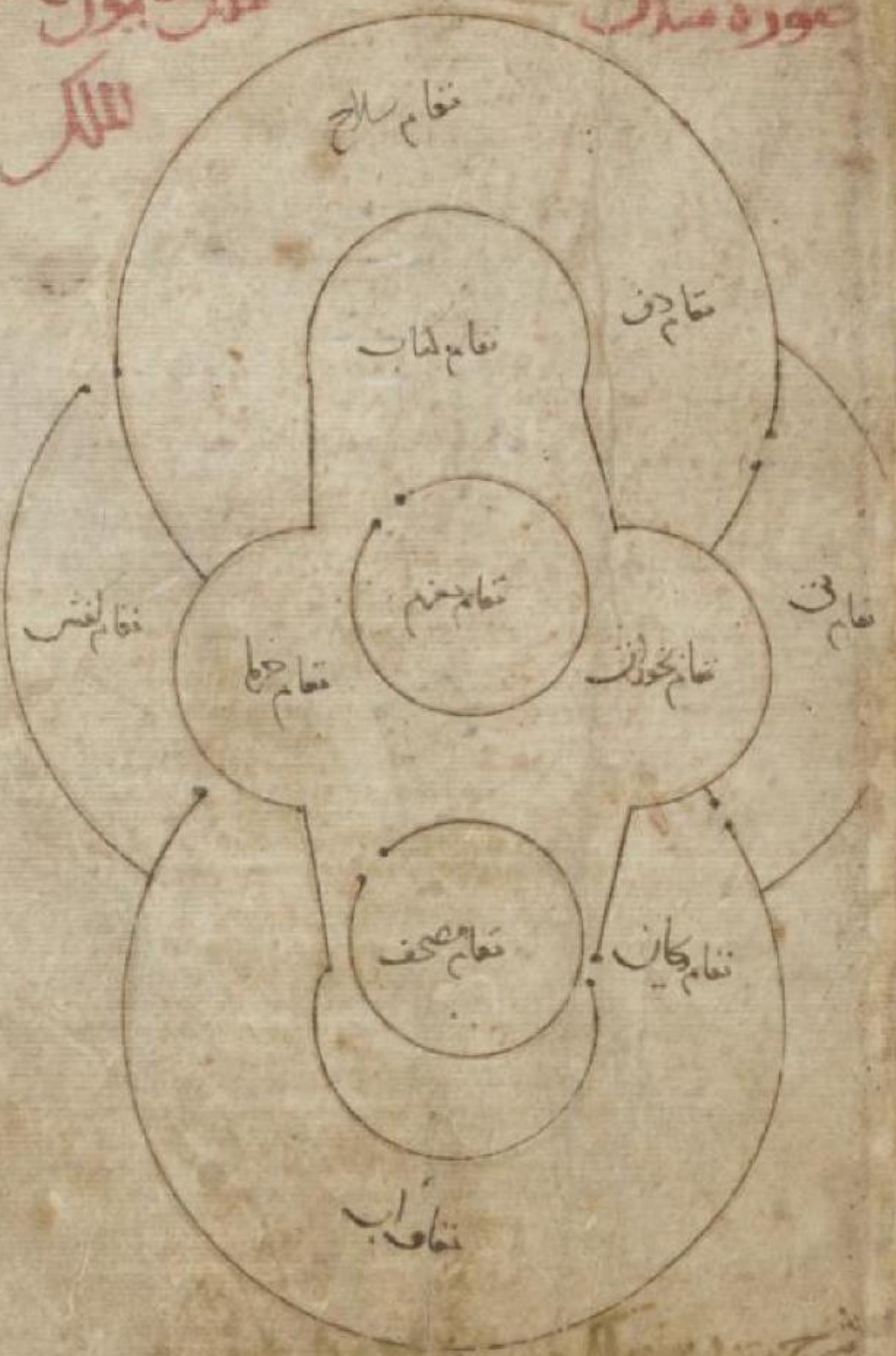
عزیمت ملک میمون لاعظم از تعلق بیت ای منصور ابن علیہ السلام

بسم اللہ الرحمن الرحیم وبہ نستعین

عزمت علیکم یا ملک المبارک میمون لاعظم تعالوا تعاکوا اھذا الاسم
المقام الثقال باللہ علیک یا میمون بحق اللہ الرحمن الرحیم الکریم العلیم
القدیم الحکیم العظیم وبحق ھذا الاسم المکتوب فی ھذا الدرج المعرش
یا نافع یا دافع یا رافع یا جامع یا شافع یا صانع
یا ھو یا ھو یا ھو یا ھو یا ھو یا ھو
یا وھاب یا توّاب یا مستجاب یا رافع السموات والارض
یا جاعل الظلمات عن النور یا قاضی الحاجات یا مجیب الدعوات
یا جاعل الظلمات عن النور عزمت علیکم یا اصحاب الارواح المبارک
میمون لاعظم بحق ھذا الدعا بسم اللہ الاعظم المعظم بسم اللہ الملک
الاعلی الذی لیس لہ والد ولا ولد واشھد بان احد صمد لم یلد اسوان
نوح بحق اسوان کاذد خلیفۃ اسوان موسی بحق اسوان عیسی
روح اسوان ابرھیم خلیل اللہ بحق محمد حبیب اللہ صلی اللہ علیہم اجمعین
وبحق طہ ما انزلنا علیک القرآن وبحق کھیعص عمق رحم عشق
وبحق اللہ الواحد القھار الستار الکریم الجبار عرش حملہ للعرش
العظیم والکرسی وبحق شھد اللہ انہ لا الہ الا ھو والملائکۃ واولی
العلم قائما بالقسط تعالوا تعالوا یا ملک الجن والکتاب الارواح میمون
الاعظم بحق ھذا العزیمۃ الشریف اللطیف ھو الہ الا ھو محمد رسول اللہ
والاول والاخر الاول والاخر

79

صورة منذل ملك مبعوث لاعظم للملك



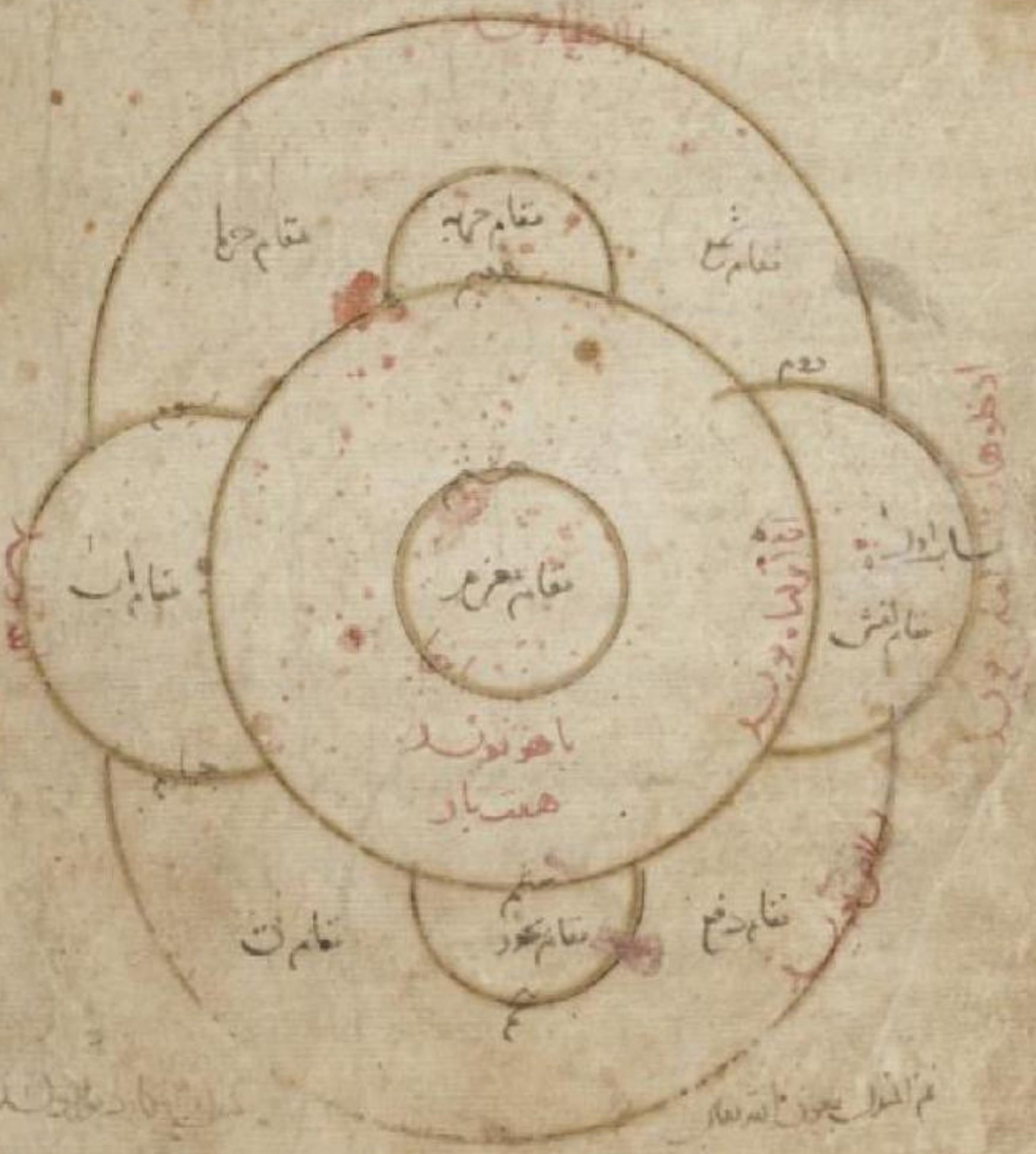
شرح [illegible]

[illegible] طبل جامل و مقیم جان او رنگ و مسدل تا الرخواهد و بالای سر و
[illegible] بلشد و الی عزیمت عاز کند و عزیمت سیطرون [illegible]
جهت [illegible] نیز شاید

بدست آورد و زنان سیمین قام و دلبران زرین اندام ملک میمون را استقبال کنند
چنانکه در کتاب آورده اند و بعد ازان ماه سیمین انتر پوشیده و عمامه
و دراعه سیمین بخود خود و شکر و ازدن و مصطکی بازد و طایبی
سیمین در پیش خود نهاده و اهسته اهسته همی خورد میل کهنی بعد از
سلام و کلام اول چون از خوان ملک فارغ آید و بعد ازان ارکان مملکت
ماهسوس خوانده و ملک میمون اعظم ملکی کویست و مبارکی از حضرت
وی هرچه خواهد ماه مرادها حاصل شود بامر الله تعالی اما بطالع سعد
اعتبار شد که آفتاب در شرف خود یا در اوج و از وبال و هبوط و مقابله
زحل و مریخ دور بود و اگر پسر ماه با نحسی خواهد از حق تعالی بدعوه ملک
میمون حاصل شود بدین شکل و بدین طالع و صنع ربانی حکایت محمد
ابن ابرهیم المصنف بعد ازین له حسن اوضاع از روزها ملک میمون لعینرا
دعوت کردم و ازوی کار و بار خواستم پس ملک فرمود که امروز تو امیر دهم صنع
ملک تعالی پس مرد کتاب را در خانه اندرآمد و سلام داد و زمانی نشست و بعد ازان
زمان بگشود و گفت فلان سلام می رساند و می گوید که کار دارم اگر زمانی
تشریف فرماید شریف خواستم و گفته رسل را و اصطرلاب را تقویم را با خود برد و
چون زمانی بنشستم ارغوانیه پیش گفت که خداوند ملکی محتاجیم فرزندی ذکر
و نعمیدرا کاشتم که چندین خیفه است و دل بتولید کردم و انقلاب عرضم
و دانستم و صنع بدان تعالی که عدد از عشرات الی ثمانیه و گفتم لا یعلم الغیب
الا الله تا اندر غیب الان عیب ما نو حیفه نیست کرد و آن شخص گفت
ابنتی در زمان ما را زیاده می از عدد دباغ دفن کرده اکنون بیست

وبنج پالیست اکنون چندین حاصل. طلب عدد هم و بیخ می یابیم الی دوان باب
طی نهای وان مقام را بدو پیست اودک بما ناعشر یک را بتو بدهیم مزدین اعمال
کو اهمان عمل کرفتم و برخاستم و دلان باغ رفتم وان مقام بفضل باری تعالی
بدست آوردم و مان ایرون کردم و دیکر عدد از ان کسیم می رسید نام الله تعالی
وبنوز الا برکت عزیز عظیم و حرفین باب بسیار حکایتهاست

وهذا صورة المثال بعون الله العظيم كما يعلم



تم المثال بعون الله تعالى

لوح اندر بیان عدم تمکن ملک کورش شهمهورش

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

چنین فرماید محمد ابن ابرهیم البسجستانی از ابو علی الرقاق رحمه الله علیهم
که این ملک شهمهورش ملک عظیم هولیست و مقام وی اندر جزیرهٔ بعلبک
بوده و صورت او مانند صورت پهلوانیست مبارز و او را در هاماییم گفتند
بزعم شعبده بازان او را در هاماییم کرده است و او را در هاسیه ایپ را
بدان گرفته و هر وقت که دو لشکر روی در روی مقابل شوند این ملک
باحق تعالی بفرماید که در آن مقام میان دو لشکر حائل شو و هر لشکر را عنایت
حق تعالی بود این ملک میان لشکر را مدد کند و دشمن را قهر کرده و لکن
که این ملک را دعوه کند هامان صاحب دعوه مبارز و مردانه گردد
بعون الله تعالی و الوهیت کسانی را بملکی دعوه کند هیچ دعوه خطا
نکند و وقتی دعوه باید کردن که آفتاب اندر برج عقرب اندر باید و برج
هم در نظر خود باشد یا جمله یا عقرب و اگر اتفاق منعرض نشل باشد
و دوازده اوزروره کاید و دعوه نرنج همی خواند تا بعد از آن غیمت ملک
شهمهورش و هر نرنج باید کاغذ و عهدنامه سلیمان بن داود
را علیهما السلام بیاید خواندن و مثال را بر بالای کوهی بلند
بنشیند و بعد از آن میان مثال معزم اندر باید و عهدنامه سلیمان
بن داود را علیهما السلام بخواند سه بار و خائل گفته اند بر هر
آنچه ویلو سلام الله علیکم یا معشر الجن اطیعونی بحق الله الاعظم

وبعد از آن در منزل بخورد هلاوغ عزیمت اغار کند وچنین گویند مخمل
بن ابرهیم مصنف این کتاب له در کتاب طیب جنین یافتم لم هرل
شب چهارم اول ماه بطالع ثابت دید در خواب این منزل را بشکل خانه خالی
له هیچ چیز در آن نبود جز از معمور و آلات وی چنین بخود معزم شدها
بود ظهور کار خیر کی نخواهد لما بتکرر دید و لما معلوم باشد له این منزل را
مقام بیشتر بر دریاها بود و قوم و قبایل بسیار دارد و ملک مهیب
و بسیم و سلاح بود و یاری له تعالی بلشکرهای عالم دون حکم لند
و خود اهل فلک پیغام این منزل بلک گویند له حقیقت خضر پیغامبر است
علیه السلام و میطرون الیاس پیغامبر بود علیه السلام و هفت بار
عزیمت باید خواهن و معزم جامهای پاکیزه باید له نو بوذ اندر پوشند
سپید و اندر مندل جماع و لغت نکند ظهر لغت فاتحه یکبار و قل هو الله
له سه بار و بعد از آن بعزیمت مشغول شود و نام ملک را طولق خواند
و ملک و سلطان و معزم و مندل بین دون نیاید و آلت خود هلاک
شود و بابو بهار خوش چون مشک عنبر و غالیه خود را معرا کند
له شرط این عمل با معربان خانه پنج و این منزل را مدلل الغیث خوانند
و اندرین منزل ملکان و سلاطین را توان دعوه و محبت خود کردن
بی شک بی گمان و الله اعلم حکایت اجلد فقیه الزمان
دوش در شهد تو نیز نشسته بودم مردکی ناشناخته صورت خوش و لعل
کاذب و کفت مراهوش است له دعوة الروح کم من کفتم له دعوه دشوار
بود دی گفت آن نیست خواهم له تا بدو عزیمت [illegible]

خضر الیاس

غرایم را بیش ازین نماندم خود اتفاق موش ازین ملک شد و من گفت
اگر بفرمائی من این عزیمت ملک معمور را بکنم گفت شاید دستور
نادم و عزیمت او نوشت جمعیت خود و بهشتاد چهار شیر
چون عزیمت شکوه بصورت شیر و پلنگ بیلا شدند و عوانان
این ملک ساز ایلهی خود از صندل بیرون انداخت و روی بهر طرف
دل را بر دند و هلاک شدند و اغر خبر شتر مرغ او رفته معلوم کالبان
علوم که این شیوه دشوار بوده کار ها بی نیپت ملک ایست

تم الملک العجایب تم

ذکر باب شرح منازل ملک شهریار در ریاضت

و اما معلوم معوّلان خاص که احوال این نوع صعبت سخت شوار ست و شرایط
چیزیار کار دو گویند که مدبر ارواح این امر خود و جمله ارواحها را
حکم این عمل کند و تا روز قیامت زنده بود و هر که خواهد که مدد
یاد عمره کند روز اختیار کند طالع بسعد خاوند ش آفتاب و طالع
اول اسد و مشتری ناظر و زحل ناظر عطارد صاحب چه قمر و طالع ثور
و هر آن بیاردان بخوران را عود و مثل کند و بر سینه
مصطکی لاذن تخم کرفس تخم هندوانه مهره دارچینی
پخت بکوبند و بهم بیامیزند و صبحها بیارد و مثل کند
و بر مجمره نقرلیت بخور عمل کند بوقت صحت و جمار جراغ پیزنو
برافروزد و صندل بیارد و مواظبت نماید قبل از وحی نویسد اول
یا محترم یا مؤید و جای جای یا الله نویسد و جای جای یا هو
نویسد و صفت بار بکوید ملخ ملخ شلهون شلهون یا هیاهو
یا هیاهو یا کالی یا کالی قروب قروب حبلم حبلم حاضر حاضر یا بوب
توحید و بر توحید و بوب یس و القرآن الحکیم و انک لمن المرسلین
لحظونی احظونی واطیعونی واطیعونی اما اول بخور کند انگه
ان اضمار بکوید اضمار بیجون نیز بر آتش حمل اضمار نویسد
له هشته باید گفتن در درون دل زیر زفان و بعد ازان
حیث شهورش ملل الخواند باواز لطیف چون وجوه هفت
بار خوانده بود حاجت خواهد له الیه را کرده و بام



وعزيمة الاعظم شهموش لله ايا بسم

بسم الله الرحمن الرحيم

وبه نستعين عزمت عليكم يا ملك الاعظم شهموش
الاكبر تعالوا تعالوا يا ملك شهموش بحق الله الفرقان للسلطان
القديم ليسطان الروحاني سليمان العليم للسلطان وبحق
والمرسلين والاولياء والصديقين والشهداء والصالحين
والجن والانس عزمت عليكم يا ملك الاعظم سيد الجن والانس احضروا
واطيعون يا ملك شهموش بحق الله العرش والكرسي والقلم
وبحق جبرائيل وبحق ميكائيل وبحق اسرافيل وبحق عزرائيل وبحق حملة
قوة ملكان للعالمين وبحق سيد انبياء المصطفى عليه السلام
وبحق نور الاعلى وبحق نور المقدس وبحق بدر المنور وسلوة العالم ما في الصدور
الصدور وبحق توراة وزبور وانجيل وفرقان العظيم وبحق هذا الاسم
العظيم الاعظم الكبير الاكرم يا الله يا الله يا الله يا الله يا الله
يا الله يا الله يا رباه يا رباه يا رباه يا رباه يا رباه يا رباه يا هو
يا هو يا هو وبحق هذه الاسماء الاربعة المكتوبة في زبور خلق الله
طائعين ومحبين ومطيعين وخاضعين وبحق كلمة الرحمن الرحيم وبحق
كهيعص حم عسق وتبارك وقل اوحي وبحق الياهوة الباقي
الملك الحي القيوم وبحق بيت المعمور وبحق ابراهيم
ولوط وداود وسليمان وكل الانبياء والمرسلين وسلم

باز نمودن دلایل آثار علوی و حکمش اینست

دعای جعفر صادق علیه السلام

روایت است از آن امام واوع مسلمان اولیا و مصدوق انبیا جعفر الصادق
رضی الله عنه که من از لغت حق تعالی درخواست کردم که رسول صلوات الله علیه
در خواب بیاید حق سبحانه و تعالی از لطف و کرم خود رسول را به من نمود
و بدیدم رسول حق را بخواستم و رسول این دعا را در خواب بیاموخت
چون بیدار گشتم همچنان حفظ داشتم از عجایب ادعیه علیه السلام
هر که بخواند و یا با خود دارد ان شاء الله تعالی با شاهد بسیار کرامت
کونا کون یابد بفضل ربانی شامل فی عنوان

دعا

بسم الله الرحمن الرحیم

ایهشت

یا حافظ الذکر بالذکر احفظنی باحفظت به الذکر
وانصرنی کما نصرت به الانبیاء والرسل انت
قلت وقولک الحق انا نحن نزلنا الذکر
وانا له لحافظون

عجایبهای آدم و حوا و جبرئیل

و گروهی را بباد هلاک کرد و گروهی را بانش و گروهی را بکریستگی
و گروهی را بشهبه و گروهی را بآب هلاک گردانید و گروهی
بگزیدند ایشان را براه پاک خود و ان قوم نیز چهار گروهند گروهی ابدالانند
و گروهی علمای اند و گروهی مشایخ طریقت اند و گروهی فنیانند
و باقی مسلمانند که طالبانند که در چهار راه سدق کار نداول در شریعت
دوم در طریقت سیوم فنوت و چهارم حقیقت اول شریعت جهت آنست
که تا شریعت راه طاعت را نیاموزد او مسلمان نیکو باشد و بعد از ان اندر طریقت
و فنوت و حقیقت را جوید و درین معانی طالب و راغب باشد و بعد از ان
هر کرا عقل زیادت باشد او در راه طریقت سلوک باشد و خود را از ان عالم
مشغول گرداند و اما درین باب سخنها بسیار است و مقصود آنست که
درین معنی سخنی چند بیان کنیم و درین کتاب انواع مختلف علوم ظاهر
شود بترتیب تمام ان شا الله تعالی و معلوم طالبان این نیز هم که حق سبحانه و تعالی
دو اثار بندگان را بنیاد فرموده است اول علام تا محقق شود دوم ایمان
اعظم و اول مصحف ادم صفی صلوة الله علیه و انجیل عیسی علیه السلام و تورات موسی
و زبور داود علیهما السلام و فرقان محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و نامهای اعظم چون
هزار و یکنام و فوذونه نام و پنجی پنج نام مخفیاو پیر ابتوثا و دوازده نام
ایراد کرده شد هفت نام که بر هفت در دوزخ نوشته اند و هفت
که بر هفت در بهشت مکتوب است و شش نام و چهار نام که چهار ملک را بیافریند
و نیم بدان تا چهار عناصر را بیافریند تا بتن را و جان را و آب را و خاک را
بیافریند و هم تا چهار عمل را در جهان هویدا گرداند و درین باب

عقلا را تقدم فرموده اند کما یلیم الایمان الله تعالی وجای دیگر ابو نصر حافظ
قدس الله روحه العزیز گفته است که تعالی سه چیز را عزیز گردانیده است اول
عقل را و دوم عبادت را و سوم تسبیح را و جمله چیزهای دیگر را مزموده است که
اگر منبت و محرک اگر جمله چیزها نجنبد جز بدو نرود یعنی بناء اعمال فرموده است
الایمان بی و دوم فرموده است که الشیب لی و سوم فرموده است الصوم لی
و چهارم فرموده است السلام لی و از این همه معنی این روح را فرموده است
و هر کدام از این جمله چیزها قوت باید تا معنی خاص باشد و سلوک بود خدای را
انبیا و بعد از ان طالب باید که در دین راه تمام گیرد راه طاهر راه اسلام است
و در اسلام امور حتی دو چیز فریضه است اول کلام حق تعالی و دوم نامهای اعظم
و در این کتاب اول نامهای اعظم را شرح دهیم تا که هر کدام اول اندر نامهای
باری تعالی راه یابند و او را مشغول گردند نامها در وقت ذکر و بعد از ان
هر حقی که خواهند حاصل کنند و مقصود دینی و دنیاوی به ایذن الله تعالی.
و این معنی را با لوح نموده اند نه لوح و هر لوحی را نامی گفته شود لوح
اول لوح الاوراد خوانند و دوم لوح را لوح الانوار خوانند و سوم لوح
را لوح الابرار خوانند و چهارم لوح را لوح اللوی خوانند و پنجم لوح را لوح العلایه
خوانند و ششم لوح را لوح الملوکی خوانند و هفتم لوح را لوح العرش
خوانند و همه را ابرار لوح گفته اند ان شاء الله تعالی و حسن

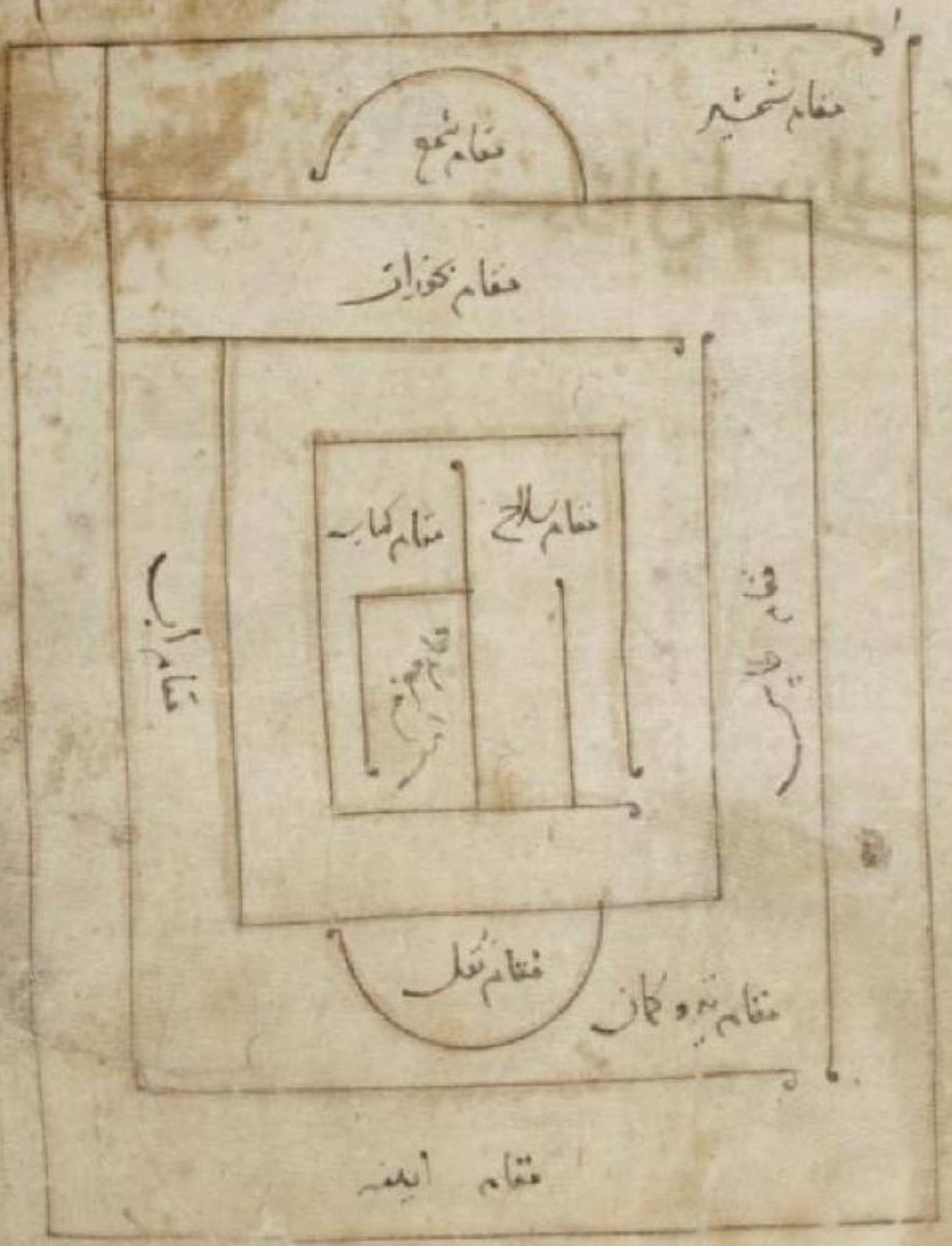
شرح لوح اول

(ریان هزاره کنار)

داول سلک درلوه روند بر زمین سرخ بلیمه بیاورد صندلی کشد
داول بخود کشد و بعد ازان اذ صندل اندر اید و این عزیمت همی
خواند و عزیمت هفت بیت نیاز خواندن و قربان مرغ سیاه
باید کردن خانکی بماناهو ماختن نخواهد اذ حق تعالی لعابت کردد
و صورة این حنف کویند دیب بر پشت شیر نشسته
بدستی ثعبان و بدستی ناجی کرفته و چون عزیمت تمام کرداند بعد ازان
بجل باید کردن خدای اجل ذکر و سه بار عهد نامه باخواندن
و سر خود برهنه باید کردن صورة این حنف اینست

منزل پنجم حنف

ومنزل او بکارد پولاذ باید کشیدن و گرد کرد منزل انا انزلناه فی
لیلة القدر نویسند و بخور عطارد باید کردن و بعد ازان حاجت
باید خواستن تا وقت ضایع نکرده شود هر جامهٔ سبز و زرد باید
پوشیدن و ازوی علم هندسه و حلوی باید خواستن والله اعلم



تم المنزل

87

عزیمت البیت

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

عزمت علیکم یا اصحاب الارواح المبارکه المحزونه المحجوبه عن عیون
الناس بامر الله تعالی وبقوة المتین وبعزة الله العظام الثقال
فی هذه الدعوة الشریفة اللطیفة تعالوا تقالوا یا ملک المبارک ابت
بن ایمان الملک بحق نور الاعلی وبحق نور القدیم وبحق نور المغالب
وبحق نور الصافی وبحق نور البالغ وبحق نور السبوح القدوس وبحق نور
الواسع وبحق نور الانبیاء والمرسلین وبحق توریت والجیل والزبور
والفرقان العظیم وبحق شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولی
العلم قائما بالقسط وبحق جبرائیل وبمیکائیل وباسرافیل وعزرائیل وحملة
العرش والکروبیین وبحق نون والقلم وما یسطرون وبعزایم الله تعالی وتقدست
اسماؤه وعظمت کبریاؤه وبحق ارواح الشهداء والصالحین وبحق نور
الشمس وضیائها والقمر اذا تلیها والنهار اذا جلیها واللیل اذا یغشیها
والسماء وما بناها والارض وما طحیها والنفس وما سویها فالهمها
فجورها وتقویها الایه وبحق هذه الاسماء والاعزایم للشریف اللطیف
الکبیر وبحرمة اسماء اصحاب الکهف ولا حول ولا قوة الا بالله العلی
العظیم

لوح اندر بیان ملک ابیض

چنان آورده اند از اصف

این برخیاکه وی وزیر سلیمان ابن داود بود علیهما
السلام که ملکی دیگر هست که نام ابیض خواند و حق تعالی
او را از نور پدید آفریده و ملکی سخت عظیم و مهیب است و در عرصه
روز اجابت کند از جهت آنکه وی عزم بسیار کرده اگر کسی طلبی دارد
و بکرمی وی استعانت جوید البته چیزی نماند و نخواهد که ضایع نگردد
و پیشه که مرعلی را از جاه جهودان بیرون آورد و بدست بیقابه
با عهد مصلح ایمان آورد و سلیمان ساخت وی را انعام در دیار ملک
خود و هلک در راه حج از زیادیه بماند ابراهیم تعالی او را بصورت شتر
سوار بروی حاظر شود و الیس یا او بماند و بقافله رساند و صورت
وی ماند مرد پیشه بیرمایه و لیکن سپید و عمامه سبز
و لشکر سرخ زنگی سیاه و دراعه پشمین دارد و شیک و چون
سخن خاص خواهد که او را خوش آید او زادیه جاهلیه یارد
بخواند و شکر و لازدنج پوست چوب بید اصفهان فاین
سندل را بوبام مسجد یکشنبه اندر دو ساعت از روز اینها
عزیمت میخواند و هفت آیه از قرآن بخواند
و نام نزد ار ابلاج بوب انار اندر او بزند

عزیمت سید ول الملک ایست

بسم الله الرحمن الرحیم

وبه نستعین

عزمت علیکم یا اصحاب الارواح الملک الجن سیدنا علی مفخر
الاروح السلطان عماد ذا شیا الزاهر عون الضعفا الباهر
سیدوک الملک صاحب الجبال العلی احضروا طیعون
بحق سیدنا انبیا محمد المصطفی المجتبی المرتضی وبحق هذه
الاسمار العظام الشفاء یا الله یا رحمن یا رحیم یا کریم یا قدیم
یا علیم یا عظیم یا حکیم یا حلیم بحق هذه سبعة الاسمار
المخزون وبحق نور المقدس وبحق کلام الله غیر المخلوق
وبحق حمله العرش وبحق خالق الملائین بحرمت ملک الجن
هذه کتاب یا عما هذه انبیا الله تعالی وهذه کتاب یا
عاهذا الله الاکبر الاعظم ملک الجن یا معشر الجن والانس
ان استطعتم ان تنفذوا لا تنفذون الا بسلطان وحق
الانسان من صلصال کالفخار وخلق الجان من مارج من النار
وکاهول والاقوس الیاله للملک العظیم ثم العزایم سیدوک
وان اراد له ان عزیمت خواهد خواند باید که در وعبار
ظرف کوباق و مایل هوا باشد و معزم با طهارت پاک
باشد و نیت صور باید بودن والله اعلم بصواب

صورة ملک سیدو

لوح أندرزنامک سپهسالار

جمعی فرماید پسلیمان از نهال

کلمن در کتاب بیان الاولاد چنین یافتم کرملکی هپتسله حق تعالی او را
در زمان جان بر جان بیافریده اکنون نصد هزار سال پیشتر که وی زنده است
و تا روز قیامت وی زنده خواهد بود نام وی سپهسالار نامبرده مانند
مردی پیر دراز بالا سپید موی سپیدی سخت عریان و او را انعام
اندر کوههای بلند بود له مولم انجا یکه برف کم بماند الا کی خواهد
که او را دعوت کند بیاید عوذ و شکر و لاذن خاص و عذرون سپید
و بعد ازان بیرون عذر در کنار جوی میان درختان جایگاه و این عزیمت
راهفت عون بخواند اهپته خود می کند و بعد ازان عهدنامه
سلیمان بر خواند علیهما السلام پیه بار بخواند و بر سر برهنه کند و بعد
ازان هر حاجت بخواهد که هر حاجتی که او روی بخواهد البته اجابت کردد
و چون از خواندن می پایند بصورت سپید موی بنشیند مانند ادمیان
یا خود بصورت مرغکن بیاید عجیب باید که سه روز حاظر باشد و غائب
نباشد و سه روز باید که جامهای پاک اندر پوشد سپید و بویهای خوش
دهد باید مانند مشک و عنبر و انج بدین مانند و دین باب
سخنها بسیار است و اما مقصود اینست که سه روز باید که
خود را از زنان و کشتنی ندهد و نگاه دارد و مدام عهدنامه
را می خواند تا که [illegible] والله اعلم

وجون خواهد که این مال دعوت کند باید که هفت روز کارد و معدان جامهارا
پاک بشوید و معدان بیست دعوة از شهر بیرون روند و بخورند
که با خود برند

منزل سیزدهم اینست



اندر جنبش آرند ایشان اجابت باشد
و بعدازان ازین ملک بزودی حاجت
بخواهند و بعد ازان [illegible] حکمت مقام لله
و جهله معونان بدین دعوی شافی باشد
و بهر مهم دینی [illegible] مراد خود حاصل کنند

بامر الله تعالی و حسن

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

عزمت علیکم یا اصحاب الالواح الملک العظیم ابیض الملک
عن قدرة الله تعالی تعالوا تعالوا یا اعوان الملک الکبیر ابیض
الملک بحق کهیعص و حم عسق و بحق والصافات صفا
و الزاجرات زجرا فالتالیات ذکرا و بحق بیت المعمور و السقف
المرفوع و البحر المسجور و بحق ن و القلم و ما یسطرون و بحق
خاتم النبیا محمد مصطفی و بحق ادم و حوا و بحق نوح نجی الله
و خلیفة الله و ذبیح الله و حبیب روح الله و محمد حبیب
الله صلی الله علیهم اجمعین و عزمت یا اصحاب الالواح حاضر
النورانیه المذکره بذکر الله تعالی و بحق حمله العرش و الکروبیین
و بحق جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و بحرمت ملک
الموکل بر الهوا احضروا و اطیعونی یا ملک الحی المالک
اسمعون الخمر صاحب البر و البر و صاحب الحیة الغم
و اعون العبد [illegible] السالبین و الاول و الاخر یا ایها الملک العظیم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على نبيه محمد آله الطاهرين
اين دعويست كه ساخته اند كهار اوايل و
مهمات مبارك رجحان بسيار برده لذا بعضي
ابو المظفر المعتصم بالله بن هارون الرشيد بر آن داشته اند اين علم
را از دانيال بيغامبر روايت كنند كه حق تعالى او را باهلاك موعب فرستاد
تا دعوت بيغامبري كند لابث نكردند تا حق تعالى بنا كاه خداوند عز و جل
اين دعوت كه الكبد حساب اهل بابل بخوند جبرائيل با وبيلوخت تا مر
بخواست برفع علم اهل بابل اورد اين دعوت نهاده اند و مقصود
خود حاصل شود اما بايد كه عامل اين شغل مراقب حق جل و علا بوده
كاره را براى خدا و مصالح خير كند و بهر عملى مختصر و كارى يا واجب
عمل نكند و براى امتحان چيزى عمل نكند تا كاه محترف
كردد از جمله اكر از غالب با وى حضور و موجبى صداع اهلاك
قصد احداث و هلاك او كند و الزجه لحتاج براو نباشد كه
عامل اين شغل بدن پاكيزه و لطيف و صاحب وضو پاك دائم
و قوى اى و صاحب طالع قوى او موصوف دوى از اهل ستاكان
بحساب منوده نه و از شريف موذن عظمت حق جل و علا و ملائكه
الهى بايد كه عامل اين شغل صورت كواكب سبعه سيارة

و بخور و احتراط در حوائج بجا یارد تا طلبت مقرر گردد بامر الله تعالی

کلمه روحیه | الحاج الادخر افیون دارچینی بلبل سپید

عنبر روحی ارمنی از هر یکی چهار مثقال جزء الکهرو نجمه لفظ

سوزانند و دعا بی خواهند دعای مرتخ اینست

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین ایاک نخالق السموات

و الارض رب العرش العظیم و بحق الایات و الذکر الحکیم ایها الاسپید

الفاضل الجبار ایاس بجاع الثقلب الممترق ذوی الذکر الزکی ابیاک

القاهر الغالب الباطش الشدید الحج اثیر العذاب الضرر و السجن و الکرب

و التهم و تلک المهلات التمرد یا کوعیل النویر و الضرب و السجن و القتل حامل

الهمام حامل الملاح کتیر النکاح ایاک نحق الدعا عطارد الهیدان ان تقضی

حاجتی و اطلب ما شیئتم فانه اسرع بالاجابة بحق طاقتل و بنور کالقلب

و بحق لطفل المبانی و الحول و لاقوة الا بالله العلی العظیم خواندن بر

وجهی که خواهد له دعوت کند بتضرع و خشوع بی خواند و روی

بجهت ارد دایم دعا اخرین می خواند حاجت را کرده باذن الله تعالی

شرح دعوتا ابیات مکون دل لیلت

صورت آفتاب مانند صورتی ملکی ایست بر تخت نشسته

تاجی و کلاغی دو پیش ایستاده و تاجی بر سر

کلاغ نهاده چون خواهد کاری بدی بحر کوید او را دعوت کند

بایستد بر دل او کار و با شما ان برابر و حاجها روا شود کار آمد و باشد

و نامی بکیر لوال با عقیق او دکن کنده مانند کبان و بشر

برسنان تو دیکل وی دود زیرا که او هاوند ایشانست و مجمن بخانهای خود
کند اینست دعوت کند او تو را چون سوما کفار
داد عوذ کالق چون مهد را بیارد پس دیم بکوبد و بهم بیامیزد
و معجون کند بشیر گاو پرخ و یا خون شیر و چهار شاو مثل صلیب
بسازد و در مجمن بسوزاند و این دعا بخواند تا وقتی که آفتاب
در شرف بود ظهر بود که بهرامین بخواند در سه عالم پاک و حشیم و خادم
دهد آفتاب درین دعوت

و دعوت را با آن بلد لطیف باد خواند بجوف شب با الراعاق الله
دعوت یک شب ظهر بوده و ظهر تربیع ذنا علم بیاید بیما حاصل شود
الله بن شکل بر صلا الله تعالی



لوح آندریان لی احنف الملک ایشت

حنین فرماید ابو علی سینا قدس الله روحه العزیز از قول بنیاس الوزیر
نور الله مضجعه که در کتاب بیان الحق از سلمان بن داود علیهما السلام چنین
آورده اند که حق تعالی ملک جن را بیاورید و گوید که از ملکان خود کدام یک
ملک اند و از حکم ایشان تحت چهار ملک دیگر هست هر ملکی را دو نایب
و عارض و قاضی و محتسب و محدث و مدبر و غیره باشد اما باید دانست
که هر یکی را از ایشان بگوید که نحوه کشد و نحو شان و زبان ایشان چگونه بود
و شرح دهد که بر شش جهت و کل است و ایشان در بن این ملکان
باشند و چهار ملک دیگر هست بر چهار عنصر و کل است بر باد و بر آذر و
آب و بر خاک و ایشان خود ملایکه اند و در نور نام ایشان آورده است
و حق تعالی ایشان را بدین چهار نام خطاب فرموده است که طاعوج و داعوج
و طیعوج و فیعوج و بر ایشان پنج ملایکه موکلند و دیگر دیوانند که
بعضی بیشتر ایشان ایمان آورده اند و بعضی هنوز کافرند ایشان نیاورده
و اصف بن برخیا در کتاب کنز المعزین شرح از گفته است
و بر هر چیزی از جزو و کل است بر آدمیان و حیوانات و جمله طیار
و دیو و پری کوه و بیابان و آبش کوه و چاه و دریا و جمله جن و شیطان
* تدبیر ما بگفته شود بعون الله تعالی
اما هذا دعوة کودین باید که دو تا سبز مزاد

سورة مشترى اينست

بسم الله الرحمن الرحيم و بنويسند

ايها الملك بحق هو المقدس لا اله الا هو رب العرش العظيم و برب
العرش و جلاله و بالله العظيم ايها الآب [illegible] المبارك الحكيم ال
الزاهد البارع عظيم الهيبة الصمد الكريم السخي [illegible] الحق في [illegible] العر
الصادق بالكمال ايها الملك ايها ال [illegible] بحق الاخلاق [illegible] و افعل
ان تفعل بعض من صورت ما [illegible] و احمد [illegible]
جلال [illegible] و بذكر [illegible] و تقضي حاجتي و تقلب
حاجتنا [illegible] و چون دعا بسر برد
را که [illegible] بجود [illegible] و بکوشد [illegible]
کنند شد و این شرط نگاه دارد تا مقصود حاصل شود و [illegible]
[illegible] این دعوت و تکرار بجنبد [illegible] دعوت [illegible]
گرفتن والله اعلم بالصواب

شرح دعوة مريخ و صورة مريخ اينست

صورة مريخ چون صورة [illegible] بر كرسي نشسته [illegible]
[illegible] و بدست [illegible] چون [illegible]
[illegible] مريخ [illegible] و صورت مريخ [illegible]
[illegible] و ضدها قوله تعالى [illegible]
[illegible] دعوت كه [illegible]
دعوت [illegible] شود

دعوت

بسم الله الرحمن الرحيم ونستعين

ايها السيد الناج المبدل الهون المنعم المخزون نير الاعظم الجليدون
رب المشرقين ورب المغربين وكون الشمس وخسفها يكون والنجم
والبحر يجلان وبذان صانع النعم ايها السيد الهمام الياب
الجابرة بقيام الاكتب وسيرها الزياده النور الوهاب النور على
نور الكواكب السيار النوراني علوت عليها بعظمة نورك الزكي
نفيس النجوم الزهر بنورك وملك الفضل على جميعها وانت الملك
وانت الدولة الافلاك لسير المنور بعظمت نورك وانت
الملك الاعظم عليها وتم وحكم لك اذا اقرات بالخمس سعد اذا بك قوام
السموات والارض وبعونت فضلك وقيومية نورك تهتدي جميع
الانوار الى يوم القيامة اليهم يكن مزين ايتها الدنيا بضياء بهج
ويكن مالكن الافلاك والملكوت المقربين ولاهون ولائق الايام
العلي العالم نظم شرح دعوة ذي النون يونس

صورة ذي النون مالك صورة زانيست كه در دل شب تاريكي
و در دل دريا شب تاريك و تاجي بر سر دارد ماهيست چون نادر
پختر سخن بايد كه جاها بر زمان اندر بود شيدن رود و دود
و تاجي بر سر نهادن كشتيها بسيار اندر ان كشتن نهادن
و در دريا [illegible] در اسطرلاب كودايدن و مجرى و نجيز ايدن
و ان ايدال را نيك بود ايدن خدمت كل وقيط
[illegible] دانستن [illegible]

را بکلاب بمجون کنند و قصها سازند و بعد از نوشیدن وقت حاجت برآنش
بدوند بخورد کنند و چون دعوة کنند بدان اندکی اغنا بسازد
یعنی طنبور یا دف یا نی بنوازند تا بدین آواز مغنی دعوة
دیرلبابت کردد

اللهم بلطفک و بکل من الملائکة المقربین و انبیائک المرسلین اسئلک
بحق و بالعرش العظیم ایتها السیدة الرطبة المعدلة اللطیفة
اجیبی الملتمس الفلانة صاحبة الزینة والحیلة والذهب والجام والطراز
واللهو والطرب الغنا یتحرک بها الاوتار والعیدان واللعب والمزاح والمدام
والعایلة واللطفة العادلة الشفیعة علی الانجیه محب العشرة الطر
وسروران والطیب ایکلل من ذیل زینة اللهو والطرب تفعل
کذا فکلنا ان شا الله تعالی وحده وچون زیرک دعوت را بخواند
بکوید کند تا اجابت کرده بعون الله تعالی

شرح دعوة عطارد اینست

صورة عطارد مانند صورت مرد نیست و پایها چون پای زغان
و دمی چب بردان دراز نهاده و دستی او جامه از زرد و بر
سر او تاجی نهاده و خروسی در پیش وی ایستاده و دواتی و قلم
وی بر کرسی نشسته و چشمه آب روان از بالای سر وی
خواهد که او را دعوة کند از وی سوال کند تا بیان
دیوان خویش را بیاورد و دوانک عبیر نهاده از بین
چون دعا کند بخور بیان و عطارد بیند دعوة بجرد

ازین سبب بر حسب اظاطها دوالک زنبل کرانی
کنه تلخ تخم کرز تخم شاه سپرغم تلدرک اروغن بادام
عدد ابرابر بکوبند و بهم بیامیزند و بشکوفت این طاریع خاند
تا کار بصلاح آید و باید که بوقت دعوة لوان مغنی باشد یا دف
یا زن یا طنبور یا رباب و آنکه دعوت را بخواند و بعد از دعوت
بعد نام سلیمان بن داود علیهما السلام بباید خواندن پنجبار
اسالک باسمه الواحد الاحد الصمد الذی لا تدله ایها السید الفاضل
الصادق العادل الفصیح انا طوق الناظر العالم للکاتب الحاسب
اللبیب باحوال السموات والارض العظیم المنزله وافر الجود علی جمیع
الاحوال فی التجارات وعلی اهل العلم والکتاب صاحب الذکاء والفطنة
والحیل والخداع والخبث جنس من الصناعة مجلل الطبایع
الکواکب النهاریه باللیلیه بامیجب الحیل والخداع الممزوج مع
طبایع الکواکب اللیلیه بالنهاریة والمشابه باشکالهم یلز
الفاظ الزوال السعید والهاله والبالوعه اسالک ان تنظر فی امر
هذه الشغل واعتنی ایها السید والراحة علی بدنی وبال حق
الکعبه وصاحبها ولاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
بدانکه صورة قرانیت
سورة الجلست وبدستی کیاهی ودرپای او سوزن چون
باوکی بحر کوید خویشان را بزنگ کوزکان بیارایند وخانه سپید
دیبوشند وبول خوش کار دارد دلالت کرکی نقی دولکشا کند ومجمع

پیش خود نهاده ماهیه خورد کند و این دعا را باذیه کند
و الحاح نماید ان شاء الله تعالی کشاده گردد پس مثقال
استخوان خرچنگ زعفران سه برابر کند بوزن و هم بیامیزد با آب
کل روز ها پانزده هشت قرص و وقتی که این عمل کند باید که تا ۴۰
در نور بود یعنی در برج شرفش در روز دهشنبه طلسم که صحیح کوبد
خط نکند اللهم یا مجیب الدعوات المضطرین و یا رحمن
الدنیا و رحیمها انت الرؤف العطوف قاضی الحاجات و مضاعف
الحسنات و منزل البرکات ایها الملک الکبیر ایده العظیم شانه
الرفیع قدره سیده الربیع اللطف الحرکات و مبرء عما یطیف الفلک
یا منتهی الافلاک بحکمته قریب ای الخلایق فریب الادعیه جمیل الاسرار
جزیل الفضل بفتح ایمانهم سریع سعده مع نحس نحسه انت شریف
الربیع لطیف الاقدار سریع الاسعاد نحسه تنور کدر سرعة
سیرک و سرعة محاق الطفل و نهی منظرک و بالجمله اذ تشق ان تقضی
حاجتی فتح خلقک و بارئ و نور کل ساطع بالکیل و ناشر صنایع
الیالی الظلمة ان تقضی حاجتی بفتح لی باب الخیر یا مزین بالسماء الدنیا
بضوئک یا مجیب الافلاک یا رحمن اقض حاجتی یا ملک الدنیا
المبارک بحق الله الاکبر العظیم المبارک اسماؤه و جلت کبریاؤه و تقدست
الکواکب السماک علی فوقک و نحسه نور الشمس بالضم و الفتح
و لا قوة الا بالله العلی العظیم و سلم علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین
این سوم کسی که دارد که در این علوم می باید و سعید و عاقل

بسم الله الرحمن الرحيم

اندر بیان عجایبها دیدن آدم علیه السلام

چنین آورده اند از کتاب انکلیون یعنی صحف آدم علیه السلام که روزان آدم
تنها می رفت ناگاه در میان کوهستان بیشه دید و میان کوه
مغاره بزرگ دید پیرامون آن سنگاره بکرد و گفت بسم الله الرحمن الرحیم
و به مغاره اندر شد چون آدم اندران اندرون رفت بسیار سوراخها
دید اندر هر سوراخی می رفت و عجایبها می دید در یکی سوراخ اندر رفت
سرمه دانی دید از زر خالص و میلی هم از زر خالص اندر او بر گرفت و در
سوراخی دیگر اندر رفت لوحی دید آن را نیز بر گرفت لوح از یاقوت
سبز بود و بر آن لوح نبشته و در سوراخی دیگر هم اندر رفت
انجا بسیار دیبا اندر سوراخی اندر رفت دبوسی دید بقید کرده اندر
هر دو از پس آدم بر سیدند آن لوح و آن سرمه بر گرفت و از آن
مغاره بیرون آمد از آن جایها هیچ بر نگرفت چون زمان راه رفت
جبرئیل اندر رسید و بر آدم صفی علیه السلام سلام
[illegible]

وبدیشان سخن گفتند تا ملائکه دران لوح بودند ایشان
یا ابوعه یا جودوعه یا مدام العرش یا رب الوحوش
یا رب الکروبیان یا صنوع یا جبوع یا کرنوع
یا عسس الحر والاسا اسبطوعه
اسبوده وابوده لا سبودور الاسطاس

ولو جیبا بمثله مددا

وهر کس این نامها بنویسد و با خود دارد از همه بلاها ایمن بود
وارواح نیز او را دوست دارند و میان ملائکه عزیز و محترم
باشد و عمر دراز یابد و همه خلق او را بچشم رحمت نگاه کنند
بامر الله تعالی و صلی

حکایت آدم و حوا اندر جنت فردوس

چون آدم و حوا اندر جنت فردوس بودند روزی هر دو هم در کنار
حوض سلسبیل نشسته بودند و طعام جنت فردوس همی خوردند
آدم گفت یا حوا تو را این چند بار گفتم که چون بنزدیک من بنشینی
کناب دست چپ من بنشین و سخن با ادب بگو و جواب
اول بطعام بگفتی نام حق تعالی بر زبان بایستی گفت حوا گفت
ای آدم چند گوی و مزاحمت بنان و جوابها پس میدهی
آدم بگفت و پیش آدم برخاست و بخشم رفت و همه حوریان
با حوا بهم رفتند و آدم علیه السلام تنها حیران بماند پس گفت
حلت بنا گفتند و گفت ای بار خدایا من از دست حوا و حوریان عاجز
گشتم پس در حال جبرائیل علیه السلام با هزار حوریان عزا بهشت در

و بادام سلام داد و گفت السلام علیک ای آفریدگار سلام بر تو باد و رحمت
سجود کرد و بعد از آن جبرائیل گفت حق تعالی عز و جل میفرماید که یا آدم
ترا هر چه خواهی داد از لطف و کرم خود که هیچ ملکی را از جن و ملک نداد.
آدم و زن او را عزیز و محترم گردانم اکنون این نامها را بایشان خواندن
و گفت من در میان جمله آدم این نامها را از جبرائیل یاموختم چند
گرت بخواند و چند زمان بران بگذشت جبرائیل غایب شد آدم را خواب
بگرفت چون از خواب بیدار شد دست در روی خود کرد و هوای را
عزاسها شکر کرد و بدیدار خود ارزومند شد تا ار بار خدایا مرا میخواهم
که روی خود را بدیدن من دوست جبرائیل بیامد و اینه از جزیره حق تعالی بیاورد
و پیش آدم داد آدم چون در اینه نگاه کرد صورة خود را بدید و بحجاب
ماند و جبرائیل برفت و چون روزی چند بگذشت آدم در اینه نگاه کرد
در روی خود اثر ریش دید نگاه در میان بود دران خلعت بان بگذرد و چون
مدتی بگذشت تمام ریش آدم اندر و اندر و بود اندر روی آدم پدید آمد و ناگاه حوا
با حوریان بر آدم را بدیدند و از آدم بجانبا ک شدند و میخواستند و آدم
ایشان نمیگذاشت تا یکی از ایشان بیامد و آدم را تهنیت کرد آدم جواب داد
و گفت مرا چه میخواهید و حوریان نیز آدم را تهنیت میکردند و می پرسیدند
و آدم این نامها را بایشان میخواند یا خود داد
میان خلق حرمت باشد و امید ایشان حق تعالی باشد
بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین
یا صنوبر کبیاء یا ایحیاء یا قسطوا طیرا طوطیا، یا الان یا دایم

یا غفار • یا ستار • یا بیان • یا برهان • یا سلطان • یا منان
اللهم یا قوی المعتد • یا مدبر الامور • یا عالم ما فی الصدور • یا کریم • یا علیم
یا قدیم • یا عظیم • یا حکیم • یا رحیم • یا مقیم • یا سید السادات
یا مجیب الدعوات • یا دافع البلیات • یا ولی الخیرات
یا معطی المسئولات • یا عالم الخفیات • یا رافع الدرجات
یا خیر الناصرین • یا خیر الفاتحین • یا خیر الراحمین
یا خیر الهادین • یا خیر الحافظین • یا خیر المنزلین
یا خیر المحسنین • یا خیر الوارثین • یا خیر الوارثین

واین اسماء جمله ویک ناصیه ... کسی این اسماء را بیاید هر روز
خویشتن را در مقابل خود دارد روز اول اورا وضو خود
وسلم کند و بعد از ان انا انزلناه را هفت بار بخواند در حال ملایکه
انیما نماز را ول کنند با امر الله تعالی و حاجتها روا کنند
و بعد از ان دران مقام تا ان نماز بامداد ایشان خود از ملایکه از ان مقام نروند
و اگر کسی را مهمی و حاجتی باشد بشکل و بخوان و اب باران بدان
بنویسد بر کاغذ و با خود دارد میان خلایق محترم باشد

بفضل الله تعالی حکایت آدم و جنیان در دیار هندوستان

چنان اورده اند اما ان فاضل که آدم علیه السلام
دون در دیار هندوستان همی گوید تا گاه اندر میان بیشه هیبت اندر سیاه
که جهه درخشان چون دو انبوس و بیشم بود و مانند ان عذابت طوطر

وتذرو وبلبل چکاوک سیمرغ وکبک وشاهین وباز نهان شدند
بودند وادم دران میان همی دید تا گاه صورتی پدید آمد که بصورت
ادم می مانست ادم ازان صورت بترسید پس ازان صورت تنش بانسب
مانند بود وسرش ازان مرغان وچون ادم بیان بخرمی گفت
پس ازان صورت بتزدیک ادم بیامد وبرادم سلام کرد وگفت یا ادم بدان که این
نغمه گویی یعنی دل گیر ادم گفت مرا این نغمه دلگیر بود که جمله درخشان
بیود. درپیش وچندان مرغان مرا ازان مرغان هوش رنگ وخوش اواز وابهار
دیدن پس ازان صورت جواب داد که ای ادم تو ازین نغمه چه میدانی که این نغمه
را نیک میدانی وان نغمه را بدادم گفت ازین بدانم که دلیل این نغمه بذات
وان نغمه نیکست گفت بدان که این نغمه ثنا است وان نغمه نهایت صنایعها
چه ماند پس ادم گفت تو کیستی تا نام تو چیست گفت مرا در بهشت برین نام
ادم قیام من صفی خدا خوانند ومرا حق تعالی از نور بیافرید ومن مسلمانم وازامت
مصطفی ادم گفت مصطفی کجا است وکیست گفت مصطفی در صلب
پدرست وان نور ثنا است قدم در تاگاه با تمام مرغان گفت اجمار
برازنور سبیدتر ادم ازوی بترسید پس ازان مرغ با اواز آمد وگفت یا ادم
مترس سبیدتر ادم گفت از هیبت تو که بصورتی دیگر گشتی گفت ازبر گفت
نام من صفر نماز یاد کردم حق تعالی مرا بدین صورتی دیگر بخشید وگفت
یا گفت یا ادم من ستبه خالق را بدین نام بیاید خواند یا ادم من ملک
جمله جنیان ومراصد هزار اندر مران یابند بدین نام
یا خود دارند بجهان ازهایی باشد وجمار جنی نور

باز نهیب دیوان ایمن نشوند و مرگ نخوانند که جنیان را دعوت کنند این نامها را
بر پاره روی نویسند و اندر موم گیرند و اندر سفیشه اندازند و سفیشه را بر اب
باران نیسان نهند یا اب چشمه کوهسار کنند و خمیر مایه سلیمان را
هفت بار بخوانند در حال بیمار خاطر اینده حاجت روا گردد بیچ
گونه خطا نکند و هرگز شل نشود اندر بلاء زرگ کرفتار نگردد و سلیم
نامها کر دعوة جنیان بکند ایست

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین ، اللهم یا ذا السمآء
ذات البنین ، اللهم یا رب الارواح للعالمین العلیین ، اللهم یا خالق الابصار
الناظرین ، اللهم یا رب الارباب الصادقین ، اللهم یا ذا الجلال
والاکرام ، اللهم یا منزل الملکوت المقربین ، اللهم خلق الجن
من نار السارجین ، اللهم یا نور النور للعابدین ، لمح لمح شلهوی
شلهوی ناهم ناهم مهالکی مهالکی قربون قربون حبیکم
حبیکم حامندک حامندک رب توحید رب توحید
رب یس والقرآن الحکیم یا محمد سید المرسلین
احطونی اطیعون واجیبون دعوتی وانصر المضطرین
بحق حمهل اللطیف لشرف کهل الجن یا صمآن نجی اسه
یا مالک رزقک وما تکفل طلبک واقوه الی اسه العلی العظیم
حکایت آدم علیه السلام و صخر النار ایشت

خبر دادند از صحف آدم علیه السلام که جن از کفار بنی آدم چهل
سال پیش از آدم صخر النار بنهاد و او را بپرستیدند

بقیهٔ شرح این بنجایگاه مکتوب گشت

پیدایش اسکندر اینست





واگر جهت عداوت کردن عذب کردن. واگر جهت دعوه جن کردن
عذاب سعود کردن و اگر جهت دفع ماذون کردن در برج جوزا کردن
و چون آفتاب برج حمل اندر سیدک بیستم درج بخوانند و فراز کردن
دارند صورت آدمی بزرگی و در دست چپ مجوف ساختن و اندران صفتها نوشتن
انچه دین میانه گفته شد نگریسته و اعتقاد کامل بایستی معلوم کردن و الله اعلم

چنین آورده اند که ذوالقرنین اسکندر علیه السلام روزی بر تخت خود
نشسته بود ناگاه بانگ و تغیر بر آمد عجاب را فرمود که چیز دریابید
که این چه حالیست چون عجاب بیرون آمد و احوال را از زیردستان
پرسید زیردستان گفتند که قومی از جانب مشرق بر حضرت پادشاه
زمانها ما مانند اند چون عجاب احوال را بنیک تفحص کرد آنرا قومی
بودند از سر ضرورت بحضرت آمده خواستند که از ذوالقرنین یاری بر خود خواهند
و احوال را باز نمایند که ایشان از نسبه یاجوج و ماجوج اند
یاجوج و ماجوج پس عجاب ذوالقرنین معلوم کردند ذوالقرنین همان باب
فرو ماند و نیک تفکر کرد و بعد از ان عجاب فرمود که ادم صفی مانند بودند
و نام از کتاب الله دون بودند و فان علی و بلغن عربی مصحف ادم خواندند
و بعد اسکندر ذوالقرنین در ان کتاب نظر کرد احوال یاجوج و ماجوج
و اول این کتاب حق تعالی یاد کرده بود هم در ان کتاب فرموده بود که
اسکندر بار ان قوم بکند و بعد از ان فرمود که ان قوم از نظار خواهد

نمادند و الله بگریختند و روی باز پس ندادند که از انجا یه ون این فوند که
تعالی گوهی اوزند ایشت همچنانک دیوار و یکپر بجانب جنوب و یکپر بجانب شمال
و میان این کوه خراب شد فوند که یاجوج و ماجوج بیرون آمدند و الوتیز
علیه السلام بفرمود تا همان آهنها را بیاوردند و آن در بند بنمادند و سه و ج
یزدگ بفرمود تا از دو سوی راه بالای کوه و یکپر ج در میان
و جمله یاجوج را محبوس کردند بکنکهای آهنین و بطلسمات بیایست و بر سوی
بحری پولادی ساخت باجهار بست و در پنها بوق و دهل گرفته
و اینسان و الوتیز و یاجوج و ماجوج نمان کرده و چنان ساخته که بیرون از ان جانب
یاجوج و ماجوج قصد آن نکنند بدان مقام که پای نهند آن مقام ثقیل گردد
و بدینها که در زیر لوح چهارست کشیده شود و بوق بزنند که دود هل بزنند
و آواز در کوه و در جوف کنکها افتد همانا یاجوج و ماجوج بشنوند
و پندارند که اینک وقت آید باز دوی بدر بتی نمنا
سالمینه که آن بدنا پاخته اند و الکمن باید کرد

اهنگ کنند و در آن مقام که همه جمع آیند و خو
و آن آوا خراب کنند از آن مقام بیرون آیند

پس چون قوم بدان لوح چهارم رسند و آن لوح را تقبیل کنند
آن کشیها در کشیده شود و آواز بوق و دهل برخیزد و صدا
آن در کوهها بپیچد و همانا آوازهای بوق و نای و دهل
بگوش ایشان قوم یاجوج و ماجوج رسد پندارند که منوچهر اسکندر ذوالقرنین
علیه السلام زنده است باز لشکر آورده است و منهدم میشوند

بارگاه اسکندر ذوالقرنین

عید الیلا



و دو پای بود دیگ سر همچون آدمیان الا اینکه سر تا قدمش چهار هزار
چشم و دهان داشت و او را حق تعالی از بادهای آتش آفرید بود
دب و خاک بود و او را حق تعالی صد هزار عمر داده بود الا آنکه وی بحضرت
جلت بنالید که مرا تمام نشاید که وحدانیت صفات پاک پیش حق
تعالی عطسه بزند و از آن دهانها در هاویه بیرون آید و بعد از آن حق تعالی
صورتی بیافریند همچون صورت وی که صحرا النار است الا بهمان اندازه و وی را
صحرا النار بود تر بفرستد و حق باری تعالی او را بیافرید هفتاد هزار صحرا
بدینسان جماعت او دو در زمان حاضر شدند و بعد از آن باری تعالی
هر شش جهار هزار دیگر بیافرید تا آنکه صد هزار دیگر صحرا
النار جماعت گردند چون بسیار شدند از حق تعالی بترسیدند و
صحرا النار فریاد کنان که بقاصفه و بعاصفه و در دوزخ پیدا کردند
و از تسبیح و تهلیل باز ایستادند حضرت باری تعالی بملائکه خزنه
فرمود که باز بینید چه خواهی دیدند گفت انت العلام الغیوب حق تعالی بملائکه
هفت طبقه بهمان اندازه که بیافرید و آن قوم صحرا النار را هلاک کنید
ملائکه هفت طبقه بهمان زودی که ایشان مشغول شدند و ایشان
دمار از ایشان نتوانستند برکندن باری تعالی بس ملائکه حق تعالی گفتند که بار خدایا
ما را مدد فرمای تا ایشان را بر اندازیم از نور روح بر ما غالب نشوند
تعالی از جمله الدش دو فریشته را مدد ایشان فرستاد که ایشان را هلاک کنند
بود و ایشان را قوت چون یاران ده هزار چندان را هلاک کردند دو سه
اند یکی و یاران ملائکه گفتند که این قوم را چون هلاک کنیم



باب اندر بیان عجایبهار کوه قاف

بقدرت باری جانه و تعالی کوه قاف را از یک دانه یاقوت بیافرید و دران جایگه
عجایبها بسیار است ما توان در این کتاب بیان کردن اما قدری یاد کنیم
تا مرخواننده را بهرت بود و چون این عجایبها را مطالعه کند خدای را جله
ذکر و شکر کند و جود کند و عظمت باری تعالی را بداند جنین گوید راوی قول
آن امام فاضل کامل و ارغ زاهد عالم بحر العلوم و الفضل ابو نصر الهلک
اعجوبة الدهر و ان طالب الطریقة منهج العاشقین سید الشاقین بلوقیا
ابن یلیخا ابن ابراهیم علیهما السلام که چون وی را بدر بردند چون از اول
راه عرض کردند بن منتهر خازنان یا ملک و کلید کدام در این کوه
ماذ و در پیش بلوقیا امام نماذ بلوقیا پرسید از آن کجود که این
چه کلید است کجود در پیش بر سر کرد در کیان و گفت یا امیر المومنین
احوال این کلید را نمی دانیم الا هر روز که آفتاب از مغرب بر آید خازن این
کلید را بستاند و در آن خانه رفتی و در آن دنل کودکی و بعد از آن بیرون
آوردندی اکنون بیست سال است که این کلید را نگاه می دارم اما در آن خانه
رفتم هیچ بلوقیا این احوال با شنید در حال بر خاست و کلید را بستد
و در آن خانه رفت تنها چون در را باز کرد صندوقی دید بزرگ
بر بالای صندوق تخت زرین دید بر تخت چهار کودک دید چون
در صندوق را باز کرد نعره بر کودک بر آمد و هم در حال

وسلمان پارسی چنین روایت کرده است از قفال در شرح کتاب شامل
وگوید قاف را حق تعالی عظیم بزرگ آفریده است چنانکه در سلام
مجید یاد کرده است و بدان سوگند می خورد بقرآن که ق والقرآن
المجید و دیگر قاف سخن هشت است
چنانست که از پس البحایب خوانند که هر روز بار بدادن تا شب
هنگام میگوید و می سزد و شب باذن بردارد و هر روز بیرون چندان
جانوران از خشکی بیارد و این میوه را پاک نخورند که هیچ نماند و چون روز
کردند دیگر بار میوه برسد از همان کوه میوه دان درخت باشد
و چندان میوه دان درخت باشد که اگر خلق عالم همه بیکبار بدان درخت
جمع شوند و صد سال خورها و کردنها از میوه می توانند جمع کردن
و بندگی این درخت گویند که عمود کوه چهار صد میل است بزرگی
دین گویند که صد و بیست میل است و اگر صد و بیست هزار پرنده جمع
و صد هزار از ان سوار در زیر سایه او جمع شوند که آفتاب بدان
نرسد سایه و بزرگی آن درخت ملک حق تعالی داند و میوه آن درخت را
حق تعالی روزی از جانوران گرداند است و هم در البحایه جمعه
هفت کلاب اند از چون نخورند در حال بمیرند و چهار دوزان خوند
اشند و نام سگان البحایه بسیار دو ملک جوان البحایه و ملک
جنیان دهنه سیاهک لرزاد دالبحایه و سیاهک لرزاد حیدر ایام
البحایه است و نام هفت [illegible]

صورة اسمان دنیا اینست

107



و در کتاب بیان الحکایت گویند که حق سبحانه و تعالی چون کوه قاف را از در آفرید
است و بعضی گویند که از یاقوت سرخ آفریده است و بعضی گویند
که بیست کوهها بدیگر پیوسته است اما پیش کوه سرخ است و دوی سبز از زر
و نقره و یاقوت و لعل بسیار است و در کوه قاف مردمی هست با رنگ
مجرا میل بود علیه السلام در بنی اسرائیل بیست و ان جماعه رنگ است
و بن اکل اب حیوه خورند تا قیامت زنده باشند تا جهانیان بدانند که
خدای تعالی قادر است که بن اب حیوان تواند عمر دادن و اما آب حیوان بهمه
عالم بود و بلوقیا بکوه قاف رسید و با مجرا میل پیغام حضرت سلیمان علیه السلام
بهمه بالا البلدشت و بالا آنرا رفت و تا کنار کوه بالا بکوه قاف رفت
و دری دید بسته بالا کوه قاف از دری دیگر رسید که این دریچه کرست
آن پیغمبر داد گفت این در ایمان دلیست و من فریشته هفتم
زمین و موکل بلوقیا گفت من خواهم که درون این در روم فریشته
گفت دستوری نیست بلوقیا گفت من از خدای تعالی دستوری گیرم
گفت اگر بلوقیا حضرت خدای تعالی را بیند و ایمان آرد
خدای تعالی بابیکدیگر جبرئیل را بفرستاد بلوقیا اندرون در اندرون
رفت و ملک ماهیان داد ملک موران را بدیدار او خبر رسید
ملک موران و ملک ماهیان گفتند ما پیغمبر صلی الله علیه و سلم را
و اگر تو او را پیغام ما خواهی رسانید و او را از ما سلام رسانی
بفرمان خدای تعالی ما ترا بدو رسانیم بلوقیا گفت بر چشم
و بفرمان خدای تعالی بهمه عالم بگردید تا قصه
کوتاه کردیم تا کتاب بطول نکشد و بعلم بیرون

فصل پنجم صورة واتصال زهره اینبیت

جنین گوید مولانا محمد المعروف ابو علی الدقاق مدرس ابعده الله
العزیز له در کتاب بیان النجوم جنین گوید هرگاه که زهره از اتصال
خود زهره را بیابد در یکه اینبیت وجهار درجه خانه وبدکتی
یکی دف وبدکتی شباب وبدکتی طنبوری وبدکتی ملاهی



ک	بکلیت دیدار زنان وخادمان ونو عروسان	۱
ع	بکلیت پرده خریدن وتماشا دختران جوان	۲
ر	بکلیت بهادت وسخا وعطا دادن وشادی	۳
ا	بکلیت بخشش وصلح وخوشی وباج خریدن	۴
ه	بکلیت [illegible]	۵

فصل ششم صورة واتصال عطارد اینست

بقلده باری تعالی عطارد اندر آسمان دوم آفریده است او را در چون

یا لاجاب گویند از آنش و نیمی از برف و اما او را چهار دست

بود یک دست قلم و دیل نامه و یک دست آتش و یک دست برف



۱	نیکست بردن خریدن و تعلیم نرعان و صیادان	۹
۲	نیکست دیدار و وزارت و کتابت و محاسبه عمال را	۱۰
۳	نیکست دیدن در راه و تعلیم هندسه و علم خط	۸
۴	نیکست مناظره کردن در علوم بابلان و اشعار	۷
۵	نیکست نامه و رسل فرستادن و خط آموختن	۶

واز کاری وارمن رهید باید کردن جدول اینجا که نموده شود ان شا

و این شش فصل اینست برین صورت ها چهارم

فصل اول صورة زحل ایلیست



نخ	
۳	
ر	
ح	
ه	

فصل دوم صورة واتصال مشترک ایشست

وچون ما مشترک بیوندد احکام وی دلایل این بوقه از صد یکی
از ربع شامل اینهوا از زرد شت وای هرمس دانیال
علیه السلام از قدم العهد وظهر این بنوت والله اعلم

جماد دست هاذ عماد تسبیح وارین ومصحف



ک		
ع	۱	
ر	۲	
د	۳	
ه	۵	

فصل سیوم در صورة واتصال مریخ اینست



٣	[illegible]
٤	[illegible]
٥	[illegible]
٦	[illegible]
٧	[illegible]

فصل چهارم صورة وانتصالات آفتاب اینست

حنین آورده از کتاب حقه ترکه اذیذ کاری آنرا آفتاب را

صورة فریشه آفریده است و او دی وی آفتاب است اما

چهار دست دارد بدست تاج و بدستی کاوی و بدستی حلیه

دیدپتی شمعی افروخته دبوسوئیری نشسته سنجنین



ک	ملک و تخت نشستن عهد و پیمان بستن و جواه	ا
ل	بزلت از نده امور و مهمات خود باید خود ن	ب
ر	بلذت و ایذ دادن و تدبیر کیمیا کردن	ج
د	بلذت و دیوت و امانت نادن و اشکا	د
ز	بلذت و خون ریختن و زندان کردن	ه



بقدرت باری تعالی فرشته از ملای اعلی از مقام نورانیان فرد آید بصورت عظیم
خوب و از نور تابان بود همچون آفتاب اندر اوج و او را دو پر
بود در جهار دست کمان و در هر دست جهار چشم کارد و جهار دست
کارد و دو پر کارد و دو پای و در یک دست ترازو و در یک دست میزان
و در یک دست دو پنج و در یک دست لقابه و نام وی طهما طوراییل بود
و نشان وی این است

ویوکی خواهد کاماتاتان خادمان دعب... دیان دهبت باز بندشان
اهل بطار شهره باشد اعلم بوبی باید کرد دهان باب ... والسوی
کرد بیاره بکرد زهره و آن صورت و ابس خود بیند بدان زمان
که آفتاب اندر حمل و زهره اندر میزان اندر باشد ... درجه ... طالع
ثور آغاز کند ... کند ... باتصالات ... و قمر ... السعود
و منازل سعود ... بتثلیث ... و ... دو ... و شارکان
... باشد که ... باید ... [illegible] و کاتب ... بیا
این طلسمات بنویسد و در بازوی چپ بندد

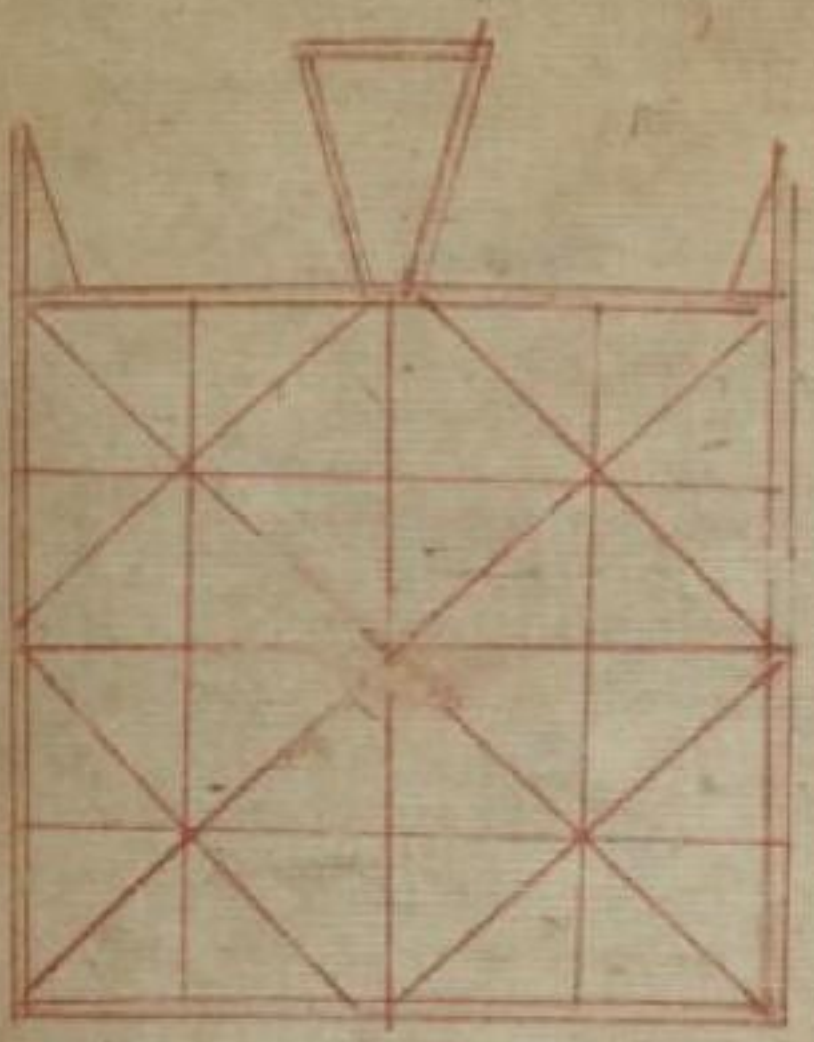
بسم الله الاعلى الاعلى الذی ... [illegible]
... الله و ... داود ... الله ... [illegible]
... الله ... الله ... [illegible]
... [illegible] ... والارکان ... [illegible]
... الله ... [illegible] ... الله ... الله ... [illegible]

[illegible] ایلیت

... [illegible]



... [illegible]



لوح این رشته بود بسته در خانه
ایدر آویزند که علامت اندران خانه
سازد کی دلفت بود فرمان دهرک
در آن خانه اندر آید شادی آن خانه
باید که آن لوح را بنگارد کاغذ
و زعفران باید نوشتن و جوز بلام بطابع تمر و ساخته قوس و نحوه
زمن و دعوة مشکل باید خواندن و عهد نامه را در ماه عهدها باید
خواند گرچه ما بار دگر من کنیم اما اکنس که این علمها را خواند کسیدن
ان تواند دانست کان من نحوه من عهد نامه هیچ کار نشاید کردن و نام این
ن له تلویش بود ... اخوهینوش بود والله اعلم بصواب

باب لوزیان تحویل آفتاب از میزان بمغرب

بقدرة باری تعالی چون آفتاب از برج میزان بمغرب آید انتقام
کروبیان فریشته زوال کند و بر آفتاب موکل گردد با نصد
هزار و نصد و شش هزار فرشته هر یکی از ایشان
هزار صد هزار و چهل و شش هزار فرشته و در حکم هر یکی از ایشان
ز له تلویش بود ... اخوهینوش بود والله اعلم بصواب

ودیل دیت لویق و درل دیت کاف و نام ایلیت

تسبیح را بگوید از بالا این حروف و اعداد

حق تعالی بود و بسیح این بود ایلیت

بسم الله الرحمن الرحیم و بسمیه اللهم یا نور الانوار العلی الاعلی

یا رب الایجاد یا هو رب کل شیء یا من هو اله کل شیء یا من هو خالق کل شیء

یا من هو صانع کل شیء یا من هو فوق کل شیء یا من هو قبل کل شیء یا من

هو بعد کل شیء یا من هو عالم بکل شیء یا من هو قادر علی کل شیء یا من هو

بیده توفیق کل شیء یا من لا اله الا انت یا ذو الرحیم و لا حول و لا قوة

الا بالله العلی العظیم و صلوا علی محمد ایلیت



دمزل دولی اوراهلار عودلی دشمنلرنی بنهان قیلسه





و صورة او علمای بیج کیس است
که جهت ملک دنکبار کرده
بود له در سنه ۹۰۳ دنیا
و دین باب سخنها بسیار است
اما این عمل را نکاه باید داشتن
تا بدست نا اهلان نیفتد ایم بر
بود خصوصا که در دم جاهل در این علم را نداند در حال تصدر متهم کند
و سوکان و اسپیار مدعی بود بنویسد این لوح را بدست بستن
زبان مدعیان بر لوحی از چوب کردکان در زیر خود دفن کنند
تا مدعیان در لجج و زبان در بیشه عمل بیشه شوند کم بیج کونه
خطا نکنند و الله اعلم بصواب

ط

Marhabaki Bahana Dastgah Jun

بار بادی بهانه دستگاه جون. آفتاب که نزد اعظمت از برج عقرب
ببرج قوس نقل کند از آسمان هفتم از ملاء الاعلی فرشته فرود آید
کند و با آفتاب موکل شود با هشتصد هزار و هفتاد هزار
و هشت هزار فرشته و هر فرشته این نوشته
هزار و یکصد و دو هزار و شصد و یک
فرود آمدن
و دین باب بر یکی از

اهيا اهيا اذنات
الشدن هيب ملب
فلانه بنت فلانه المحب

ابرهم

و تسبیح از فرشته ایست ابیشب

بسم الله الرحمن الرحیم و بسبعین اللهم یا خیر الموجود

و الاضین یا خیر المرهوبین یا خیر الطالبین یا خیر المعبودین

یا خیر [illegible] یا خیر المشکورین یا خیر المستاق

الوارثین یا خیر الرازقین یا خیر الغافرین یا خیر الذاکرین

سبحانک یا لا اله الا انت یا رب الارباب و مسبب الاسباب یا [illegible]

یا طبیب یا حبیب یا لطیف یا شریف و لو حیا [illegible]

و صورة فرشته این ست ابیشب



و صورة [illegible]

[illegible]

[illegible]



باب ی

اندر بیان تحویل آفتاب آنه تویس نخلات

هزار جنی بود که انسان یا کون حوالی او بود زمین میآیند و تا بزرگ
کند و در کارهای عالم موکل میباشند و صورت آن فرشته همچون صورت
آدمیان بود با یک پر و دو پر و سه پر و در دست کلیدی گرفته و در جب
غریبی گرفته و در بر دارد همچون پرهای ملائکه و خاتم
عجیب بالاط و تسبیح از غیشه راهر کس خواهد از آن قاب
این گردد و چون کسی را عمر باقی بود و او را فرزند نمی شود
این تسبیح را هفتاد بار بخواند باز دهم در حجله بنشیند این طلسمات
را بشکل بر عنوان باب باران نیسان و در کردن انلس بیذ هم در کون
مرد و هم بگران زن و نر بنویسد بر طاس سفید روباه خانه چینی
با جام ابگینه و در خورد هر چه دهان و مرد عهد نامه سلیمان بن
داود هفتاد بار بخواند و بخورد زحل را با خود مشکن بیابد
چند و سبع این بود از قلم دست
بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین اللهم یا رفیع
و الارضین و یا نور اقل الیله المقمرین و یا عون الضعفاء و ملجا
من یواضع کل شی لعزته و قاهر کل شی لعزته و یا خاضع کل شی
و منقاد کل شی لملکوته و یا دائم کل شی لبقائه و یا
الهی خشیت و یا من طاعته ثواب و من معصیته عقاب
اغفر لی ذنوبی و لا تهلکنی بها و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
و صلی الله علی سیدنا محمد و علی آله و صحبه و سلم
کتاب جوف الارض من جنس



و صورة چنان که تکوین خواند مانند صورة بوک بود باد پسو پیک پسر و ک
[illegible] ان ادمیان و پاک ادن بجون پای مغان و رشش
[illegible] دشیشه و پیلی بود هان نماذه بین مغان که در تحت
[illegible] و طلسمات هفت پیکر بود که نامهای باری تعالی
[illegible]



باب

اندر بیان تحویل آفتاب از جایگاه بدگر

صورة اینپت







اندر تحویل آفتاب از برج دلو بحوت

باب

وأ

از حمنه وادمیز افریده ایست چون لک لک در هوا چون با قناب نظر کند
عالم از ظلمات بنور آید چون برج ذوالجبین نهند وصورة این
قریشه با تلاع صورة آدمی گوند با یک سر دو دست دو پای
منشور کوفته سفید درون نصف ایده فتح قریب بوده و دیگر چپ
حربه کوفته از نور و خانم وی ایست
و تسبیح وی تسبیح حمل العرش بخوند ان خواهند لشکری
یا دوی را نصرت بوده ان قریشه ادعوة کنند چون قناب نزدیک
حوت یا قم درجه اندر آید بیارند پاره کاغذ زرد بروی تسبیح نام
بنویسند زیر کاه کافور مشون هدهد و کفر افتاب نهند و بعد از ان
بریده تسبیح این طلسمات بنویسند و در اخر ش لوح با بنویسند
و با هدهد با دران لشکر دو علمهای بلند بندند که بود شمن و کفار منهزم
شوند و اما طالع افتاب باید یعنی برج پنجم دو ثلث ماخرد عاشر
و بسوی شکر عزیز نظر بجایا ید و هیچ مشتری موذی
و نحس نکرده تسبیح این بود ایشت

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و لی التوفیق

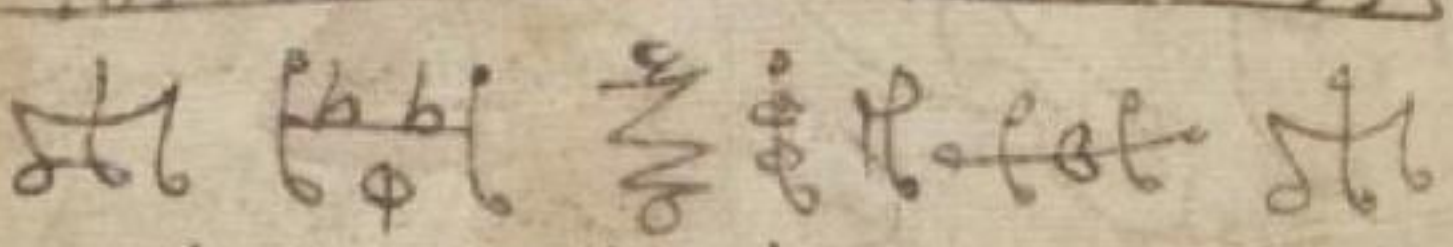
لا الله الا هو آمنی لا الله الا هو آنا فاذ للفا شیء

آنروز خورشید از برج ثور ببرج جوزا

بقدرة باری تبارک وتعالی چون آفتاب که نیر اعظم است از برج
ثور ببرج جوزا آید و از برج دهم ببرج عطارد آید آفتاب را در
برج جوزا درج بود باید دانست از کم و بیش فریشته زوال شده
با مصدها فریشته که در حکم هر یکی از این مصدها هزار هزار
فریشته بود و در حکم هر یکی از این هزارها در حکم هر یکی



۵
۵
۵



ولاحول ولاقوة الا بالله العلي العظيم ثم

وصورة آن خريطه مانند صورة آدميست بادو سر دو دست

و دو پاي دست راجي كوفته و دو پاي دست منشور كوفته كشوده

و پاي جانب دست كوفته و پاي جانب منشور كشوده و فرو افتاده

و دو پر هاردو جون بر ملائكه كرد بيان و جمله لون و پرها

اسمان گون و تاج از زرها بافته جمله كوه در كوه منقوش كرده

و منشور نيز سپيد باز دكن با پرند نوشته و بجوانان صورة

همچون لوح كوذكان بكتب چون پر كن ساخته و بر لوح خش نام

برنان عبرى و بجوانان صورة تكوين ساخته و اين اسباب

اسپاذان پارس و كرمان بسيار انوذه اند جهت آن اسپان

اوج پاي ذ عظيم طوق زند و پاي

داشتن از جمله عجايب

اندر هر

صورة مزينة



وشرح حقش بسیار است این قدر کفایت فوذ که کتاب مطول نگردد
و صورة آن بنی که تکوین یابد مانند صورة کوسفندی بود با دو
سر و با چهار پای مانند پای مرغان و در حقی در پیش وی
حقش کرده گردگان و چهار مرغ قمری و گنجشک و دی
در دون شب و نام دی عنقا خوانند بود
و گویند در ایام سلیمان علیه السلام دعوی کند سورة دل
و آن صورة با بالها بانچه شکل آن است نمایند
بسی دعوان در کوه قاف بلند درخاک شفا یابد بار الله

ودو روی پیاپی ما بخوانی جهت رجوع با ما ایست

یاطهشیها یاکیهجیئا یاکیهدیئا

یاصعکیها یاکیعلیطیا یاطهیخیا

وگویند که آن نامهاست بر فرس یا حوت و در کتاب انکلیون

شرحش مسطور است تمام و صورة تکوین ایلست



وصورة آن دگر وقت بهشت آذرگان بخت بکار آید بویژه



برلوح نقره و در کردن کردگار

بلند که ارزیو و پرگار این

بود و چوب بیاموزد همه را یاد

کیومرث و عظیم ابول فصیح

آورد نام او به تواریخ خواجه

این عمل شود و هفتاد

عمل بدین لوح توان کردن

و هر یک را دهر کونه نام نهاد اند و آن را بدین صورت

اندازه دهانه چنین و اب ارتفاع

باب اندر بیان تحویل آفتاب از برج حوت بسرطان

بعد از باری سبحانه و تعالی چون آفتاب که نیر نورانی عالمست از برج
حوت که خانه طارد بیست برج سرطان نزول کند از بالای مقام خود
فریشته نزول کند و بر آفتاب موکل شود با بیست هزار و اند هزار
فریشته دیگر و در حکم هر یکی از فریشتگان بیست هزار جهار هزار
فریشته دیگر باشند و در حکم هر یکی از ین فریشتگان سی و هفت هزار
جن پیاده که جز بین آیند و بر نبات و حیوانات موکل شوند و نبات
نبیل و نبات بیم کشد و نام آن فریشته اول - اینست
سبحانه هلایل بعد و نام وی آنیت
و صورة وی با بنده صورة آدمیست با سر و دو دست
و در یک دست آتشی گرفته و در یک دست کاسه گرفته و
سبحانه وی آنیت اللهم یا واب الارباب و یا سبب الاسباب
و یا مسبب الاسباب اللهم یا نور النور و یا منور النور اللهم یا مدبر
الامور بقدرتک یا مذل کل جبار و عنید اللهم یا مذل کل
جبار و عنید اللهم یا مذل کل جبار و عنید اللهم یا صاحب الارواح
و یا مولی الاشباح و یا مالک یا سبحانک یا الله لا اله الا هو الامان الامان من زحمل
یا هو یا رحمن یا سبحانک یا الله لا اله الا هو المستغاث المستغاث بسبحانک
یا الله لا اله الا هو یا صانع کل مصنوع یا رافع کل مرفوع یا تابع کل متبوع یا هو
یا هو یا هو یا هو یا هو یا هو یا هو یا هو یا هو



بیارد دوست آهو را دران وقت که آفتاب از برج جوزا بسرطان
خواهد شود این طلسمات را بنویسد باب باران نیسان
وخون ماهی یا برگ دفلی زمرد سوده دران وقت که
آب می نویسد دعوه محمد را هفت بار
خواند و بخور قمر دهد در دوم سیزدهم ساعت بخور قمر را
بسوزاند دعوه قمر بخواند نام و کلان علوی ایشان و لبنی مقصود

بیت نامند و نام و صورة تکوین اینست




بسم الله الرحمن الرحيم
والسلام على رسوله
والسلام على محمد
بارك الله فيه
يارب الرسول محمد
لا مهرب يا عاكم ما في الصدور

باب

اندر بیان تحویل آفتاب از برج بر طان باید

ابلیسیت

ذکر دعای ادریس السلام و بسته شدن

اسم الاعظم الاعلی الذی اذا سئل به

اعطی یعنی حرز الهوا و طریق دفع الوبا

اهیا شراهیا اذونای اصباوث الشدای الوهیم یوشن یا الله

یا الله یا الله یاریاه یاریاه یاریاه یا مولاه یا مولاه یا مولاه

یا سیداه یا سیداه یا سیداه دلوجیا. بحقه ردًا تم

صورة ان فرشته این خود صورة اینست



دانایون این دانایان نتوانند یابد مگر در روز دوشنبه

جمادی بروز باران سیر بارانی دوشنبه جمادی

ماه دیگر اندرون جمادی دوشنبه بارانی



کوفته و دیگ دیت دا پی کوفته و دیل دیت نا پی کوفته و دیگ دیت

دیگر حربه کوفته و تسبیح دکر این بود

بسم الله الرحمن الرحیم و بستعین اللهم یا دایم البقا یا غافر

الخطا یا سامع الدعا یا عظیم العطا یا قدیم الثنا یا کثیر الوفا یا لطیف

لما یشاء یا سبحانک لا اله الا انت سبب الاسباب و مسبب الاسباب و یا فتاح یا

سبحانک یا شفیق یا رفیق یا حفیظ یا محیط یا مجید یا مجید یا مغیث

اللهم یا خالق الملکوت یا لایموت العلی العلی اللهم یا نور السموات العلی سبحانک

یا من ان یوم الدین یا غفران یوم لا حزین انت نور الانبیاء المرسلین

و صلی الله علی محمد و آله اجمعین و خاتمه

خاتم را بنویسند مثل زعفران بر پارچه حشاد و دفتران و دو موم کنند

و دود کلاه کنند که میان کتاب و اهل علم محترم و محبوب گردد باراده نفاذ

و هر که خواهد که علم کیمیا و سیمیا هر دو را حاصل کند و از وی حاصل شود باید

که آن روز که آفتاب برود بروج سنبله نقل کند و معتمد کامل

بود بیارد پاره حریر سپید و بروی نگارد این طلسمات را بمثل و هر دو

و باب اتار تیین و از ریحانه در کام خود نهان کند و بحریر سفید

ایلیت

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و علیه نتوکل

الحمد لله و کفی و سلام علی عباده الذین اصطفی الله و آله و اصحابه

الحمد لله الذی اشعار سیدنا محمد صلی الله علیه و آله

و سلم و ذرا ته الاسرت شد عبد بنده نور

و دو ثنا متله و ذرا ید کامل الاعتقاد


صورة فرشته اینست

طبع یکدیگرند و صدق دلیل نیست حمل ایشان بر ...

از جمله قتا ثور و از ثور تا جدی و از جدی تا سنبله هم خطها

اند و تقدیر این هم چون تقدیر آن بوجهایست که یاد کرده شد و

هر بیست درجه تا برج خط بکشی مثلث اند و این هر بیست را ثور و سنبله

مثلث خاکی خوانند جوزا و میزان و دلو مثلث هوایی و باز خوانند

چنان و عقرب و حوت را مثلث آبی خوانند این چنین است که دیده شده

آورده اند بدین مثال و تدبیس را نظر ازان



سبب آن باشد که شکل خانه ها خط فاضل سدس

دائر است بر ... و هر دو سی خانه اند ... دو برج

قدم باید که خود را از اشیاء ملزوم [illegible] و بر ایمان [illegible] کند
و ملازم بطاعات و صوم باشد و لباس [illegible]
این علم بیغمبر است و هر جاهلی و ناداننی را میسر نمی شود و باید
که عامل این شغل خود را کار فرماید و بر خلق عرضه نماید تکبر نکند
و علم در خلوتها نشنود و الله اعلم بالصواب تم

لوح اندر بیان

هیئت افلاک و تحویل و سیر کواکب

شکر و سپاس مر خدای را جل ذکره که آثار ابتدا و قدرت بر جمله موجودات تابان است
دانوار اظهار و بیان او بر وجه صفت و امکان نیست و قدرت قدیم الوهیت
او بعلم علامی بر چونش محجور و ماهیات چیستی را کامز [illegible]
درون بندگان نرساند و صلوات بر پیغامبر کن که خاتم همه پیغامبران است
و چراغ زمین و زمان است و شفیع اهل عاصیان است و رحمة للعالمین
النبی است و درود بر اهل بیت او باد و بر یاران او باد بمنه و جوده
و بعد علوم فضلا این علوم که تقدیر این علما او چنان است
[illegible] گوید و الفرض [illegible] که ایمان [illegible]
تعالی از وجود زیادتی ایمان و چه از زیادتی او زیادتی [illegible]
خلق [illegible] ایمان [illegible] از زیادتی پذیرد و ایمان [illegible] از زیادتی
[illegible]

دم التمال
فلک القمر
فلک عطارد
فلک الشمس
فلک الزهرة
فلک المریخ
فلک المشتری
فلک زحل
فلک الکواکب
فلک البروج

غزل اندر محبت و ممارست طریق عشق بازی گوید

لطیفیست از فتح خیبر تو — که در جنت جویند حور تو
طغرای قدرت کداده هم منشور از شاهان دهد بلم — خضر است پیک کردان نعم لیست جبریل حور تو
بلال کانی سر پیچ کیست عبد از نظر — چو پست و تقصیر نصاری خیبر از کنده کور تو
در کردن عشاق دان انیز و یکسو چون کمان — در ناحیه چون غازیان لشکر شکن بل هور تو
خوبان روم و چین بر کشته چیست حقیر — ارک غلط کوم نجیر هستان به هندوستان تو
عشقت شد چون نهلوان با نیرو و کر روبا گمان — هدیه برد آنجا ملان شد دل سپور تو
از مدح تو هیچم خلل ناید دپایه فن بکمل — مسکین تصیر از جان و دل کشته نعم ایجور تو

مثنوی بر سیم نامه بنزدیک دبستان بجانب اقرا

خداوندی جبار فرد دهر — دهد ملک و نعمت حقیقت بغیر
خداوند داد ار جهان آفرین — فرستاد رحمت بیونان زمین
بتحویل طالع تواند بود — که دهر بشورست باز او بود
شنیدم ز دانای اختر شناس — حقیقت علمست از و قیاس
جهان دهد جمع اصحاب را — جویبرک دهد مردم شاب را
باول جهانی دهد بی گمان — باخر ملاقات بخشد جنان
بخلق جهان مرد اول بود — بمجلس جهانیان یابان بود
بدانند خداوند محبوب یار — خرفشند عاقل بزلف نگار
اخر غزالدین نامداران بزرگ — سر بزرگان یاد کار بستر

دگر که پیرنا جمه شیر دل
که اعدائش بادا همی بیوصل

دگر فیلسوف جهان بین من
که خواند حقیقت ز اشعار من

بداد زمن یار جان او بود
بدنیا و در جانم عیان او بود

خردمند دانا مشیر و مرد
که او را بباید بگیتی ستود

لقب شمس الدین او بد بکام
بیاش فرستند بدو این غلام

بان نور دین علی شیر دل
ثر زاد از دین او را عیان

دگر شیخ عاقل خردمند پیر
که دشمن شود پیش او چون ضریر

که او بود شیخ صفی پسر جان و آب
که اعدائش باشند همیشه خراب

بداد و در ادانم اخر یقین
سلامم رساند با صحاب دین

بجاه و جلالش سرافراز مسند
چو نیمی ز شهر یا بوقت برند

سلامم رساند بسلطان علم
معین فرستاد جویای حلم

امام بزرگ و سپهر و روان
کجا هست مشفق بر کالبان

که دل اهل علم است بی گل دلش
بدحش باندم کنون من خجل

غلامم مزاد و را یزدان پاک
چنین کا بنام ایزدی خاک

بان پور عاقل صفی دین نام
که هستند دایی او را غلام

دگر هر که پیوندم اینجا کمان
اگر هست شهری و گر نز کمان

برادر مرا قاسم نیک رای
که صد سال ماند بنا در جهان

ز مشفق عنایت بجا کند
نظر بر سوگوار و الا کند

بان خاک بوبام لورم کمیت
ز بهر ان دل من غمیت

الهی تو دان خاک جا کند
زبان بوذان قولا کند

که عذرش بخواهم بجان نبی / در ... [illegible]
و اگر خرج بپازد بسازم بتو / که تو مرد پاکی و دیهم پاک او
بپرداخت بزکان مر اینکار ام / [illegible] غلام
که آدم براهیم نام و لقب / ابیه دان چو شیری بعلم و ادب
که گفت مارا ببیکی بیاد / [illegible] باد
نصیری منم ... گفته ام / ... اندیشه در سفته ام

باب اندر بیان نامهای ابشوثا و معجزه وی

در خبر آورده اند مامون خلیفه امیر المؤمنین رضی الله عنه که از جمله چاکران ... او بود
دو وزیر ... خواجه اجل مجد الدین ابو المفاخر محمد بن یحیی ...
امیر المؤمنین ... بود هر روز ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دعا يوم الاثنين

دعا يوم الثلثا

دعا يوم الاربعا

دعا يوم الخميس

تسبيح ابو البشر آدم صفي الله عليه السلام

تسبيح نوح عليه السلام

تسبيح ابراهيم عليه السلام

تسبيح لوط عليه السلام

تسبيح موسى عليه السلام

تسبيح خضر عليه السلام

تسبيح إسماعيل عليه السلام

تسبيح هود عليه السلام

تسبيح صالح عليه السلام

تسبيح شعيب عليه السلام

تسبيح إلياس عليه السلام

تسبیح خواجہ دو کونین رسول ثقلین محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم

سبحان اللہ والحمد للہ ولا الہ الا اللہ واللہ اکبر ولا حول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم سبحان اللہ رب

التواب سبحان اللطیف لما یشاء المنزہ عن المکان والزمان لا الہ الا ھو الرحمن الرحیم

تسبیح ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ لا الہ الا اللہ حقا حقا لا الہ الا اللہ ایمانا وتصدیقا

لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ ومحمد رسول اللہ حقا حقا لا الہ الا اللہ کل ھذا ھلل المھللون

تسبیح عمر رضی اللہ عنہ لا الہ الا اللہ الکبیر المتعال لا الہ الا اللہ الملک الجبار المتکبر المتعال

لا الہ الا اللہ الملک الحیی القیوم لا الہ الا اللہ القادر القھار لا الہ الا اللہ الملک الحق المبین محمد رسول اللہ صادق

الوعد الامین تسبیح عثمان رضی اللہ عنہ لا الہ الا اللہ القادر القھار لا الہ الا اللہ

الملک الدیان لا الہ الا اللہ الکریم المرجی لا الہ الا اللہ رب العرش العظیم نار ق لو شاء حیی لا الہ

الا اللہ ھو علیہ توکلت ھو رب العرش العظیم تسبیح حیدر الکرار علی المرتضیٰ کرم اللہ

وجہہ فللہ الحمد بالسوی والامیر وھو الوزیر لکیم فللہ الحمد بالجنۃ والنار فللہ

الحمد بالعفو الغفار فللہ ربی حمد واشکرھم رب الابابر فی سبیل بابی وحقہ ابواب

ولا حول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم

تمام شد

محمد شاہ

قصيده ملك الجنيان جمهرويه

امر الله عليكم يا اصحاب الارواح الفاني للفاني — اغوص البحر من الانوار الفاني المتفاضي

فيحيا من العيب الانوار الجنان المعادلة — فكيف الحال من الوصال الالامي المتفاضي

فسيطا [illegible] من اصحاب الكهف والرقيم — فجاء المعلم بامر ابيه الوطني المتفاضي

[illegible] النظام في بحر لا عيد — حق بملك الخلائق من جنود المتفاضي

وعلى الله حكمكم بالليل وبالنهار — فعلكم الخير في كل امر موعظي المتفاضي

فمن امر بنار المعلوم ذا علق — يا صفا به الصفوة للحاز الفاني المتفاضي

نفس ابنه الالبه في كل شغل عليهما — بليل الان في البحر الاعاصي المتفاضي

عبد البحوث الى الحمام الحامي فيهن — كعين الماء في هود الملا الارض المتفاضي

انصر الجن يا ابناء المعالي مع مواده — على كل حال وعلى كل باب الرضي المتفاضي

شرح وتعبيه اين قصيده بترتيب تمام اينست

دعوت خواهد كه ارواح را جمع كند بايد اول اين قصيده را كه اندر بردادند اطاد در

[illegible] اندر ميان باغ داب وطن وابا بوتن شاغل [illegible] درخشان [illegible] كرده باشد

وخود را با خود دست اي جامه [illegible] ودان [illegible] كنند وهفت بار [illegible]

[illegible] ارواح حاضر اينجا اين قصيده خود [illegible] خطبه بر خود درين باب

[illegible] ولكن اينست [illegible] اينست وتان ارواح اينست ولا

[illegible] معلوم [illegible] قصيده را خاند

[illegible] ارواح [illegible] عليهما [illegible] لعقد [illegible]

[illegible] اين قصيده

[illegible]

133

مؤنس الغرباء

كتاب

چون بخسبد دهقان قالب مردارما دیشه کند از قعر طوبی طیارما

برسم مقالات العبد الضعیف المذنب الحاج

الی رحمة الله تعالی محمد بن ابرهیم المعروف بنصیر

الهال الحنفی السواسی عفا الله عنهما و لجمیع

المسلمین و المسلمات فی مدینة الجزایر

بتاریخ منتصف شوال سنة

وسبعین وسبعمائة

وألف

وسلم

بنام آفریننده بخشنده بخشا

بسپاس از پادشاه زمان را — که مردم را پدید آورد و جان را

ز قدرت دُر پدید آورد و گوهر — که دانا خواند آن را پاک جوهر

جهان جوهر، زمان تا شد — جزا و پرسش و دانش بنا شد

نظر بر جوهر خاکی نیوشش — بشوق خود جهان را کرد پوشش

بجوشید از نهیبش کوه و دریا — کواکب نور او در کف همی خاک

خراش آسمان جوهر ملک شد — ز تیزی فلک را کان ان فلک شد

همی گردد فلک تا کهن زیر — همی گردد سرعت دیو شد دیر

همان از لولب چرخ لولب — همی مقلوب گردد حال مقلوب

[illegible] ملک را — [illegible]

[illegible] دائم حرکت — [illegible]

[illegible]

همو بیدا کند از باد آتش
همو سازد جهان مرغ و ماهی
همو خندد بلال بانگ و غلغل
همو گوید سخن در هر زمانی
همو خندد ز حسن عقل کودک
همو اتمام خندد هر سخن را

همو گوید بدان شب نیل پرنگ
همو پیوند دهد بر دل کهن را

تعالی الله تویی محبوب یکتا
تعالی الله تویی جبار عالم
تعالی الله تویی سلطان آدم
تویی با جد نو اخوانند مردان
مران مردان که هفتاد و اند خاکند
مران نادان که از خاک آفریدند

بامر تو ز خاک آدمی کردان
که بیند رحمت بر مشت خاکان
که از عطیه دهد عیسی بمردان
بلوح سینه ها از کوه بلدان
که در سینه شان دریا بنهان
که دفع از ما کند آن هم بدان

بقول خود مخور ایمان

بنا بر آنچه بیامد ... بر لسان انجرکه پلطان
که کل نر علیها فان ... که کل نر علیها فان
چه آید از میان دو اید ... کند بیدا همه اسرار پنهان
بیان اول ... باخر نور اعلی کشت اعیان
... اصنور نور ابیس ... بجوشد بناک دان جون دیگ جوشان
باول بخشش قالب شود راست ... دوم بارش بانور در شیبان
پسوم بکر کلوله چشم گردد ... بیا رخانه جیلان و سمران
باول ابر جیغ بیاید ... دوم نور خلایق اصل ایمان
محمد بود ختم نبوت ... دکر بیغامبران و جمله یاران
کنون او در ادیر نداز نود ... که نام او بتازی هست میزان
... بلیس کفر بیرون ... دران کفر دکو بنکر دانیان
... بازانه بانا بخشد ... بلیس ایچ فرستد زیر بیران
... در اید در جهنم ... بلیس زاتش او جوش لشت بسوزان
... قوم نار پرور ... بلیس درد پت کوام ماند
... بدنیاد
... دارد
... عجمیان سفلان
... لعنت الله بیشان
... ساقیان دلس باقی

نشیمنش بر فرق بالا
بنوشند از شراب کوثرش نیز
یکی چوبک گرفته در کنارش
یکی در زیر طوبی خوش نشسته
یکی خورده ز کوثر شربت جوش
یکی یابد ز دانایی شنایی
بس ایمن تا ابد باشند اینجا
نهم خاک قدمگاه پیمبر
نهم خاک علی و جمله یاران
مسلمان آفرین بر جان عمر
ابوبکر آن ز یاران وفادار
دگر بر اهل بیت مصطفی باد
خصوص بر جوانان گزین

کجا بیرو شاہ عثمان

کجا عیسے مریم نورد بوحان

کجا ہارون وانکہ بود عمران

کجا کرشاسپ طوس شاہ ایران

کجا ئمورث دیو دشمن بنی عیان

کجا سلطان تکش ان شہ غران

کجا سلطان محمد ابن سبکتان

کجا ایلخی نعیم بت پرستان

کجا ایران دیو بد شاہ دلآ

کجا دیہیم کان مہ اوین یونان

کجا ان عنطنوس دیمنوشان

کجا شیرویہ او بود

کجا شیرزان کہ تاخوان

ہمہ در خاک رفتند اے دریغا

نماند در جہان جز نام ایشان

شرح حدیث و معجزۂ حدیث سید عالم مخبر صادق محمد مصطفی صلے اللہ علیہ وسلم

احوال مرد شیدا و ترک کردن این جهان غدار

بطریق مرحوم گفته شد

وحکم تهلک و رموزان دین باب والله اعلم

شبی بود چون روی زنگی سیاه
شب ار چه مانند ظلمات بود
نهم خفته دیدم بخواب اندرون
نخستین که از بیشه بر شد بدشت
بس آنگه بخشم بیامد بداد
که بر خیز تا تو بیداد شد
ز پستی بگردون برافراشتی
بدو گفتم ای خوب رای تو مرد سخن
چگونه بود کار و گفتار من
بدو نیز دانا چنین داد پاسخ
که ای نامور شاه گیتی پناه
بدانگه که بر تخت شاهی نشست
ز شکل تو شاها پدید آورد
بدان تا بود نام نیکت بلند
بدان تا بماند ز تو در جهان
بدان تا بود نام نیکت بلند
بدان تا بماند ز تو در جهان

الدعاء لها بقاء.

احکام مدی و تخلص بپادشاه وقت غیاث الدین

کند ذرد عالم همیشه مذکر

نهال امید عمر جاوید باد

بدان کام و ناز بیالو پسر

بشنوان دشمن کامید یابد افر بزدن

بدست دشمن بیفتد باشد که نام بوک

بیاید جهان بویران بی پاک بوازد زرد جان دوش هلاک

بگردد جهان و جهان یک او بود در مز معجز بنو دیک او

خود خواب بایش کر کهن ۸۸ علم کر بند قران بخن

بمن شاه جمله بست بلاک بگیرد جهان را بامر خدای

بدد کرد تاتار و ما کو بند چنین گفت استاد تجمن بخند

کر گفت دعای تاتار دان که اقبال و باد بجاوید

جمله بمن شاه تا نزد بست که ارمنه باشد بخلق

بان و اند سبه سوی پلیس

بیاسنگ عزم بدین شاه

الهام بدانا بعالی بعید

سنا بد بخلق جهان فاتحه

تا ملش دهیم

شود مرد بیگانه از خویش
* کار و بارش بیزدان بود
شود مرد عاجز از آن زندگی
جهیزد درین یا زندگی شود
اگر راه دانی زندگانی شود
چو خرگاه ترکان سپهر بلند
ازو جان بماند و هشت بخرد
نظر پاک باید جود پاک شد
نباید فرودن سخنه بر گناه
کجا یا کفتند دینا بود
بجا نام دنیا جو مردار شد
کرا ترک باشد جود راه بهر
بود ترک دانش دل راه را
ترا کین این خاکدان نیز را

ملایک
بران
بجان
دران عالم
دین عالم دون
اجل پر فراز شته
شته پیمانه و هشت بخرد
کرانیت این خرد مند ناک شد
جوابت سوان شد فشادی مجاه
ندانم بینایه چون فشد
طلب کار او نیز پل سیار شد
الکرزوک نبود بود ناک
بزن بر تکل بر تو خرگاه
طلب کار شو از جاودان

دفتر اسکندر و مثل زدن خواجه مؤبد و عجایب آن

بلده ... ای نوع انسان
... دو سال بر زمانه ... بنت اده جاز اند
انشا میل ... ای
لبنا ... دانا ... دل ...

مثل حکیم اول

مثل حکیم دوم

مثل حکیم چهارم

مثل حکیم پنجم

پنجم شنیدم حکیم دگر
که بیدار تخواند شه نیل بخت
ز خلق نخشنودگشته ز تو
کنون شکر یزدان کند ناسپاس

مثل حکیم ششم

ششم گفت داند جهاندار هست
کین جاه ظلمات باشد دژم
اگر عمر گردد صد و صد هزار
کنون ای خردمندان اوران

ششم رسید انکه گفت خود
که ما بیشتر مرا کین بود
بکرم یزدان خداوند عمر
بیشتر ماند همی جاودان

[illegible] شاه دو روز بار
[illegible] از بلرزیدن ارکان او

مثل حکیم نهم

[illegible] که ایزد دین را نهفته است

[illegible] زنا بوت ساریده سم بر دن
[illegible] نهی بست فتیان شه نیل خو
[illegible] چو بیند جهین شهل غمال من

مثل حکیم دهم

دهم گفت موبد کار شاه تخت — کجا رفت خواهی از تخته رخت
نرانخت کوبست و تابوت تخت — چگونه توان کار دنیا بخت

[illegible] دوان پیلانت گشند — بجان سپوران پیامت کشند
[illegible] بشد بین جهان بلال بدر

مثل حکیم یازدهم

[illegible] حکمت دانا چکیم بلند — که یزدان ه رخت نهاده
[illegible] نا نشست
[illegible] نوشین روان نوش
[illegible]

پایان کرد نسخه را از خطی نسخه ایلندر و ادار

شکایت کردن از طالع خود بحضرت جهان پناه طاب ثراه

سخن اندر دلم دامن کشاید — کجا دارد همی اینان روا باید
غلط کردم بحر دریا شد خاص — که شاعر مرد جادو لاکن خاص
غلط هستم بنزدم بود دیوانه — شراب خورد و دم پوشد لباس
جهانم خورد از این خرج گردون — کمان خورد و گنج و جانم بیرون
خداوندا بفرما لطف خود را — کلیه از حمتش نعمان بیارد
به عالم بنوازید کارند — نه از بهر اله و نه از خود شید دارند
نوام چیزی نه جز نانی بدهید — برون لور کنون از بیخ دندان
بان اکرم بان رحمت — بکن بوبند کان یکباره نعمت
لیم

حکایت جلوس او و اندوه و نصایح فردوس شاه عجم

شنیدم که فردوس شاه بلند — نشسته بر او بر بدو تخت کاه

نیاسود از خوف یزدان دمی — همی بود گریان و ترسان همی

بر او بر همی ریخت اشک از دو چشم — بلا به بخت یاد و خویش گفت

که از تخم یک یک به شوره مکشت — دو چشمه یکی به شود ماکیان

بدو گفت فردوس شاه بلند — که دیر دانا خردمند مرد

بدو گفت کز خوف دادار من — همی گویم از خود نه از کردار من

که دود دور گیتی غلام منست — گشادن ندانم بنفرین کار

گر از خواهم بیاید کنون — که در دست طالم بماند زبون

شنودن ندانم سزای خدای — نبینم که چون بود لم یزل

بگوش نیاید جواب چنین — بران خاطر خواهم نباشد مجال

که شوند کارد گردار من — چه گویم بنزدیک دادار من

بترسم بیازد هوالمستعان — بس انگه نیاشد مرا

بسی بود چون یکدمت

بسی بر نیاورد

بدو گفت دانا که ای نامدار

بدانی که تا چند باشد ترا

بدو گفت کز خوف یزدان پاک

بترسم که ناید ز من هیچ باک

بدو گفت کز خوف یزدان پاک

بترسم که ناید ز من هیچ باک

کلمهٔ چند در مجاب خاقانی بتعصب گفته شد

دوشنبه ۱۲ شهر اکتبر

جهانرا تازه رکت دل نوازان
بقسط کل شد آن باز نازکم
زان سوز غشق یار چین
خ اله زخون عاشقان لبت
بنفشه از خمار نرگسین
پیاله زشت بر آرد.
خمار نازنین بجه شکند.
بهه مرغان بلبل و مرغ جانم
پرسیدم من ناله و مرغ جان را
جز مرغان همه در شاخ ما نند
بمن عشقا بجون کریان نباشم
بده عشقم که از هر غما کیپت
نداند که ا.ا افضل دین

للإيجار في الطامات

خاتمه

الغزل

دوزی که کرد داسمان [illegible] | [illegible] بود

آدم که باشد [illegible] | [illegible] بود

کرکان [illegible] | [illegible] بود

[illegible] | [illegible] بود

حق باید [illegible] | [illegible] بود

[illegible] | [illegible] بود

[illegible] | [illegible] بود

مدح محمود کخبر در حق سعد سیاح گوید [illegible]

تا از سعد [illegible] فلک بود | بودی بحر قدرت [illegible] فلک بود

بصورت [illegible] | [illegible]

دماغ از خود [illegible] | [illegible]

[illegible] کردن | [illegible] کردن

[illegible] | [illegible] کردن

[illegible] | [illegible] کردن

[illegible] | [illegible] کردن

[illegible] | [illegible] کردن

[illegible] | [illegible] کردن

[illegible] | [illegible] کردن

[illegible] | [illegible] کردن

بسوزد پاک دامن کاندرین کار — بسی باید زن دیدار کردن

دران کو بیخ خود کاشت — چو تردد خشت جبار کردن

بزاوار نعیم دادار کردن

اگر عاشق شوی بر دو دلیلی

چو مجنون بر بیابان کوهسار کردن

اگر عاشق شوی بهل بیان — وگر عاشق نه مردار کردن

اگر عاشق شود در بند معشوق — بفو گوید در و دیوار هم کردن

از آن عشق اوفتد در باغ و رونق — چو تردد گل شود در نار کردن

گدا از پی برادر تو رفتان را — چو بگشودی ز فان بسیار کردن

اگر بینی بگوی از خفیه — چو منصور بر شوی بر دار کردن

چنان در بند این تحقیق گفتن — کم از این بان اپرا در کردن

طریق عشق نبود شریعت — در ان غربت دادار کردن

بهانه تا کی کردی سولدی — با سپ عشق تار هوا کردن

با سپ عشق چون خرابد — سپاهی در جهان را کردن

[illegible] دیار هفتم — کیش ی بیرا کردن

[illegible] بیان — ز غفلت بر [illegible] کردن

[illegible] — [illegible] کردن

[illegible] — [illegible] کردن

[illegible] — [illegible] کردن

[illegible] — [illegible] کردن

مجامات عطار کوید

لوکاشی شوی مردان کودک — میان عاشقان مردانه کردک
اگر عشقت بود اندک بیش — بخود پاک ما بیخانه کردک
ز خویشت پاک باید کرد — ز خویشان جان یگانه کردک
شوی عاشق جان شاهانه کردک
میان عشق جان بیخانه کردک
اگر عشق بی کردک

حکایت خلیل اللہ علیہ السلام

اگر تو عاشق ذرا ہے دو
اگر تو عاشق مثل خلیل آ ہے دو
اگر تو عاشق جدیل نوید ہے دو
جو اید نزد تو جبریل والا ہے دو
معونت سر مرا جبار بازد ہے دو
اگر تو عاشق بود دن لیلیٰ ہے دو
اگر تو عاشق بود دن شیریں ہے دو
اگر تو عاشق بود دن عدنا ہے دو
اگر تو عاشق از خود جدا شو ہے دو
اگر تو عاشق منصور وار آ ہے دو
اگر تو عاشق مسکین نصیرک ہے دو

الغزل

درین غزل جماعت عاشق و معشوق

در حالات شباب گوید

در احوال نفور جانها و تصدیق توان

همانا چون انبیاء طریق والخ در این [illegible]
یکبار بقصد [illegible] مقصود [illegible]
تمام کرفتار شوند رخوذ را جاهل تر [illegible]
و هست نفس بهوس نکند که ماند نقش [illegible]
این ابراید و اظهار شود او نفس [illegible] شود جاهل صنع

کوید اندیشه ابراید خجل و نقوش کوید

تو هستی باغ تا عشیار کردن — هزار نقطه پرکار کردن
بمان از عقل حیران و عاجز — چو نقشی بر در دیوار کردن
بیمار خود کی سودت ندارد — زبان کار شوق ما کردن
ز غفلت مردی در جای طالب — چرا بر خویشتن غدار کردن
بهوس مار که در آتش بسوزد — ز هجران چنین بیزار کردن
غریبان بخت عاجز در جهنم — بحیرت ماه ابرار کردن
[illegible] — پس آنکه این [illegible]
[illegible] — تغابنها خوری [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]



جویلبشوذ ان مان سپهار کردن

جو منصور شوی بردار کردن

کنا را یق بدان احرار کردن

جو یابی قربت دا ذار کردن

باسب عشق تا رمطوار کردن

الوعاشق شوی جون خضر لابد

بیابد زندگانی جاودانی کردن

بایی ان دریا یه صفتم بایستی هر بیم اظهار کردن

واگر نه دون نهار کردن

واگر جائز حقیقت یار کردن

واگر گمره شوی زنار کردن

واگر نیز دختر ایثار کردن

بشل هیه

واگر نه اول نهار کردن

ان محل جو بوشار کردن

له طبق جو رشید را بوالوفا ن

بیک ایما کنا خوشنا

Volume de 146 Feuillets
Les Feuillets 93. 101 sont Inutiles
29 Novembre 1873.

About Mary Yam 2018